میقات حج

۳۴

زمستان ۷۹

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی

- بستان کعبه • مولود کعبه، امیرالمؤمنین، علی(ع)
- گفتگو با نماینده محترم ولی فقیه و سرپرست حجاج ایرانی
- فقه حج از نگاه امام علی بن ابی طالب(ع) • علی(ع) فاتح خیبر
- طلوع خورشید از درون کعبه • خانه زاد کعبه
- واژه های برجای مانده کتاب فضائل علی بن ابی طالب(ع) و کتاب الولایه • جامعهٔ شیعه در مدینه (مقاله ۸)
- فدک، نماد مظلومیت اهل بیت(ع)
- مظلومیت پیروان علی بن ابی طالب(ع) در کنار خانه خدا

ویژه نامه

به مناسبت سال

امام علی(ع)

بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۳۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۰۰۵۴۵۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

بسانِ کعبه

ص: ۵

سید جواد ورعی

بخش وسیعی از سخنان امام علی علیه السلام در ابعاد مختلف حج و سرزمین وحی است. بعضی از آنها در مقام تبیین فلسفه و حکمتِ تشریع حج می‌باشد.

بعضی سخنان را از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره این فریضه بزرگ الهی نقل می‌کند. بعضی مربوط به احکام و مناسک حج است. بعضی هم عهده‌دار تشریح جایگاه و اهمیت حج در فرهنگ اسلامی است. در بعضی نیز تصحیح احکام و مقررات نادرستی به چشم می‌خورد که از سوی خلفای وقت مقرر شده و به اجرا در می‌آمد. (۱) در این میان به روایاتی برخورد می‌کنیم که شخصیت امام علی علیه السلام در ارتباط با حج و سرزمین وحی و بیت‌اللّٰه‌الحرام نمایانده شده است. (۲) از آنجا که پرداختن تفصیلی به همه سخنان آن حضرت، از حوصله یک مقاله خارج است، تنها گزیده‌ای از محورهای فوق را به اختصار مطرح می‌کنیم تا هم گوشه‌ای از «شخصیت والای آن امام همام» نمایان شود و هم با مروری بر سخنان گهربار او، گوشه‌ای از «عظمت فریضه حج» تبیین گردد. از این رو، مقاله در دو بخش تنظیم شده است:

بخش اول: گوشه‌ای از عظمت امام علی علیه السلام در پیوند با فریضه حج.

بخش دوم: گوشه‌ای از عظمت فریضه حج از نگاه امام علی علیه السلام.

۱- نک: سید حسن قبانچی، مسند الإمام علی علیه السلام، ج ۳

۲- نک: محمدمحمدی ری شهری، موسوعهٔ الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۸، ص ۱۱۹ به بعد.

ص: ۶

بدیهی است، چون بیان هر یک از احکام و مناسک حج با بررسی مجموعه ادله شرعی امکان‌پذیر است، تفکیک روایات فقهی که در این زمینه از هر یک از معصومین علیهم السلام نقل شده، به تنهایی و صرف نظر از ادلّه دیگر، نمی‌تواند مستند حکم فقهی قرار گیرد، هر چند ممکن است با عنایت به شرایط صدور آن ها، حاویِ نکاتی سودمند و قابل توجه باشد؛ به همین جهت از پرداختن به روایات فقهی صرف نظر می کنیم.

بخش اول: امام علی علیه السلام، بسانِ کعبه

معروف است که در جنگ صفّین، هنگامی که افراد جاهل در سپاه حضرت، فریب معاویه و عمروعاص را خوردند و خواستار حَکَمیت قرآن میان دو لشکر شدند، امام علی علیه السلام به آنان فرمود: قرآنی که بر نیزه‌ها می‌بینید، فریبی بیش نیست، من بیش از آنان پای بند احکام قرآنم؛ «وَیْحَکُمْ انَا اوَّلُ مَنْ دَعا الی کِتابِ‌اللَّهِ وَ اوَّلُ مَنْ اجابَ الَیهِ وَلَیْسَ یَحِلُّ لِی وَلا یَسَعُنی فِی دِینی انْ ادْعی الی کِتابِ‌اللَّهِ فَلا اقْبَلَهُ انّی انَّما اقاتِلُهُمْ لِیَدِینُوا بِحُکْمِ الْقُرْآنِ ... وَلکِنّی قَدْ اعْلَمْتُکُم انَّهُم قَدْ کادُوکُمْ وَانَّهُم لَیْسَ الْعَمَلَ بِالْقُرآنِ یُرِیدُونَ» (۱)

اینکه امام علی علیه السلام و سایر امامان، خود را قرآن ناطق خوانده‌اند، بدین جهت است که تمام معارف و دستورات قرآن در وجود آنان تجلّی یافته است. اگر قرآن هدایت انسان ها را تعقیب می کند و برنامه آسمانی تربیت انسان های کامل است، هر انسان کاملی قرآن مجسّم خواهد بود. قرآن وجود کتبی حقایقی است که از مبدأ وحی به قلب مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گشته و همین حقایق توسط پیامبر در وجود علی علیه السلام متجلّی شده و از او قرآن مجسّم ساخته است.

امام خمینی قدس سره آن عارف نامدار می‌فرمود:

«اگر چنانچه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله، غیر از این موجود تربیت نکرده بود، کافی بود برایش.

اگر چنانچه پیغمبر اسلام مبعوث شده بود برای اینکه یک همچو موجودی را تحویل جامعه بدهد، این کافی بود.» (۲) پس جایگاه علی‌بن ابی طالب علیه السلام به عنوان انسان کامل آن است که «وجود عینی و تجسّم یافته قرآن کریم» است و شاید به همین جهت مانند قرآن که طاهر است و جز پاکان آن را لمس نمی کنند، لَایَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۳)

آن حضرت نیز

۱- محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، ج ۳۲، ص ۵۳۳

۲- امام خمینی قدس سره، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۷۴

۳- واقعه: ۷۹

ص: ۷

با اولیای معصوم دیگر طاهرند إِنَّمَا یُرِیدُاللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً (۱)

به هر تقدیر از اینجا می‌توان به معنای روایات متعددی که امام علی علیه السلام را در میان امت اسلامی به «کعبه» تشبیه کرده، پی برد. در هر یک از این روایات، پس از تشبیه حضرت به کعبه، وجوه شباهتی نیز بر شمرده شده، ملاحظه مجموع این وجوه تشبیه، نشانگر آن است که تشبیه امام علی علیه السلام به خانه کعبه با عنایت به چه نکات و ویژگی هایی بوده و رسول مکرّم اسلام در صدد یادآوری چه نکاتی به مردم بوده است. در این باره روایات متعددی در منابع شیعی و سنی با تفاوت های جزئی نقل شده که تنها به بعضی از آنها اشاره می کنیم. این احادیث اگر هر کدام به تنهایی ملاحظه شوند، چه بسا از نظر سند اعتبار لازم را نداشته باشند؛ اعتباری که در فقه برای احادیث فقهی مورد نظر است، ولی از نظر محققان، تعدد روایات در یک موضوع که از سوی راویان مختلفی نقل شده باشد، این اطمینان را به وجود می‌آورد که چنین مضمون و محتوایی درباره آن موضوع از معصوم علیه السلام صادر شده است. در این موضوع نیز کثرت روایات با یک مضمون و محتوا نشان می‌دهد که درباره آن حضرت چنین تشبیهی توسط پیامبر انجام گرفته است. اینک چند نمونه از این روایات:

۱- ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که حضرت فرمود:

«مَثَلُ عَلِیٍّ فِیکُم- فِی هذِهِ الأُمَّۀِ- کَمَثَلِ الْکَعْبَۀِ الْمَسْتُورَۀِ، النَّظَرُ الَیها عِبادَۀٌ وَالْحَجُّ الَیها فَرِیضَۀٌ» (۲)

«مَثَل علی در میان شما (در میان این امت) مانند کعبه پوشیده است، که نگاه به آن عبادت و حج آن فریضه و تکلیف است.»

در این بیان نورانی، به دو ویژگی از ویژگی‌های کعبه اشاره شده؛ یکی نگاه به خانه خدا که عبادت است و دیگری آهنگ آن را نمودن و در حریم کعبه اعمال و مناسک حج را بجا آوردن که یک تکلیف و فریضه الهی است. امام علی علیه السلام مانند کعبه است و نگاه به او عبادت و موجب قرب به پروردگار است و در میان امت اسلامی از جایگاهی برخوردار است که آهنگ او نمودن و بر حول محور او حرکت کردن، فریضه‌ای الهی است.

۱- احزاب: ۳۳

۲- بحارالأنوار، ج ۳۸، ص ۱۹۹

ص: ۸

اگر حج تمرین یک زندگی توحیدی است و این زندگی بر مدار و محور خانه خدا انجام می‌گیرد، تشبیه علی علیه السلام به خانه خدا از این زاویه بسیار حائز اهمیت است. او نیز در زمان خویش محور و مدار این زندگی توحیدی است.

اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین جایگاهی را برای آن حضرت ترسیم می‌کند، برای جلوگیری از انحراف است.

برای آنکه امت اسلام بداند پس از رسول خدا- که در رهبری‌اش بین مسلمانان هیچ اختلافی وجود ندارد و اختلافات همگی به مسأله جانشینی آن حضرت مربوط می‌شود و کیفیت ابلاغ جانشینی پیامبر نیز گواه بر این مطلب می‌باشد- بر گرد کدام محور حرکت کند، پیامبر چنین تعبیرِ بلندی را درباره آن حضرت بیان می‌کند. معمولًا در هر تشبیهی میان مثال و مثل از جهات مختلف تشابه و سنخیت وجود دارد.

پیامبر از میان همه تشابهات بین علی علیه السلام و کعبه بر دو ویژگی تأکید می‌کند که بسیار قابل تأمل است.

۲- امام کاظم علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام وصیت خطاب به علی علیه السلام فرمود:

«فَانَّما مَثَلُکَ فِی الْأُمَّةِ مَثَلُ الکَعْبَةِ نَصَبَهااللَّهُ عَلَماً وَانَّما تُؤْتِی مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیق وَنَأی سَحِیقٍ وَلا تَأتی وَانَّما انْتَ عَلَمُ الْهُدی وَنُورُالدِّینِ وَهُوَ نُورُاللَّهِ ...» (۱)

«فقط مَثَل تو در میان امت، مَثَل کعبه است که خداوند به عنوان عَلَم و پرچم، آن را نصب کرد و معین نمود و از هر درّه عمیق و ناحیه دور دستی به سوی او می‌شتابند و او به سوی آنها نمی‌رود؛ و تو (ای علی!) پرچم هدایتی و نور و روشنایی دینی و آن نور خدا است ...»

در این بیان نبوی، کعبه پرچمی خوانده شده که خداوند آن را به اهتزاز درآورده تا مردم از هر منطقه و ناحیه‌ای خود را تحت این پرچم قرار دهند و به دنبال آن حرکت کنند. اینکه خانه کعبه قبله واحد مسلمانان است و اینکه همگان برای انجام اعمال و مناسک حج به سمت این خانه حرکت می‌کنند، نشانگر آن است که همه مسلمانان تحت یک پرچم قرار دارند. علی علیه السلام در امّت اسلامی چنین موقعیتی را دارد. او پرچم هدایت همگان است. نور و روشنایی دین است. تشبیه در کلام پیامبر ایجاب می‌کند که امت

۱- همان، ج ۲۳، ص ۴۸۳

ص: ۹

اسلامی تحت پرچم او قرار گیرند و عَلَم دیگری را در مقابل عَلَم او عَلَم نکنند، ولی افسوس که از خدمت تحت این پرچم هدایت سرباز زدند و پرچم های رنگارنگ ضلالت و گمراهی برافراشتند و امتی را متفرّق ساخته و هر گروهی را تحت پرچمی مشغول کردند. اگر همه مسلمانان، همچنانکه بر محور یک قبله به نماز می‌ایستند و طواف می‌کنند، زیر یک پرچم اجتماع می‌کردند، تاریخ آنان به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد و امروز نیز وضعیت دیگری داشتند، ولی افسوس و صد افسوس ...!

۳- ابن عباس که به نمایندگی از امیرمؤمنان با خوارج به گفتگو نشست، سخنان آنان را به حضرت منتقل نمود، یکی از اعتراضات خوارج این بود که او با اینکه وصی رسول خدا بود، اما وصایت را ضایع و تباه کرد، حضرت در پاسخ می‌فرماید:

«شما مرا تکفیر کردید و بر من شوریدید و زمام امور را از دست من خارج کردید و اوصیای الهی وظیفه ندارند که مردم را به سوی خود فرا بخوانند، فقط پیامبران مبعوث شده‌اند که مردم را به سوی خود فرا بخوانند، اما وصیّ کسی است که مردم به سراغ او می‌روند و او نیازی ندارد که آنان را به سوی خود دعوت کند.»

سپس به آیه وجوب حج استناد جسته، می‌افزاید:

«اگر مردم حج را ترک کنند، خانه خدا بخاطر ترک آن از جانب مردم کافر نمی‌شود، ولی آنان به خاطر ترک خانه خدا کافر می‌شوند؛ زیرا خداوند خانه‌اش را عَلَم و پرچم بر آنان قرار داده، مرا نیز علم و پرچم قرار داد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا عَلِیُّ انْتَ بِمَنْزِلَهٔ الْکَعْبَهٔ تُؤْتی وَلا تَأْتی» (۱)

۴- شبیه به این بیان با نکات بیشتر در روایتی دیگر نقل شده که پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود:

«یا عَلِیُّ، انْتَ بِمَنْزِلَهِٔ الْکَعْبَهِٔ تُؤْتی وَلاتَأْتی فَانْ اتاکَ هؤُلاءِ الْقَومِ فَسَلَّمُوا لَکَ فَاقْبَلْهُ مِنْهُمْ، وَانْ لَمْ یَأْتُوکَ فَلا تَأْتِهِم». (۲)

حضرت در این سخن وجه تشبیه امام علی علیه السلام را به کعبه تشریح می‌کند.

حاکم جامعه باید از چنان جایگاهی برخوردار باشد که مردم با عشق و علاقه،

۱- ابومنصور طبرسی، الاحتجاج، تحقیق شیخ ابراهیم بهادری و شیخ محمدهادی‌به، ج ۱، ص ۴۴۶- ۴۴۲

۲- بحارالأنوار، ج ۴۰، ص ۷۸، مجلسی این روایت را از ابن شیرویه دیلمی در فردوس‌الأخبار نقل کرده که ابن عباس راوی حدیث است. در موسوعهٔ الامام علی نیز شبیه آن از منابع اهل سنت مثل اسدالغابه ج ۴، ص ۱۰۶ نقل شده است.

ص: ۱۰

او را بپذیرند و به ولایتش گردن نهند و اطاعتش را بر خود فرض بشمارند.

بدیهی است اگر مردم به سراغ حاکم بر حق و منصوب از جانب خدا نرفتند و ولایت او را در جامعه تحقق نبخشیدند، معصیت کرده و ضرر و زیان آن نیز متوجه ایشان است؛ زیرا حکومت برای امام معصوم یا عادل مقام و فضیلتی محسوب نمی‌شود؛ چرا که در این صورت قابل غصب نیست.

۵- روایت دیگری که با روایات قبلی تفاوت هایی دارد، از امام سجاد علیه السلام نقل شده که حضرت فرمود:

«فَانَّ عَلِیّاً کَالْکَعْبَهِٔ الَّتی امَرَاللَّهُ، بِاسْتِقْبالِها لِلصّلوهٔ جَعَلَهااللَّهُ لِیُؤْتَمَّ بِهِ فی امُور الدِّین وَالدُّنیا کَما لایَنْقُصُ الْکَعْبَهُٔ وَلا یَقدح فی شَیْءٍ مِنْ شَرَفِها وَفَضْلِها انْ وَلیَّ عَنْهَا الْکافِرُونَ، فَکَذلکَ لایَقْدَحُ فی عَلیّ إنْ اخّرَهُ عَنْ حَقِّهِ الْمُقَصِّرُونَ وَدافَعَهُ عَنْ واجِبِهِ الظّالِمُونْ» (۱)

علی ماننـد کعبه است که خداونـد دسـتور داده برای نماز رو به سوی آن بایسـتند، آن را قرار داد تا در امور دین و دنیا از آن تبعیت کننـد، همچنـانکه کعبـه دچـار کمبـود و نقصـان نمی‌شـود و چیزی از شـرف و فضـیلت آن کاسـته نمی‌شـود، اگر کـافران از آن رو برگردانند؛ علی علیه السـلام هم ضـرری نمی‌بیند اگر افراد مقصر ادای حق او را به تأخیر اندازند و ستمکاران او را از انجام تکلیفش باز دارند.»

از این روایت نیز بر می‌آید که روگردانی مردم از امام علی علیه السلام که جایگاهی بسان کعبه در فرهنگ اسلامی دارد، به ضرر و زیان مردم است و آن حضرت ضرری از این ناحیه نمی‌بیند.

چنـانکه اسـتفاده می‌شود افرادی در اینکه آن حضـرت با تأخیر به حق خویش- خلافت پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله- نائل شود، مقصـر بودند و سـتمگرانی آن حضرت را از انجام تکلیفش در برابر مردم، که همان اداره جامعه و برقراری عدالت اجتماعی بود، باز داشتند و البته زیان واقعی نیز متوجه آنان و مردم شد.

نتیجه آنکه از روایات پنجگانه فوق، چند نکته استفاده می‌شود:

نکته اول: جـامعه برای رسـیدن به سـعادت دنیا و آخرت نیاز به راهنما دارد، همانطور که خانه خـدا قبله‌گاه امّت اسـلامی است، امام علی علیه السلام نیز پرچم

۱- بحارالأنوار، ج ۳۶، ص ۱۱۱

ص: ۱۱

هدایت امت است. (روایت ۱ و ۲)

نکته دوم: مردم وظیفه دارند بر گرد وجود امام علی علیه السلام به عنوان پرچم هدایت اجتماع کنند و با اطاعت از او، سعادت خود را تأمین نمایند، چنانکه موظفند آهنگ خانه خدا نموده، حج بجا آورند (روایت ۱ و ۲)

نکته سوم: اگر مردم وظیفه و تکلیف خود را نسبت به امام علی علیه السلام ترک کرده، به علل مختلف اطراف او را خالی کنند و تحت پرچم های دیگر در آیند، نه تنها ضرر و زیانی متوجه آن حضرت نخواهد شد، بلکه مردم خود متضرّر خواهند گشت. (روایت ۵)

نکته چهارم: «امام» نیز مانند «کعبه» منسوب به خداست. اگر کعبه عَلَمی است که خداوند برافراشته، امام علی علیه السلام نیز پرچم هدایتی است که خداوند نصب نموده است. امامت در فرهنگ اسلامی با همه شؤونش که یکی از آنها ولایت و حکومت بر مردم است، امری الهی است.

تنزّل آن از این جایگاهِ رفیع، در حد حکومتی صرفاً دنیوی و امری بشری، ظلمی در حق امامت و مردم است. گرچه الهی بودن منصب امامت و رهبری در فرهنگ اسلامی به قدری روشن و آشکار است که نیازی به استناد به تشبیهاتی از این قبیل در روایات نیست، اما به هر حال، نکته جالب توجهی است که از روایات فوق استفاده می‌شود.

(روایات ۲ و ۳)

نکته پنجم: در روایات پنجگانه فوق، امام علی علیه السلام به خانه کعبه تشبیه شده و از چنین جایگاهی برخوردار گشته و وجوه شباهتی هم برای آنها بیان شده است؛ به طوری که علی علیه السلام به عنوان «امام» دارای چنین مقام و موقعیتی است.

چون پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله عمرش محدود بوده، باید جانشینانی داشته باشد که در میان امّت اسلامی بسان کعبه باشند. پس علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام به عنوان «شخص حقیقی» از چنین مقام و موقعیتی برخوردار نیست، بلکه به عنوان «شخصیت حقوقی» چنین مقامی دارد، گرچه تردیدی وجود ندارد که منشأ قرار گرفتن آن حضرت در این مقام و موقعیت، شخصیت والای حقیقی اوست. فضائل و کمالات علمی و معنوی و شخصیتی او موجب شده که در چنین جایگاه رفیعی قرار گیرد و مدال «محوریت برای امّت اسلامی» را از حق تعالی دریافت کند.

ص: ۱۲

نتیجه این برداشت از روایات، آن است که تنها امام علی علیه السلام بسان کعبه نیست، بلکه فرزندان معصوم آن حضرت نیز که در عصر خویش امامت و رهبری جامعه را برعهده دارند، دارای چنین موقعیتی هستند.

این برداشت با دو روایت دیگر که «امام» را به کعبه تشبیه کرده و ویژگی «تؤتی ولاتأتی» را به «امام» نسبت داده، تأیید می‌شود.

محمودبن لبید می‌گوید: دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از رحلت آن حضرت کنار قبور شهدا مانند حمزه می‌آمد و می‌گریست. روزی که کنار قبر حمزه رفته بودم، آن حضرت را در حال گریه مشاهده کردم. صبر نمودم تا آرام شود، سپس جلو رفته و سلام کردم و گفتم: ای مولای من! چه عاملی موجب شد که علی علیه السلام از حق خود در رهبری جامعه صرف نظر کرد و فرو نشست؟ فرمود: ای ابا عمر! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَثَلُ الإمامِ مَثَلُ الْکَعْبَهْ اذْ یُؤتی وَلایَأْتی» (۱)

البته ممکن است گفته شود مراد حضرت از «الامام» کسی جز علی علیه السلام نیست و به قول او «ال» در کلمه «الامام» عهد ذکری است، به علاوه که در بعضی از نقل ها به جای کلمه امام، کلمه «علی» آمده است. بنابراین ویژگی یاد شده که «او نباید به سراغ مردم رود و مردم وظیفه دارند که به سراغ او بیایند» از اختصاصات امام علی علیه السلام در آن مقطع تاریخی است.

روایت دوم را جابر از امام باقر علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمود:

یا جابِر مَثَلُ الإِمامِ مَثَلُ الْکَعْبَهِ اذْ یُؤتی وَلایَأْتی» (۲)

در این روایت هر چند به سیره امام علی علیه السلام نیز استناد شده، اما امام باقر علیه السلام در پاسخ مسائل که چرا شما برای گرفتن حق خود اقدام نمی‌کنید، این جمله را فرمود، پس این ویژگی اختصاص به امیرالمؤمنین علیه السلام نداشته و امامان دیگر نیز دارای این ویژگی بوده‌اند.

نکته ششم: ظاهر بعضی از روایات (روایت ۳ و ۴) آن است که امام وظیفه نداشت به سراغ مردم رود، بلکه اگر مردم به سراغ حضرت آمدند، آنگاه وظیفه تصدی حکومت و اداره جامعه بر عهده امام قرار می‌گیرد. چنانکه بعضی از نویسندگان با استناد به این جملات نتیجه

۱- همان، ص ۳۵۸

۲- همان.

ص: ۱۳

گرفته‌اند که هر چند ولایت بر امت و حکومت بر جامعه حق الهی امام بود، اما در صورت عدم اقبال مردم، امام نه تنها وظیفه‌ای نسبت به اداره جامعه و تصدی حکومت نداشت، بلکه مجاز به تصدّی امر حکومت نبود.

اظهار نظر درباره این موضوع که «آیا امام و رهبر جامعه در صورتی که اکثریت مردم به او اقبالی نشان ندهند، مجاز به حکومت هست یا نه؟» فعلًا از موضوع این مقاله خارج است. اما اجمالًا اینکه شواهد متعددی وجود دارد که چون امام در فرهنگ اسلامی از سوی خدا به این مسؤولیت نصب می‌شود، وظیفه دارد تصدی حکومت و اداره جامعه را در صورت امکان بر عهده گیرد.

چنانکه روایت پنجم بر این معنا دلالت دارد. طبق این روایت امام وظیفه تصدی امور جامعه را بر عهده داشت، اما ستمگران مانع انجام وظیفه حضرت شدند و به عبارت دیگر «ولایت و حکومت» حق و تکلیف امام بود، اما قدرت طلبان با آگاهی و تقصیر، حقّ او را به تأخیر افکندند و ستمگران او را از انجام وظیفه باز داشتند. از مسلمات تاریخ آن مقطع است که حضرت برای گرفتن حق خود تلاش فراوانی نمود، اما توفیق نیافت.

پس از قرار گرفتن در مسند خلافت نیز مخالفت های فراوانی صورت گرفت، اما امام هیچگاه حاضر به ترک مسؤولیت الهی خویش نشد. به هر صورت این موضوع از مباحثی است که اظهار نظر صریح و روشن درباره آن، نیازمند بررسی همه دلائل و شواهد مرتبط با آن است و فعلًا از موضوع این مقاله خارج است.

هدف و مقصود ما در این مقاله، بیان جایگاهِ «امام» در فرهنگ اسلامی است که بر اساس این روایات امام در امت اسلامی از جایگاه کعبه برخوردار است.

میلاد امام علی علیه السلام به عنوان اوّلین امام در کعبه، (۱) معرفی فرزندان آن حضرت به عنوان وارثان کعبه «نَحْنُ اولُواالْأرْحامِ الَّذِینَ اوْرَثْنا الْکَعْبَةَ»، (۲)

پاک کردن کعبه از لوث وجود بت ها (۳)، اعلان برائت در سرزمین وحی به‌وسیله علی علیه السلام (۴) به عنوان شخصی از خاندان پیغمبر و اوّلین امام ظهور امام عصر (عج) در این سرزمین و از کنار کعبه همگی حاکی از پیوند عمیق میان امام و کعبه است و نمی‌تواند اموری تصادفی و بدون ارتباط

۱- همان، ج ۳۵، ص ۷

۲- همان، ج ۳۲، ص ۹۷

۳- همان، ج ۳۸، ص ۸۴ و ج ۳۹، ص ۶۵

۴- همان، ج ۵۱، ص ۵۹

ص: ۱۴

با یکدیگر باشد. امام نیز مانند کعبه ملجأ و پناهگاه مردم و مدار و محور زندگی توحیدی است. چه زیبا سروده میرداماد رحمه الله:

کَالدُّرِّ وُلِدْتَ یایَمام الشَّرفِ وَالْکَعْبَةِ اتَّخذتَها کَالصَّدَفِ

فَاسْتَقْبَلَتِ الْوُجُوهُ شَطرَ الْکَعْبَةِ وَالْکَعْبَةُ وَجهُها تَجاهُ النَّجَفِ

بخش دوم: جایگاه حج از نگاه امام علی علیه السلام

سخنان امام علی علیه السلام درباره حج دارای ابعاد وسیعی است که هر کدام می‌تواند بُعدی از ابعاد حج را روشن سازد، تنها اشاره‌ای خواهیم داشت به بعضی از بیانات ایشان:

۱- حج، تجلّی اخلاص بندگان

امام علی علیه السلام در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه، هدف از تشریع حج و اعمال و مناسک آن را، با شرایط دشواری که دارد، امتحان بندگان خدا می‌شمارد.

تشریع این فریضه در سرزمین حجاز و طواف بر گرد خانه‌ای سنگی که- ظاهراً- نفع و ضرری برای انسان ندارد، و چه بسا آدمی را در حکمت و فلسفه آن دچار تردید می‌کند و مردم سطحی‌نگر اعمال و مناسک این فریضه را لغو و بی‌حکمت تصور می‌نمایند، همگی برای «امتحان و آزمایش» انسان هاست. خداوند می‌توانست این فریضه را در سرزمینی خوش آب و هوا و دارای زرق و برق مادی مقرّر بدارد و چه بسا شک و تردیدی هم در قلوب مردم ایجاد نشود، اما خداوند به‌دنبال آزمودن بندگان در سختی ها و دشواری ها و تربیت نفوس آن هاست؛ زیرا در چنین وضعیتی است که انسان ها از یکدیگر باز شناخته می‌شوند. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«آیا نمی‌بینید که خداوند سبحان گذشتگان را از زمان آدم- صلوات‌اللّه علیه- تا آخرین نفر از این جهان با سنگ هایی که نه ضرر دارد و نه منفعت، و نه می‌بیند و نه می‌شنود، آزموده‌است؟! آن‌سنگ‌ها را بیت‌الحرام خود قرار داد؛ خانه‌ای که برای مردم برپا داشت، آنگاه آن را در زمینی سنگلاخ و کم گیاه‌ترین نقاط زمین و تنگ ترین درّه‌ها قرار داد. در میان کوه های ناهموار و ریگ های گرم و چشمه‌های کم آب و روستاهای دور از

ص: ۱۵

هم، که نه شتری آنجا فربه می‌شود و نه اسبی و نه گاوی و نه گوسفندی.

سپس به آدم علیه السلام و فرزندانش دستور داد که به آن سو روند و بیت‌الحرام جایی برای اجتماع و سرمنزل مقصود و بارانداز آنان گردید. میوه دل در آن خانه فرود می‌آید در حالی که بیابان های بی‌آب و گیاه دور از آبادی و از درّه‌های پرشیب و از جزیره‌های پراکنده دریاها به آنجا روی آورده‌اند.

تا به هنگام سعی و طواف شانه‌های خویش را حرکت دهند و لا اله الّا اللّه گویان طواف کنند، و با موهای پریشان و بدن های غبارآلود بر روی پای خویش هروله کنان می‌شتابند، لباس های شخصی خویش را به کناری انداخته، با کوتاه نکردن موها قیافه خود را تغییر می‌دهند و زیبایی های خود را فراموش می‌کنند و زشت می‌شوند. این آزمایشی بزرگ، امتحانی شدید و آزمونی آشکار و پاکسازی مؤثری است که خداوند بزرگ سبب رحمت و رسیدن به بهشت قرار داده است. و اگر خدای سبحان می‌خواست بیت‌الحرام و عبادتگاه های بزرگ خویش را در میان باغ ها و جوی ها و زمین نرم و هموار با درختان بسیار و میوه‌های در دسترس و بناهای به هم پیوسته و روستاهای نزدیک و میان گندم های سرخگونه و مرغزار سرسبز و زمین های پرگیاه و بوستان و کشتزارهای تازه و شاداب و جاده‌های آباد قرار می‌داد و از پاداش آن به تناسب کمی آزمون می‌کاست. و اگر پایه‌های خانه کعبه و سنگ هایی را که با آن ها ساخته شده، از زمرّد سبز و یاقوت سرخ و نور و روشنایی بود، از شک و تردیدها کم می‌کرد و تلاش شیطان را از قلب ها کنار می‌زد و اضطراب را از مردم دور می‌ساخت.

اما خدای بزرگ بندگانش را به انواع سختی ها آزمایش و با کوشش های متنوع از آنان بندگی می‌خواهد و آنان را به انواع مکروهات می‌آزماید تا کبر و خودپسندی را از دل ها بیرون کنند و فروتنی و تواضع در جان هایشان جای گیرد. همچنین بدین جهت است که آزمایش را به عنوان درهای گشاد، به سوی فضل و احسان خویش و وسائل آسانی برای عفو خود قرار دهد.» (۱) از بیانات فوق، چند نکته حایز اهمیت استفاده می‌شود:

- خداوند برای آزمودن بندگان، حج را در وضعیت دشواری قرار داد و اجر و

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ قاصعه.

ص: ۱۶

پاداشی متناسب با تلاش مردم در آن مقرر کرد.

- واجب کردن پاره‌ای از اعمال و مناسک حج، برای خارج کردنِ کبر و غرور از دل انسان هاست که در زندگی بدان مبتلا می‌شوند و مبدأ بسیاری از گناهان است.

بدیهی است که زمینه مبارزه با خودخواهی و حبّ نفس با طواف کردن، هروله نمودن در بیابان های خشک و بی‌آب و علف و در کنار اقشار دیگر جامعه و بدون کمترین امتیازی بیشتر فراهم است.

- هدف خداوند از تشریع این فریضه آن است که بندگان او از این فرصت برای تهذیب نفس و تزکیه روحی خود بهره جسته، مشمول رحمت و غفران الهی شوند.

از بیانات حضرت که نمایی از حکمت و فلسفه حج را تصویر کرده، بر می‌آید که آمیختن حج به تشریفات و زرق و برق مادیات و آن را از حالت ساده و بی‌آلایش و توأم با سختی ها خارج نمودن، با فلسفه حج ناسازگار است و این سفر معنوی را در حد یک سفر زیارتی و سیاحتی تنزل می‌دهد. اگر بنابراین بود که حج در شرایطی آسان و منطقه‌ای خوش آب و هوا و با فراهم بودن همه امکانات رفاهی انجام گیرد، چه ضرورتی داشت که خداوند سبحان خانه‌اش را در این سرزمین خشک قرار دهد و مردم را به زیارت آن فرا خواند؟

نکته‌ای که در مطلع بیانات امام جلب توجه می‌کند و توضیحی کوتاه نیاز دارد، آن است که امام خانه کعبه را بنا شده از سنگ های بی‌نفع و ضرر می‌شمارد و طبعاً خانه نیز بی‌نفع و ضرر تصور می‌شود و اعمال و مناسک حج مانند طواف بر گرد آن و آداب مربوط به آن مانند لمس و بوسیدن خانه و حجرالأسود لغو و بی‌فایده تلقّی می‌شود. در حالی که در روایتی دیگر امام علی علیه السلام به خلیفه دوم که هنگام امارتش بر حجرالأسود عبور کرد و آن را بوسید و گفت: «تو را می‌بوسم، در حالی که می‌دانم سنگی هستی که نفع و ضرری نداری، ولی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو بسیار ارج می‌نهاد و اگر ندیده بودم که رسول خدا تو را می‌بوسد، من تو را نمی‌بوسیدم»، اعتراض کرد و فرمود:

«به خدا سوگند آن سنگ هم ضرر می‌رساند و هم منفعت دارد.»

ص: ۱۷

وقتی خلیفه علت آن را از امام پرسید، حضرت با استناد به آیه مبارکه:

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلَی شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیَامَهِٔ إِنَّا کُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِینَ (۱)

پاسخ داد که خداوند از بنی‌آدم پیمان گرفت که آنها بنده خداینـد و خدا ربّ و پروردگار ایشان، آنان نیز شهادت دادند. در آن روز این سنگ دو چشم و دو لب و زبان داشت و خداوند به او فرمود: در قیامت دهانت را بگشا و کسی را که به وفاداری با تو پای بند بود، گواهی ده.

خلیفه از توضیحات حضرت قانع شد و گفت: من در میان امتی که اباالحسن در آن نباشد، نمی‌توانم زندگی کنم. (۲) در توضیح و رفع تعارضی که ظاهراً میان این دو بیان وجود دارد، می‌توان گفت:

اولًا: آن سخن نسبت به بی‌فایده و بی‌ضرر بودن سنگ ها، مربوط به سنگ هایی است که خانه کعبه با آن بنا شده و آن سنگ ها قبل از اینکه به صورت خانه کعبه درآید، نفع و ضرری برای انسان ندارد، ولی بسا که پس از آن با تشریع اعمال و مناسک حج منافع فراوانی داشته باشد. ولی بیان اخیر درباره حجرالأسود است که رسول خدا درباره‌اش فرمود: «الْحَجَرُ الأَسْوَدُ یَمِینُاللَّهِ فِی الأَرْضِ یُصافِحُ بِها خَلْقَه» (۳)

حجرالأسود دست راست (دست رحمت) خدا در زمین است تا بندگان خدا با او مصافحه کنند.

شیخ صدوق «یمین‌اللَّه» را «راه خدا» تفسیر کرده؛ راهی که مؤمنان از آن به سوی بهشت می‌روند.

ثانیاً: از بیان اول حضرت استفاده می‌شود که خداوند سنگ هایی را که نفع و ضرری ندارد و چشم بینا و گوش شنوایی ندارد، «بیت‌الحرام» خود قرار داد؛ خانه‌ای که برای منافع مردم برپا گشته، معلوم می‌شود که همان سنگ های ساده بی‌نفع و ضرر، به جعل و اراده و مشیّت الهی منشأ خیرات و برکات و احیاناً موجب ضرر و زیان آدمیان می‌شود. همه چیز به اراده و مشیت الهی بستگی دارد. همان سنگ های معمولی و جمادات بی‌روح وقتی به خانه کعبه تبدیل می‌شود، آثار و برکاتی غیرقابل توصیف پیدا می‌کند.

ثالثاً: حجرالأسود طبق روایات از سنگ های بهشتی است و هیچ بُعدی ندارد که در عالم معنا و باطن، موجود

۱- اعراف: ۱۷۲

۲- بحرانی، تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۸

۳- شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۴۲۴

ص: ۱۸

زنـده‌ای باشـد و به صورت موجودی بینا و شـنوا تجسم یابد. چنانکه درباره اعمال نیک و بد انسان و حتی نیات نیک و بد او روایت شده که، در عالم برزخ و قیامت به صورت موجوداتی زنده ظاهر می‌شوند.

حجرالأسود تجسم دنیایی و ملکی‌اش چنین است و بسا که تجسم مثالی و ملکوتی‌اش موجودی زنـده و بینا و شـنوا باشد. تنها به نقل یک روایت در این زمینه بسنده می‌کنیم.

ابوبصیر از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود:

«بنـده مؤمن وقتی از دنیـا رفت، شـش صورت بـا او در درون قبر مـأنوس است که در میـان آنهـا یکی زیباتر، نورانی‌تر، خوشـبوتر و تمیزتر از همه است. یکی از آنها در سـمت راست، دیگر سـمت چپ، سومی پشت سـر، چهارمی در مقابل، دیگری نزد پاها و آنکه از همه زیباتر است بالای سـر بنـده مؤمن قرار می‌گیرنـد و هر کدام در همان جهتی که قرار دارند، او را از آسـیب ها حفظ می‌کنند. آنکه از همه زیباتر است می‌گویـد: خداونـد به شـما پاداش خیر دهـد، شـما کیستیـد؟ آنکه در سـمت راست بنده مؤمن قرار گرفته، می‌گویـد: من نمـازم. دیگری که در سـمت چپ قرار دارد می‌گویـد: من زکـاتم. آنکه در مقابلش قرار دارد می‌گویـد: من روزه‌ام. آنکه پشت سرش قرار دارد می‌گوید: من حجّم و آنکه پیش پای اوست می‌گوید: من رفتار نیک او با برادران دینی‌اش هستم.

سپس همگی از او که زیباتر، خوشبوتر و درخشنده‌تر از همه بود، می‌پرسند:

پس تو کیستی؟ می‌گوید: من ولایت خاندان محمّدم.» (۱) ۲- حج، نشانه عظمت پروردگار

امام علی علیه السلام در یکی از سخنرانی های خود، یکی از حکمت‌های تشریع حج را نشان دادن عظمت الهی و تواضع بندگان در پیشگاه خداوند و اذعان و اعتراف به عزّت و بزرگی او می‌شمارد.

«جَعَلَهُ (حَجّ بَیتِهِ الْحَرام) سُبْحانَهُ عَلامَهً تَواضُعِهِم لِعَظَمَتِهِ وَاذْعانِهِم لِعِزَّتِهِ» (۲)

به خصوص که بسیاری از مردم از حِکَم و اسرار حج آگاه نیستند، اما به خاطر امر پروردگار اعمال و مناسک حج را انجام می‌دهند و این خود نشانه‌ای از عظمت الهی و اوج تسلیم بندگان در برابر خواست و اراده اوست. (۳) اصولًا تشریع حج را تمرین بندگی خدا دانسته‌اند؛ زیرا بسیاری از اسرار حج بر انسان ها نامعلوم

۱- برقی، المحاسن، ص ۲۸۸، ح ۴۳۲

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱

۳- ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۳

ص: ۱۹

است. اگر بنـده‌ای حکمت دسـتورات الهی را بدانـد، آنگاه به آن دسـتور گردن نهـد، معلوم نیست چه مقدار خلوص در این اطاعت باشـد، کمال اخلاص وقتی است که انسان حکمت امر و نهی خـدا را نداند و در عین حال بدون کمترین چون و چرایی اطاعت کند و حج تجلّیگاه اخلاص آدمیان در حدّ اعلی است.

چنـانکه ابراهیم خلیـل علیه السلام دسـتورات الهی را بـدون کمـترین تردیـد و سؤال و اعتراضـی انجـام می‌داد. بردن یـک کودک شیرخوار به همراه مادر و رها کردنشان در سـرزمین خشک و بی آب و علف حجاز، ذبـح فرزند در پیشـگاه با عظمت الهی، به مجرد اطلاع از این تکلیف، در حالی که چنین تکالیفی با منطق عادی بشـری قابل هضم نیست، نشانه اوج بنـدگی او و فرزنـدش اسـماعیل است.

قرآن ماجرای تسلیم این پدر و پسر را زیبا ترسیم می کند و می‌فرماید:

فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ* وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ* إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ. (۱)

«چون هر دو تسـلیم (امر حق) شدنـد و او را برای کشـتن به رو افکنـد و در آن حـال نـدا دادیم که ای ابراهیم، تو مأموریتت را انجام دادی که ما نیکوکاران را چنین پاداش نیکویی می‌دهیم. این همان امتحان آشکار است.»

مفسّـران از لحن آیه شـریفه که می‌فرماید: «تو رؤیایت را تحقق بخشیدی و به وظیفه‌ات عمل کردی» استفاده کرده‌اند که خداوند از این دسـتور هدفی جز آزمودن ابراهیم نداشت. هدف بریده شدن سر اسماعیل نبود؛ به طوری که وقتی خلوص ابراهیم معلوم گشت، خداونـد از دسـتور خود صـرف نظر کند و به ابراهیم بگوید: بس است و بیش از این ادامه نده. بلکه از ابتدا، هدف آزمایش ابراهیم بود (۲) و البته ابراهیم از این امر اطلاعی نداشت و اتفاقاً کمال اخلاص او در بی‌اطلاعی او از حقیقت امر الهی و حکمت این دستور فهمیده می‌شود.

به هر تقـدیر، یکی از اسـرار حـج آن است که بندگان خدا با آنکه از حکمت های واقعی اعمال و مناسک حج بی‌اطلاعند، در عین حال پیشانی بندگی بر زمین می‌سایند و عظمت خدا و تواضع و بندگی خود را به نمایش می گذارند.

۱- صافات: ۱۰۵- ۱۰۳

۲- نک: سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۷، ص ۱۵۳

ص: ۲۰

۳- حج، پرچم اسلام

تعبیر جالب دیگری که از امام علی علیه السلام نقل شده، آن است که حج پرچم اسلام است که به امر پروردگار به اهتزاز درآمده؛ «جَعَلَهُ سُبْحانَهُ وَتَعالی لِلإِسْلامِ عَلَماً» (۱)

معنای این سخن آن است که تا وقتی حج به عنوان پرچم در اهتزاز باشد، اسلام نیز زنده و پابرجاست؛ زیرا نشانه حیات هر لشکری به این است که پرچمش همچنان در اهتزاز باشد. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«لایَزالُ الدِّینُ قائِماً ما قامَتِ الْکَعْبَهُ» (۲)

کعبه که محور فریضه حج است، تا هر وقت قبله‌گاه مسلمانان باشد و بر محور خانه خدا، که مرکز توحید و یکتاپرستی است، بچرخند، اسلام زنده و پابرجاست. با توجه به چنین جایگاهی برای حج است که از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمودند: «حجِّ خانه پروردگارتان را ترک نکنید که هلاک می‌شوید» (۳) و باز هم به همین جهت است که حاکم اسلامی وظیفه دارد مردم را به انجام فریضه حج تشویق کند و در صورت لزوم، هزینه حجّ عده‌ای را تأمین نماید و یا برای جلوگیری از ترک آن، مردم را به انجام این فریضه وادار کند؛ زیرا در صورت ترک فریضه حج، پرچم اسلام فرو افتاده که جز به معنای شکست اسلام و هلاکت مردم نیست. حیات واقعی انسان به دین و ایمان اوست، در صورت شکست دین خدا و از دست رفتن ایمان و اعتقاد مردم، انسان ها موجودات مرده‌ای خواهند بود که در عالم ماده و طبیعت مدفون شده‌اند.

۴- حج، معامله با خدا

امام علی علیه السلام در فراز دیگری از سخنان خود سرزمین وحی و حج را «متجر عبادت خدا» می‌خواند که انسان با حضور خود در این سرزمین، با خدا وارد معامله شده است؛ معامله‌ای پر سود و منفعت. امام حج را توفیقی از جانب پروردگار معرفی می کند که نصیب بعضی از بندگانش می‌شود؛ زیرا حُجّاج در موقف پیامبران وقوف می کنند و همچون فرشتگان که در عرش الهی طواف می کنند، به طواف خانه خدا می‌پردازند.

توفیق از جانب خداست؛ زیرا خداوند گروهی از بندگان را بر می گزیند که گوش به فرمان او بوده و دعوتش را لبیک

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱

۲- شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۳، ح ۲۳۰۷

۳- شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۵

ص: ۲۱

می گوینـد و سـخنانش را تصـدیق می کننـد «وَاخْتـارَ مِنْ خَلْقِهِ سَـمّاعاً اجابُوا الَیهِ دَعْوَتَهُ وَصَـدَّقُوا کَلِمَتَه». با حضور در میـدان تجارت بند گی خدا، سود فراوانی می‌برند و برای حضور در وعده گاه آمرزش الهی از یکدیگر سبقت می‌جویند؛ «یُحْرِزُونَ الأَرْباحَ فِی مَتْجَرِ عِبادَتِهِ وَیَتَبادَرُونَ عِنْدَهُ مَوعِد مَغْفِرَتِه» (۱)

از این رو، از کسانی که این میـدان پرسود و منفعت با خـدا را به «تجارتی دنیوی» تبـدیل می کنند، اظهار شـگفتی می کرد و از رسول خدا صـلی الله علیه و آله نقل می‌نمود که حضرتش فرمود: گروهی بعد از شما خواهند آمد که از طرف مرد گان و زند گان حج بجا می‌آورنـد و بیش از اجرت و حـق خـود درخواست و دریـافت می کننـد و می‌خورنـد؛ «قَوْمٌ یَأْتُونَ مِنْ بَعْـدِکُمْ یَحُجُّونَ عَنِ الأَمْواتِ وَالأَحْیاءِ فَیَسْتَفْضِلُونَ الْفَضْلَةَ فَیَأْکُلُونَها» (۲)

این سـخن نبوی که امام علی علیه السـلام آن را نقل کرده، هشـداری جـدّی به کسانی است که فریضه حج را از دریچه منافع دنیوی مشاهده می کنند و سـفر حج برایشان سـفری تجاری گشـته و از فلسفه این فریضه بزرگ الهی بکلّی غافلند و اجر و عظمت معنوی و اخروی آن را با مادّیت مبادله می کنند.

از جمله عواملی که آدمی را به چنین غفلتی دچار می کند، تکرار زیاد سـفر حج است؛ به طوری که این سـفر برای انسان عادی شده و به صورت شـغل درآیـد. در این که سامانـدهی امور حـج نیـاز به افرادی دارد که این وظیفه را عهـده‌دار شونـد و به عنوان تکلیف شرعی بـدان اقدام نمایند، بحثی نیست، تنها سـخن در این است که این امر زائر بیت‌اللّه الحرام را از فریضه بزرگ حج غافل نسازد و «میدان بند گی خدا» به «بازار تجارت» تنزّل پیدا نکند.

پی‌نوشتها:

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱

۲- نوری، مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۶۶

ص: ۲۲

ص: ۲۳

فقه حج از نگاه امام علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام

عبدالکریم آل‌نجف/ عبداللّه امینی

پیشگفتار

کسی را سراغ نداریم که همچون علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام فضایل را در خود گرد آورده باشد و به مانند او، فضایلش در دانش و فقه و چیره دستی‌اش بر احکام و سنن و قضایا ظهور کند. در منقبت او همین بس که رسول‌اللّه درباره‌اش فرمود:

«انَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بابُها» (۱).

به رغم جفای زمانه و توطئه‌ها و خیانت هایی که منجر شد بر بسیاری از دانش ها و داده‌های پربار او برای اسلام و انسانیت او پرده [تجاهل و] تعاصب کشیده شود. او نخستین مفسر و متکلّم و فقیه اسلام است.

اگر شخصی منطقی به دور از غوغا و هیاهوی سیاست ببیند صحیح بخاری و مسلم در موازین صحیح دینی و فقهی، به ذکر نام راویان ضعیف یاگمنام؛ مانند ابوهریره و عِکرمه و کعب‌الأحبار اهتمام تام می‌ورزند، اما در اسناد خود از علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام جز گذرا و به گونه پیشامد، نامی نمی‌برند، قلبش از درد پاره می‌شود!

از آن رو که ایشان پیشوای فکریِ مسلمانان است، آنان باید در مشکلات فکری و مطالب دینی- از جمله مطالب فقهی- بدو رجوع کنند.

پژوهش حاضر تلاش دارد میراث فقهی امام علیه السلام را در ابواب مختلف حج که به ما رسیده است، تبیین کند. امیدواریم در دستیابی به اهداف مورد نظر در مانا

۱- مصادر و نصوص این حدیث را در کتاب های سنی و شیعی در حاشیه شیخ حسین الراضی بر قسمت نهم از مراجعه ۴۸ المراجعات امام سید عبدالحسین شرف الدین ملاحظه کنید.

ص: ۲۴

کردن میراث فقهی امام- از یک سو- و تاباندن پرتو علوی بر فقه حج- از سوی دیگر- موفق باشیم.

به گونه اساسی، مصدر روایات و احادیث این پژوهش، منابع ذیل است:

۱- اخبـار و روایاتی که منسوب به امام علی علیه السـلام است و در وسائل الشـیعه شـیخ حرّ عاملی آمـده و درباره جوانب گوناگون حج است.

۲- اخبـار و روایـاتی که از امـام علی علیه السـلام مربوط به بـاب هـای مختلف حـج می‌باشـد و از مصادر گوناگون حـدیث و فقه و تفسیر، بنا بر مذهب جمهور، دکتر «محمد روّاس قلعه چی» در کتاب «موسوعهٔ فقه علی‌بن‌ابی طالب» گرد آورده است.

منبع نخست، اساس پژوهش بوده، دوّمین مصدر با هدف مقارنه و افزایش مناسب به موضوع بحث است. تا آن اندازه که توانسـته‌ایم این تحقیق را به گونه ابواب متعـارف فقهی در کتـاب حـج، تقسـیم کرده و بـاب هایی را که سـخنی از امام علی علیه السـلام در آن یافت نمی‌شود، حذف نموده‌ایم.

*** قسمت نخست، مقدمات حج

این قسـمت در بردارنده احکام مقدماتی فقهی فریضه حج است که مربوط به پیش از احرام می‌باشد. از امام علی علیه السـلام درباره این مرحله، احادیثی فقهی گفته شده، که در نکات آتی تقدیم می‌شود:

۱- وجوب و فضیلت و ارکان حج

در شریعت اسلام معروف است:

حج از اعظم شعائر اسلام می‌باشد و از پیامبر نقل شده است: آن که مستطیع باشد و انجام حج را به تأخیر اندازد تا بمیرد، خداوند او را در روز قیامت، یهودی یا نصرانی برمی‌انگیزاند (۱).

در این باره گفته‌های بسیاری از امیر مؤمنان علیه السلام هست؛ از جمله در خطبه‌ای فرمود:

«آیا نمی‌بینیـد خداونـد از نخستین آفریـده‌های خود از آدم تا آخرین آنان را در این عالم، به سـنگ هایی آزمود که ضـرر و سودی نمی‌رسانـد و نمی‌بیند و نمی‌شـنود؟! سپس به آدم و فرزندانش دسـتور داد توجه خود را بدان معطوف کنند.» (۲) و در خطبه دیگر فرمود:

«خدای سبحان بر شما حج بیشتر را

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۳، چاپ مؤسسه آل البیت.

۲- وسائل، ج ۱۱، صص ۱۲- ۱۱

ص: ۲۵

واجب کرد، تا نشانه تواضع آنان در برابر عظمت خداوند و اذعانشان به عزّتش باشد ... حجّش را واجب و حقّش را لازم و کوچ بدان‌جا را بر شما فرض کرد.» (۱) و به فرزندانش فرمود:

«توجه به بیت پروردگارتان داشته باشید که از شما خالی نماند، که در این صورت، سعادتمند خواهید شد.» (۲) این فرمایش ها درباره حج واجب است. در فضیلت و استحباب حج، در خبری به نقل از ایشان علیه السلام در علل‌الشرائع و عیون‌الاخبار و خصال- به سندی که منتهی به امام رضا علیه السلام به نقل از پدرانش علیهم السلام می‌باشد- آمده است:

مردی از امیر مؤمنان علیه السلام پرسید [حضرت] آدم چند بار حج گزارد؟

حضرت فرمود: هفتصد بار پیاده حج کرد. نخستین حجّی که گزارد، زنجره‌ای با او بود که آب را به او نشان داد و با او از بهشت بیرون آمده بود.

و از امام در باره اوّلین کسی که از اهل آسمان حج‌گزارد، پرسید. فرمود:

جبرئیل بود.» (۳) و از ایشان روایت است: برای شش کس بهشت را ضمانت می‌کنم؛ از جمله کسی که در راه حج بمیرد. (۴) فضیلت حج نیاز به بیان ندارد، بلکه بحث در تعیین نوع افضل است و علمای مشهور اهل سنّت، به افضلیت افراد معتقدند و امامیه به افضلیت تمتّع. در جواهرالکلام آمده است:

«اگر شخص مستطیع نباشد یا حَجّهْ‌الإسلام را به جا آورده باشد و حج برای او مستحب باشد، اختلافی نیست که تمتع- به هر دو قسمش- افضلیت دارد. نصوص در این باره مستفیض یا متواتر، بلکه از قطعیّات مذهب شیعه است و در برخی به نقل از صادق علیه السلام است: اگر دو هزار سال حج گزارم، جز به تمتع نیست.» (۵) از امام صادق علیه السلام در این باره پرسیده شد، فرمود:

«علی علیه السلام می‌فرمود: برای هر ماهی عمره‌ای است. تمتّع به جاآر، که واللَّه افضل است ....» (۶) بر خلاف آنچه که مصادر سنی از ایشان روایت می‌کنند که می‌فرمود: «حج را به افراد گزار، که افضل است.» (۷)

۱- وسائل، ج ۱۱، ص ۱۵

۲- وسائل، ج ۱۱، ص ۲۱

۳- وسائل، ج ۱۱، ص ۱۲۸، ح ۲۰

۴- وسائل، ج ۱۱، ص ۱۰۲، ح ۲۹

۵- جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۶، ص ۴۴۲

۶- وسائل، ج ۱۱، ص ۲۵۱، ح ۱۸

۷- موسوعه فقه علی‌بن ابی طالب، د. رواس قلعه‌چی، ص ۲۰۵، به نقل از سنن بیهقی و کنز العمال و المجموع نووی.

ص: ۲۶

۲- نیّت

معلوم است که در شریعت اسلام، نیّت در هر عبادتی شرط است و حج از شمار عباداتی است که جز با نیّت صحیح نیست. در این باره اشکال و شکی نیست.

بحث فقها در جنبه نیّت است، که نیّت احرام است یا خروج به طرف مکه یا نیّت نوع (تمتع، افراد یا قِران) یا جمع میان نیّت نوع و نیّت هر یک از افعال حج؟

صاحب جواهر وجوه متعددی را از فقها نقل کرده و سپس این قول را برگزیده است که نیّت نوع است. (۱) در موسوعه فقه علی‌بن ابی‌طالب، نصّی از امام به نقل از مسند زید آورده که فقهای سنّت از آن «نیت نوع» را استفاده کرده‌اند. امام علیه السلام فرمود:

«هرکس حج نگزارده است، می‌تواند عمره تمتع به جاآورد یا اگر بخواهد قِران یا افراد گزارد.» (۲) اما در این حدیث، حکم مختصر کسی آمده که حج به جانیاورده‌است و می‌فهماند که امام علیه السلام در صدد امر دیگری جز نیّت است؛ زیرا وجوب نیّت در عبادت واجب و مستحب، بر کسی که حج بسیار بجا آورده و می‌خواهد حج جدید مستحبی به جا آورد یا کسی که حج نرفته و اولین بار است که حج مشرّف می‌شود، ثابت است.

۳- وجوب حج برزن، گرچه همراهش محرم نباشد

عبداللّه بن جعفر در قرب‌الاسناد، از حسین‌بن علوان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که ایشان از قول پدرش، امام باقر علیه السلام فرمود:

«علی علیه السلام می‌فرمود: اگر همراه زنی که برای اولین بار به حج می‌رود، محرم یا شوهرش‌نباشد، بلکه گروهی صالح باشند، اشکالی ندارد.» (۳) در وجوب حج بر این زن، گمان وی به امنیّتش کافی است؛ زیرا اگر امنیت داشته و در گروه (کاروان)، معتمدانی باوی باشند، مستطیع خواهد بود، چنان که در جواهر گفته است. (۴) مفهوم فرمایش علی علیه السلام و دیگر روایات این بحث، آن است که اگر ترس از راه بر او چیره شود، حج گزاردن بر او واجب نیست.

۴- حج خردسال و برده

در فقه معروف است: حج بر خردسال و برده واجب نیست و اگر یکی از این دو حج به جاآورد، به هنگامی که خردسال، بالغ شود و برده آزاد گردد، مجزی از حَجّةُ الإسلام نیست. دراین باره

۱- جواهر، ج ۶، ص ۴۴۲

۲- الموسوعه، ص ۲۰۵

۳- وسائل، ج ۱۱، ص ۱۵۵

۴- جواهر، ج ۶، ص ۳۹۳

ص: ۲۷

روایات بسیاری از امامان علیهم السلام آمده؛ از جمله، از امام صادق علیه السلام که فرمودند:

«اگر خردسال را به حج برند، حَجّهٔالإسلام را وقتی بزرگ شد، به جا می‌آورد، و اگر برده را به حج برند، حَجّهٔالإسلام را وقتی آزاد شـد، به جا می‌آورد.» (۱) فقهای امامیه در این باب به حـدیثی از امام علی علیه السـلام استـدلال نکرده‌اند، اما فقهای سـنت از ایشان حدیثی آورده‌اند که فرمود:

«اگر خردسال حج بگزارد، تا زمانی که طفل است، مجزی است، اما هنگامی که بالغ شد، حَجّهٔالإسـلام بر او واجب است و اگر برده حج به جا آورد، تا وقتی که عبد است، مجزی است و زمانی که آزاد گردید، حَجّهٔالإسلام بر وی واحب است.» (۲) ۵- حج قِران

حـج، به «تمتع»، «افراد» و «قِران» تقسیم می‌شود؛ آن که از مکه دور است، تمتع بر او واجب است و بر اهالی مکه، افراد و قِران فرض است. در مصادر حدیثی و فقهیِ امامیه از علی علیه السلام در این باب، چیزی نیامده، اما مصادر سنی ذکر کرده‌اند که ابا نصر سلمی گفت:

«حج را آغازیدم و در این هنگام علی]« [را دیدم. پرسـیدم: حج را تازه آغاز کرده‌ام، می‌توانم عمره را بدان ضمیمه کنم؟ فرمود: نه، اگر عمره را آغاز کرده بودی، می‌توانستی حج را بدان ضمیمه کنی، اما اگر حج را شروع کرده‌ای، عمره را بدان ضمیمه نکن.

پرسـیدم: اگر بخواهم این کار را انجام دهم، چه؟ فرمود: با چند ظرف آب غسل کن، سـپس برای هر دو احرام بپوش و دو طواف به نیّت آن دو به جای‌آر.» (۳) همچنین روایت کرده‌اند:

«مقداد در منطقه «سقیا» بر علی‌بن ابی‌طالب وارد شد، در حالی که ایشان به بچه شتران، مخلوطی از آب و آرد و گیاه را می‌خوراند. عرض کرد:

عثمان بن عفّان از جمع میان حـج و عمره نهی می‌کنـد. علی علیه السـلام در حالی که بردسـتانش اثر آرد نمایان بود، وارد بر عثمان شد و فرمود: تو از جمع میان حج و عمره نهی کرده‌ای؟ عثمان گفت:

این اعتقـاد من است. علی]« [در حـالی که خشـمگین بود، بیرون آمـد و [به نیت حـج و عمره] می‌گفت: «لَبَّیْـکَ اللَّهُمَّ لَبَّیک بِحَـجٍّ وَ عُمْرَةٍ مَعاً». (۴)

۱- وسائل، ب ۱۶ وجوب الحج، ح ۲

۲- الموسوعه، ص ۲۴، به نقل از الروض‌النضیر، ج ۳، ص ۲۹۶

۳- سنن بیهقی، ج ۴، ص ۳۴۸؛ المغنی، ج ۳، ص ۴۸۴

۴- الموطأ، ج ۱، ص ۳۳۶؛ کنز العمال، ح ۱۲۴۶۵

ص: ۲۸

ابن ابی شیبه از مروان بن حکم روایت می کند:

«با عثمان بودیم که شنیدیم مردی به قصد هر دو [حج و عمره] لبّیک می گوید. عثمان پرسید: کیست؟ کفتند:

علی است.

عثمان نزد ایشان رفت و گفت:

نمی‌دانی من از این کار نهی کرده‌ام؟

فرمود: می‌دانم، اما به خاطر حرف تو، فعل رسول‌اللّه را ترک نمی کنم.» (۱) روایات اهل سنت از امام علیه السلام، درباره چگونگی این عمل، متفاوت است. در روایتی از ایشان آمده است:

«قارن» (جمع کننده حج و عمره) یک طواف و سعی می کند و در حدیثی دیگر است: دو طواف و یک سعی می گزارد. (۲) در فقه امامیه معروف است: قِران به یک سعی و دو طواف است (۳) و از ایشان علیه السلام نقل کرده‌اند:

«هر کس بخواهد بین حج و عمره جمع کند، قربانی با خود ببرد.» (۴) ۶- نیابت و احکام آن

در باب نیابت در حج، از امام علی علیه السلام دو روایت در دو جا آمده است:

نخست: نیابت از توانمند، به هنگامی که بیماری یا پیری یا دشمن مانع وی شود. روایت است: آن حضرت پیر مردی را دید که حج نگزارده بود و به دلیل پیری توان آن را نداشت. پس به وی دستور داد مردی را بفرستد تا به نیابت از او حج به جا آورد. (۵) بر خلاف حدائق که قائل به وجوب نیابت به دلیل این روایت است، صاحب جواهر، دلالت این حدیث و امثال آن را بر وجوب رد کرده است.

مصادر سنی این مضمون را از امام علی علیه السلام نقل کرده و از ایشان روایت نموده‌اند:

«پیر مردی که در شُرف موت است و نمی‌تواند حج به جا آورد، مردی را با هزینه خود می‌فرستد تا از طرف او حج بگزارد.» (۶)

همچنین از ایشان روایت شده که معتقد بود اشکالی ندارد از طرف مردی که حج به جا نیاورده، حج گزارند. (۷).

اگر نایب شرایط وجوب را در آن سال داشته باشد، قول اخیر موافق فقه امامی است. (۸) دوم: واجب است نایب طبق شرط، حج تمتع یا قران یا افراد انجام دهد. در این باره روایتی آمده که صاحب وسائل به

۱- الموسوعه، ص ۲۰۷

۲- الموسوعه، ص ۲۰۷، به نقل از ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۸۳؛ المحلی، ج ۷، ص ۱۷۴؛ سنن بیهقی، ج ۵، ص ۱۰۸؛ کنز العمال، ح ۱۴۴۶۴

۳- جواهر، ج ۶، صص ۴۶۲ و ۴۶۳

۴- الموسوعه، ص ۲۰۸، به نقل از المحلی، ج ۷، ص ۱۰ و المغنی، ج ۳، ص ۴۶۸

۵- وسائل، ج ۱۱، ص ۶۳، ح ۱، حدیث سوم و پنجم و ششم این باب، همین گونه است.

۶- الموسوعه، ص ۲۰۴، به نقل از مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱، صص ۱۹۴ و ۱۶۹؛ المحلی، ج ۷، ص ۶۱؛ المجموع، ج ۷، ص ۸۰؛ المغنی، ج ۳، ص ۲۲۸

۷- الموسوعه، ص ۲۰۴

۸- جواهر، ج ۶، ص ۴۱۰

ص: ۲۹

نقل از تهذیب و استبصار از حسن‌بن محبوب از علی علیه السلام آورده است که آن حضرت درباره مردی که به شخصی درهم‌هایی داد تا به نیابت از او حج مفرده به جاآورد، فرمود: «نمی‌تواند حج تمتع به جاآورد. با صاحب دراهم مخالفت نکند.» (۱)

در این روایت، امامی که از او سؤال شده، معلوم نیست. روشن است که «حسن‌بن محبوب» از امام علی علیه السلام روایت نمی‌کند [زیرا معاصر ایشان نیست]. اگر مقصود از «علی» امیر مؤمنان و روایت منقول از امام کاظم یا امام رضا علیهما السلام باشد که حسن‌بن محبوب معاصر ایشان بوده و از آنها روایت کرده است، بیش از یک واسطه در روایت ارسال هست. محتمل است که مقصود، از امام، علی‌بن موسی‌الرضا علیهما السلام باشد که حسن‌بن محبوب از ایشان روایت می‌کند و به سبب تردّد روایت میان این دو احتمال، شیخ طوسی در تهذیب آن را موقوفه و غیر مستند به یکی از ائمه علیهم السلام می‌داند. (۲) صاحب جواهر آن را مضمره شمرده، اما مسؤول در روایت را ناشناخته می‌داند، (۳) ولی اشتهار تعبیر از امام علی، در لسان روایات، به گونه‌ای که در این روایت آمده، واشتهار تعبیر از ائمه همنام ایشان به کنیه یا القاب یا اسم دوم یا سوم، به‌گونه‌ای است که تعبیر به اسم مفرد می‌شود و گویا این از خواص روایات مروی از اما علی علیه السلام است، که به احتمال بسیار از ایشان باشد، و در این صورت مرسله خواهد بود.

۷- آن که نذر کند پیاده به حج برود

معروف در این مسأله، وجوب وفا به این نذر می‌باشد و ادعای اجماع بر آن شده است و به عنوان فرع این مسأله حکم جاهایی که حاجی مجبور است سوار بر کشتی یا مانند آن شود، مطرح گردیده است. امام باقر علیه السلام از پدرانش روایت می‌کند: از علی علیه السلام در این باره پرسیدند و آن حضرت فرمود:

«در معبر می‌ایستد تا از آن جا بگذرد.» (۴) ۸- مواقیت

در مصادر حدیث و فقه امامی، گفته‌ای از امام علی علیه السلام در باب مواقیت نیست، اما برخی مصادر سنی، خبری از ایشان نقل کرده‌اند که می‌فرماید:

«میقات کسی که از مدینه، حج یا عمره

۱- وسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۲، ح ۲

۲- وسائل، ج ۱۱، ص ۹۲

۳- جواهر، ج ۶، ص ۴۱۰

۴- وسائل، ج ۱۱، ص ۹۲

ص: ۳۰

بگزارد «ذوالحُلیفه» است. می‌تواند پیش از رسیدن بدان‌جا، از همسرش بهره جوید یا هر لباسی بپوشد.

میقات اهالی عراق، «عقیق» است و پیش از وصول به آن مکان، می‌توان از همسر و لباس بهره جست. اگر اهل شام بخواهند حج یا عمره به جا آورند، میقاتشان «جُحفه» است. می‌توانند هر لباسی را بپوشند و از اهل خود بهره جویند، تا به «جُحفه» برسند. میقات اهل یمن، «یَلَمْلَم» است و تا آن جا، حق استفاده از همسر و لباسِ غیر احرام را دارند. میقات اهل نجد «قَرْن‌المَنازل» است. و میقات هر که پس از مواقیت است، خانه‌اش می‌باشد.» (۱) این مواقیت- جز با اندکی تفاوت- مطابق فقه امامی است. (۲) ۹- حکم احرام پیش از میقات

جایی که پوشیدن لباس احرام واجب است، «میقات» نام دارد. اما اگر حاجی پیش از میقات محرم شده باشد، حکمش چیست؟

در فقه سنی معروف است که این عمل جایز می‌باشد و حج درست است.

در این باره روایتی از امام علی علیه السلام نقل کرده‌اند که در تفسیر آیه ... وَ اَتِمُّوا الْحَجَّ وَ العُمْرَةَ للَّهِ ... (۳)

فرمود: «اتمام حج به این است که از خانه‌ات برای حج و عمره مُحرم شوی».

مردی نزد عمر آمد و پرسید: من سوار بر کشتی و اسب و شتر آمده‌ام. کجا محرم شوم؟ عمر گفت: نزد علی برو و از وی بپرس. از علی علیه السلام پرسید، آن حضرت فرمود:

«از جایی از وطنت که سفر را آغاز کردی، احرام بپوش» و او از مدینه منوره مُحرم شد. (۴) فقه امامی کاملًا مخالف این اعتقاد است و احرام پیش از میقات را درست نمی‌داند و روا نمی‌شمرد. (۵) در این باره روایات بسیاری از امامان اهل بیت علیهم السلام آمده است؛ از جمله روایاتی از امام باقر و دو روایت از امام صادق علیهما السلام در رد آنچه اهل سنت از امام علی علیه السلام روایت می‌کنند. در آنها اعتقاد اهل سنت بعید شمرده شده است. اگر چنان بود که سنیان می‌گویند، رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله این فضیلت را ترک نمی‌کرد و از مدینه محرم می‌شد، اما او از «ذی‌الحُلیفه» احرام بست. (۶) قسمت دوم: محرّمات احرام و کفاره کارهای خلاف در حال احرام

احادیث ذیل در باب محرّمات

۱- الموسوعه، ص ۲۰۴، به نقل از الروض النضیر، ج ۳، ص ۱۳۸

۲- جواهر، ج ۶، صص ۴۹۸- ۴۸۹

۳- بقره: ۱۹۶

۴- الموسوعه، ص ۲۰۸، به نقل از المغنی، ج ۳، ص ۲۶۶ و المحلی، ج ۷، ص ۷۵ و سنن بیهقی، ج ۵، ص ۳۰، و ج ۴، ص ۳۴۱ و مسند زید، ج ۳، ص ۱۴۴ و المجموع، ج ۷، ص ۲۰۱ و آثار ابی یوسف، ص ۴۸۴ و ابن ابی شیبه، ج ۱، صص ۱۶۴- ۱۶۲ و تفسیر ابن کثیر، ج ۲، و ص ۱۰۳

۵- جواهر، ج ۶، ص ۵۰۰

۶- وسائل، ج ۱۱، ص ۳۲۱، ح ۵، و ص ۳۲۳، ح ۲ و ص ۳۲۴، ح ۴

ص: ۳۱

احرام، از مصادر شیعه و سنی روایت شده است:

۱- عدم جواز صید بَرّی توسط محرم و حرمت اکل آن بر مُحرم و مُحِلّ

در صحیحه محمدبن مسلم از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود:

«علی علیه السلام به گروهی برخورد که ملخ دریایی می‌خوردند. فرمود: سبحان‌اللّه! شما در حال احرام هستید و چنین می‌کنید؟! گفتند: آن را از دریا صید کرده‌ایم. فرمود: اگر چنین است، آن را در آب بیندازید.» (۱) مقتضای شبهه آن گروه، این بود که خوردن گوشت ملخ حلال است؛ زیرا قرآن (۲) بر حلیّت صید بحر تصریح کرده است:

أُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَکُمْ وَلِلسَّیَّارَةِ ...

اما امام برای ردّ شبهه آنان فرمود: آن را در آب بیندازید؛ یعنی اگر بحری بود می‌توانست در آب زنده بماند. در جواهر از منتهی و تذکره علامه آمده است:

«بسیاری از علمای ما و علمای عامه می‌گویند ملخ دریایی، صید برّی است.

مسالک می‌گوید: «در این باره اختلافی نداریم، ولی ابی سعید خدری و شافعی و احمد به روایتی با ما مخالفند.» (۳) نگارنده موسوعه فقه علی‌بن ابی‌طالب در این باب روایاتی از امام گرد آورده که در مصادر سنی موجود است.

وی می‌نویسد:

«کشتن و اشاره و نشان دادن و دنبال کردن و خوردن صید بر محرم حرام است.»

علی علیه السلام فرمود: «محرم صید را نمی‌کشد و بدان اشاره و راهنمایی نمی‌کند و آن را دنبال نمی‌نماید.» (۴) اگر یکی از این کارها را بکند و صید را وی یا غیر محرم بکشند، محرم ضامن است. (۵) خوردن گوشت صید بر محرم حلال نیست، چه غیر محرم آن را شکار کند، چه محرم و چه برای وی شکار شود یا برای دیگری (۶).

«حارث بن نوفل» جانشین عثمان در مکه بود. هنگامی که وی به مکه آمد، با غذای نمک سود از وی پذیرایی کردند. ماهیگیران کبکی را شکار کرده، پختند و در مقابل عثمان و همراهانش گذاشتند.

۱- وسائل، ج ۱۲، ص ۴۲۸، ح ۱

۲- مائده: ۹۶

۳- جواهر، ج ۶، ص ۵۹۰

۴- الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۲۱

۵- المغنی، ج ۳، ص ۳۰۹؛ المجموع، ج ۷، ص ۳۳۷

۶- المحلی، ج ۷، ص ۲۵۰؛ المغنی، ج ۳، ص ۳۱۲؛ المجموع، ج ۷، ص ۳۳۱

ص: ۳۲

اینان نخوردند، ولی عثمان گفت: ما آن را صید نکرده و دستور نداده‌ایم شکارش کنند. و غیر محرمان آن را صید کره و ما را بدان اطعام کرده‌اند. اشکالی ندارد بخوریم.

به دنبال علی]« [فرستادند و جریان را به ایشان گفتند. علی ناراحت شد و فرمود: شما را به خدا سوگند! یکی از شما سخن مرا تأیید کند. وقتی برای رسول‌اللَّه]« [ران گور خری آوردند، رسول‌اللَّه نفرمود: ما محرم هستیم و آن را به کسانی که غیر محرمند، بدهید؟! دوازده نفر از اصحاب رسول‌اللَّه شهادت دادند.

سپس علی فرمود: یکی از شما مردان برای خاطر خدا شهادت بدهد.

وقتی برای رسول‌اللَّه تخم شتر مرغی آوردند، ایشان نفرمود: ما محرم هستیم.

به غیر ما بخورانید؟ از آن گروه دوازده نفری، عده‌ای شهادت دادند.

حارث بن نوفل می‌گوید: [پس از شهادت اصحاب] عثمان خود را از سر سفره عقب کشید و به همراهانش پیوست و ماهی‌گیران غذا را خوردند. (۱) عبد الرزّاق روایت کرده که علی در حالی احرام، صید را مکروه می‌دانست و این آیه را می‌خواند:

أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُماً ... (۲).

کشتن کفتار که به انسان حمله نکند، صید شمرده شده و موجب کفاره است، اما اگر بر محرم حمله کند و توسط وی کشته شود، بر محرم کفاره واجب نیست.

علی علیه السلام فرمود:

«اگر کفتار بر محرم حمله کند، می‌تواند آن را بکشد، اما اگر پیش از حمله، آن را بکشد، باید میش بالغی کفاره دهد.» (۳) کشتن مار سیاه و افعی و عقرب و سگ هار و حیوانی که بر محرم حمله آورد، رواست (۴) و نیز کلاغ (۵) و می‌تواند کنه های شترش را بگیرد و بکشد.

در جواهر آمده است: اگر محرم، حیوان برّی را صید کند، میته بوده و بر محلّ و محرم حرام است، چنان‌که شیخ طوسی وحلّی (ابن ادریس) و قاضی ابن سراج و یحیی بن سعید حلّی و فاضلان- محقق و علامه حلی) و دیگران- آن‌گونه که از برخی از آنان نقل شده- بدان تصریح کرده‌اند، بلکه در نهایه و مبسوط و تهذیب و وسیله و جواهر

۱- سنن بیهقی، ج ۵، ص ۱۸۲؛ سنن ابی داود، مناسک، باب لحم الصید للمحرم؛ المغنی ج ۳، ص ۳۱۲؛ ابن ابی‌شیبه، ج ۱، ص ۱۸۵؛ الأم، ج ۷، ص ۱۷۰

۲- عبد الرزاق، ج ۴، ص ۴۲۷؛ تفسیر طبری، ج ۷، ص ۷۰، چاپ دوم.

۳- ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۲۰۳. ۱۹۱۱؛ الأم، ج ۷، ص ۱۷۱؛ الأوسط، ج ۲، ص ۳۱۲؛ الإشراف، ج ۲، ص ۳۱۹

۴- الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۶۹

۵- ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۲۰۴؛ الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۶۹

ص: ۳۳

- بنابر آنچه از بعضـی نقل شـده- مانند میته است. در کتاب اخیر اجماع بر این اعتقاد است، و به دو خبر از امام علی علیه السـلام در این مورد استدلال شده است: نخست: خبر وهب‌بن وهب از جعفر از پدرش از علی علیه السلام:

«اگر محرم صـید را ذبح کند، محرم و مُحل نمی‌توانند از آن بخورند و مانند میته است و اگر صـید در حرم ذبح شود میته است، چه محلّ ذبحش کند و چه محرم.»

دومین خبر از اسحاق از امام جعفر علیه السلام است که علی علیه السلام می‌فرمود:

«اگر محرم صـید را در غیر حرم ذبـح کنـد، میته است و محل و محرم نمی‌تواننـد از آن بخورند و اگر محل صـید را در حرم بکشد، میته است و محل و محرم نمی‌توانند از آن بخورند.» (۱) ۲- جواز روغن مالی پیش از احرام

در فقـه حـج معروف اسـت: حـاجی پس از احرام نمی‌توانـد روغـن اسـتعمال کنـد و اگر بـوی آن پس از احرام بـاقی می‌مانـد، بـاز نمی‌تواند پیش از احرام روغن استعمال نماید (۲)، اما اگر پس از احرام بویی باقی نمی‌ماند، پیش از آن رواست. خبری که محمدبن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت کرده، به همین معناست:

«علی علیـه السـلام در این بـاره فرمـود: «نبایـد محرم، عطر و روغن اسـتعمال کنـد. اگر پوسـتش ترک خـورد، از غـذایی [چرب] که می‌خورد، بر آن می‌مالد و اگر چشم درد داشـته باشد، صبرزرد [که گیاهی دارویی است] به چشـمش می‌کشد، نه زعفران.» (۳) ۳- جواز احرام به لباس رنگ شده با گل سرخ

بین فقها مشـهور است که احرام به لباس رنگ شده کراهت دارد، مگر آنچه با دلیل استثنا شده است؛ از جمله لباسی که با گِل سرخ (خاکی سرخ که با آن لباس را رنگ می‌کنند) رنگ شده باشد.

از ابوجعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است:

«علی علیه السلام محرم بود و یکی از کودکانش با او بود که او لباس رنگی به تن داشت. عمر بن خطاب وی را دید و گفت: ای ابا الحسن! احرام با لباس رنگی رواست؟ فرمود: نیاز به کسی نداریم که به ما سنت آموزد! این

۱- جواهر، ج ۶، ص ۵۸۸؛ وسائل، ج ۱۱، ص ۴۳۲، ح ۴ و ۵

۲- جواهر، ج ۶، ص ۶۳۳

۳- الموسوعه، ص ۲۱۰ به نقل از الروض النضیر، ج ۳، صص ۲۵۷ و ۲۶۵

ص: ۳۴

لباس ها با گل سرخ رنگ شده است.» (۱) نگارنده موسوعه فقه علی‌بن ابی‌طالب مضمون این خبر و احادیث دیگر را به عنوان «ما یَحْرُمُ عَلَی‌الْمُحْرِمِ مِنَ اللِّباس» آورده و می‌نویسد:

«مرد نمی‌تواند لباس را که با زعفران یا ورس یا گل کاجیره (کافشه) رنگ شده، بپوشد.» (۲)، اما اگر با چیزی جز اینها رنگ شده، می‌تواند بپوشد. محمدبن علی‌بن‌الحسین می‌فرماید: عمربن خطاب، عبداللَّه بن جعفر را در حال احرام با دو لباس رنگی دید، پرسید: این چیست؟ علی‌بن ابی‌طالب [که در آن جا بود] فرمود: فکر نمی‌کنم کسی بتواند به ما سنت را بیاموزد! عمر چیزی نگفت. (۳)

محرم نمی‌تواند سرش را بپوشاند.

علی علیه السلام فرمود: «احرام مرد این است که سرش را نپوشاند (۴)، اما زن هر لباسی را که بخواهد، می‌تواند بپوشد، جز آنچه رنگ شده است. وی می‌تواند کفش [غیر بندی] و شلوار و روپوش بلند بپوشد (۵)، ولی روبند بر صورتش نباید بیندازد. اگر بخواهد صورتش را بپوشاند، لباسش را بر رویش می‌کشد.»

ابن ابی شیبه از علی]» [روایت کرده که ایشان زنانی را که محرم بودند، از استفاده از نقاب نهی می‌کرد، اما می‌توانستند لباسشان را بر صورتشان بکشند (۶)، همچنان که از پوشیدن دستکش نهیشان نمود. (۷) محرم می‌تواند انگشتر در دست کند. اسماعیل‌بن عبدالملک می‌گوید:

علی را در حالی که محرم بود، دیدم انگشتر در دست دارد (۸) و (۹) نگارنده موسوعه احادیثی را از امام علی علیه السلام آورده که در مصادر سنی است و درباره حرمت نکاح محرم و نیز حرمت جدا کردن دندان یا ناخن و ... از بدن، و مباح بودن حجامت است. وی می‌نویسد:

۴- نکاح و محرّک‌های آن

نکاح بر محرم جایز نیست و اگر این کار را کرد، نکاحش باطل است.

علی- کرّم‌اللَّه وجهه- فرمود: «محرم نمی‌تواند ازدواج کند و نمی‌توان با زن محرم ازدواج کرد. اگر این کار انجام شود، نکاح باطل است.» در روایتی دیگر فرمود:

«اگر محرم ازدواج کند، همسرش را از او جدا می‌کنیم.» (۱۰) زیرا آمیزش با همسر، حج را باطل می‌کند. از علی]» [درباره حکم حجّ مرد محرمی که با همسرش آمیزش کرد، پرسیدند، فرمود: «اعمال را

۱- وسائل، ج ۱۲، ص ۴۸۲

۲- المحلی، ج ۲، ص ۸۲

۳- المحلی، ج ۷، ص ۲۶۰

۴- الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۱۷

۵- الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۱۶

۶- ابن ابی شیبه، ج ۱۲، صص ۱۸۱ و ۱۸۳

۷- المحلی، ج ۷، ص ۸۲؛ المغنی، ج ۳، ص ۳۲۹

۸- ابن ابی‌شیبه، ج ۱، ص ۱۸۱

۹- الموسوعه، ص ۲۱۰

۱۰- ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۶۴؛ المحلی، ج ۷، ص ۱۹۹؛ سنن بیهقی، ج ۵، ص ۶۶ و ج ۷، ص ۲۱۳؛ کنز العمّال، ص ۱۲۸۴۵؛ المجموع، ج ۷، ص ۲۹

ص: ۳۵

به جا می آورند تا حج را به پایان برسانند، مناسک را ادامه می‌دهند و در سال آینده، باید دوباره حج بگزارند و قربانی کنند. سال بعد که حج به جا می‌آورند، از هم جدا خواهند بود تا اعمال را تمام کنند.» (۱) همچنان که در حج، جماع حرام است، محرّک‌هایش مانند بوسیدن و امثال آن هم حرام می‌باشد، ولی حج را باطل نمی‌کند. علی فرمود: «اگر محرم زنش را ببوسد، باید قربانی کند.» (۲) ۵- جدا کردن عضوی از بدن؛ مانند دندان و ناخن و مو

علی علیه السلام فرمود: «محرم نباید دندان و ناخنش را بکند، مگر اینکه درد بکشَد.» (۳) حسین‌بن علی]« [در سفر به مکه همراه عثمان بود که در راه بیمار شد، عبداللّه‌بن جعفر در «سقیا» به او برخورد و از وی پرستاری نمود، تا زمانی که ترسید حج را از دست بدهد. از این رو، به دنبال علی‌بن ابی‌طالب و اسمای بنت عمیس که در مدینه بودند، فرستاد و خود به سوی مکه روانه شد. آن دو آمدند و [امام] حسین به سر درد خود اشاره کرد و علی دستور داد سرش را بتراشند، سپس در «سقیا» قربانی را به نیابت از او کشت و شتری را نحر کرد. (۴) محرم می‌تواند بدن و سرش را بشوید (۵) و حجامت کند. علی- کرّم‌اللّه وجهه- فرمود: «اگر محرم خواست، می‌تواند حجامت کند.» (۶) و (۷) آنچه گفته شد، سخنان امام علیه السلام درباره «محرمات احرام» بود، اما درباره «کفاره مخالفت با محرمات»، احادیثی دارند؛ از جمله:

۱- روایت شده که از ایشان (علی علیه السلام) در باره حرمت و ضمان صید پرنده‌ای که بر شاخه درختی باشد که ریشه‌اش در حرم و شاخه‌اش در بیرون حرم است، پرسیدند و او فرمود:

«اگر ریشه‌اش در حرم باشد، باید کفاره دهد.» (۸) ۲- کفاره کشتن کبوتر، میش است.

در جواهر آمده است: «اگر محرم در غیر حرم، کبوتری را بکشد، بنابر مشهور میان اصحاب، باید میشی کفاره دهد.» در تذکره و منقول از خلاف و منتهی اجماع بر این مطلب است، بلکه در خلاف نیز اجماع هست. علی علیه السلام و عمر و عثمان و ابن عمر قائل به آنند ...» (۹) در وسائل خبری در این باره نیافتم.

شاید- چنان که خواهد آمد- صاحب جواهر آن را از مصادر عامه نقل

۱- الموطأ، ج ۱، ص ۳۸۱؛ المحلی، ج ۷، ص ۱۸۰؛ ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۶۵؛ سنن بیهقی، ج ۵، ص ۱۶۷؛ الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۵۰؛ کنز العمّال، ص ۱۲۸۱۵؛ المجموع، ج ۷، ص ۳۸۰؛ المغنی، ج ۳، ص ۳۶۵؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۲۰

۲- ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۶۳؛ سنن بیهقی، ج ۵، ص ۱۶۸؛ کنز العمّال، ص ۱۲۷۹۸

۳- الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۶۵

۴- الموطأ، ج ۱، ص ۳۸۸؛ ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۶۷؛ المحلی، ج ۷، ص ۲۱۳ و ۲۰۵؛ سنن بیهقی، ج ۵، ص ۲۱۸؛ المغنی، ج ۳، ص ۴۹۸ و ۵۴۵

۵- المغنی، ج ۳، ص ۲۹۹

۶- الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۶۷

۷- الموسوعه، ص ۲۱۱

۸- وسائل، ج ۱۲، ص ۵۶۱

۹- جواهر، ج ۷، ص ۳۶۱

ص: ۳۶

کرده است.

۳- کفاره کشتن مرغ سنگ خوار، یک برّه است.

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«در کتاب علی علیه السلام یافتیم که اگر محرم، مرغ سنگ‌خوار را آسیب رساند، باید برّه‌ای را کفاره دهد که از شیر بریده شده است وبرگ درختان‌را می‌خورد.»

خبری دیگر به مانند همین از امام باقر علیه السلام هست و فتوای فقها همین است (۱) ۴- حکم محرم و غیر محرم، اگر صیدی را بکشند.

از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود:

«علی علیه السلام درباره محرم ومُحِل، که صیدی‌رابکشند، سخن‌می‌گفت‌و فرمود:

محرم باید قربانی کاملی را بدهد و محل [قیمت] نیمی از قربانی را.» (۲) در این مسأله میان فقها اختلاف است. (۳) ۵- شکستن تخم شتر مرغ.

این مسأله دو صورت دارد:

الف- در تخم‌جوجه‌باشدکه حرکت کند. در این باره امام صادق علیه السلام فرمود:

«در کتاب علی علیه السلام هست که کفاره شکستن هر تخم مرغ سنگ‌خوار توسط محرم، گوسفندی یکساله است وکفاره شکستن تخم شتر مرغ، شترِ جوانی است.» (۴) ب- پیش از حرکت جوجه، تخم بشکند یا اصلًا در آن جوجه‌ای نباشد. از امام صادق علیه السلام در این باره روایت شده است:

«امیر مؤمنان علیه السلام در این باره حکم کرد:

به شمار تخمها، شتر نر میان شتران ماده رها کنند. هر شتر ماده‌ای که حامله گردد و بچه شتری سالم به دنیا آید، بچه به عنوان قربانی به کعبه برده می‌شود.» (۵) نظر فقها در هر دو صورت، طبق این حدیث است. (۶) ۶- اگر صیدی را مجروح کند و از حالش خبر نداشته باشد.

اگر محرم صیدی را زخمی کند و آن را به حال خود واگذارد و نداند پس از زخمی شدن، در چه حالی است، قربانی کامل بر او واجب است. در این باره روایتی از امام باقر به نقل از پدرانش، از

۱- جواهر، ج ۷، ص ۳۶۸

۲- وسائل، ج ۱۳، ص ۵۰

۳- جواهر، ج ۷، صص ۳۸۲ و ۳۸۳

۴- وسائل، ج ۱۳، ص ۵۵، ح ۲ و ۴

۵- وسائل، ج ۱۳، ص ۵۲، ح ۲ و ص ۵۴، ح ۶، و ص ۵۳، ح ۴

۶- جواهر، ج ۷، صص ۳۵۲ و ۳۵۳

ص: ۳۷

قول علی علیه السلام وارد شده است:

«اگر محرم به صیدی آسیب رسانـد و آن را خونی کند، سپس به حال خود رها سازد، باید کفاره‌اش را بدهد.» (۱) ۷- اگر محرم مضطرشود و صید یا میته بخورد

حکم محرمی که ناچار صید ما میته‌ای را ک نزدش هست بخورد چیست؟ از امام علی علیه السلام در این باره خبری آمده که می‌فرماید:

«اگر محرم به صید و میته مضطر شود، می‌تواند میته‌ای را که خدا برایش حلال کرده است بخورد.» (۲) این روایت مخالف مذهب امامیه مبنی بر اختیار صید- به شرط تمکن ادای کفاره- است، اما اگر نتواند کفاره (قربانی) دهد، صید را کنار گذاشته، از میته می‌خورد. صاحب جواهر ادعای اجماع بر این قول را به نقل از سید مرتضی کرده، گو این که صاحب جواهر الکلام احتمال داده روایت در موردی است که نتواند کفاره صید را بدهد، گر چه بدان مضطر باشد. (۳) آنچه مصادر سنی در مورد احکام فقهی امام علی علیه السلام در مورد مخالفت احرام ذکر کرده‌اند، نگارنده موسوعه فقهی علی‌بن ابی‌طالب گرد آورده است:

درباره شتر مرغ، علی]« [حکم به شتر قربانی نمود (۴) و در مورد تخمش، به جنین ماده شتر. ابن‌عباس می گوید:

علی‌بن ابی‌طالب در مورد تخم شتر مرغی که محرم بدان آسیب رساند، حکم کرد: شتران نر را میان شتران ماده رها می کنی، وقتی معلوم شد بار دارند، تخم هایی را که شکسته‌ای می‌شمری [و به شمار تخم ها بچه شتر می‌دهی]. گفتم این قربانی [کفاره] است و پس از این ضامنِ آنچه از بین برده‌ای نیستی.

ابن‌عباس می گوید: معاویه از قضاوت علی شگف زده شد. وی می‌افزاید: چرا باید معاویه متعجب شود؟ در بازار، تخم را چنین می‌فروشند و بدان می‌بخشند. (۵) در سنن بیهقی است که علی]« [در زمان حیات رسول‌اللّٰه این گونه قضاوت کرد. مردی نزد پیامبر خدا رفت و آنچه را علی گفته بود، به عرض رساند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنچه را شنیدی، علی به درستی گفت، اما کار دیگری هم می‌توانی بکنی. می‌توانی عوض هر تخم، یک روز روزه بگیری یا مسکینی را اطعام کنی. (۶)کفاره کفتاری که محرم بکشد، بی‌آن که بر وی حمله کرده باشد، یک قوچ است، ولی اگر حمله کند، چیزی بر وی

۱- وسائل، ج ۱۳، ص ۶۳

۲- وسائل، ج ۱۳، ص ۸۷

۳- جواهر، ج ۷، صص ۴۱۹ و ۴۲۰

۴- المجموع، ج ۷، صص ۴۰۳ و ۴۲۱؛ المغنی، ج ۳، صص ۵۰۹ و ۵۱۷؛ المحلی، ج ۷، ص ۲۲۷؛ الروض‌النضیر، ج ۳، ص ۲۶۶

۵- عبد الرزاق، ج ۴، ص ۴۲۲؛ المحلی، ج ۷، ص ۲۳۴

۶- سنن بیهقی، ج ۵، ص ۲۰۸

ص: ۳۸

واجب نیست (۱). کفاره آهو، گوسفند است (۲) درباره کبوتر حرم- که دو شخص عادل از مسلمانان باید حکم کنند- فرمود: گوسفند بدهد (۳) کفاره دو تخم کبوتر، یک درهم است. (۴) کفاره تراشیدن مو؛ علی]« [در مورد کسی که سر درد دارد و مویش را می‌تراشد، فرمود: «سه روز روزه بگیرد و می‌تواند به شش مسکین- هر یک نیم صاع- طعام دهد و اگر خواست قربانی کند، گوسفندی را می‌کشد.» (۵) هر جا خواست- حرم یا جای دیگر- این کار را انجام می‌دهد. علی]« [در «سیقا» هنگامی که موی پسرش- حسین- را تراشید، شتری را قربانی کرد، که بخشش مستحب توسط وی- رضی‌اللّه عنه- بود. (۶) کفاره آمیزش؛ علی درباره مرد محرمی که با زنش آمیزش کند فرمود:

«هر کدام باید شتری بدهند» (۷) و در سال آینده حج بگزارند.

کفاره بوسیدن و لمس شهوت‌انگیز؛ علی فرمود: «اگر محرم زنش را ببوسد، باید قربانی کند» (۸)؛ یعنی گوسفند بدهد.

آن که حیوانی را برای کفاره می‌کشد، نمی‌تواند از آن بخورد. علی فرمود: «از گوشت نذری و کفاره صید و آنچه مال مساکین است، نمی‌توان خورد.» (۹) و (۱۰) قسمت سوم- افعال حج

دوازده کار در حج واجب است:

احرام، وقوف به عرفات و مشعر، منا، رمی، قربانی، حلق یا تقصیر، طواف و دو رکعت نماز آن، سعی، طواف نساء و دو رکعت نماز آن.

در مورد بسیاری از این افعال، سخنانی از امام علی علیه السلام آمده است:

۱- از واجبات احرام، تبلیغات اربع است

عمره تمتع و حج جز با تلبیه درست نیست. یک بار تلبیه واجب است و تکرار و زیاده بر آن، تا زوال روز عرفه، برای حاجی مستحب است (۱۱) در این باره دو خبر از امیر مؤمنان نقل شده؛ یکی در مورد استحباب تلبیه برای مردان با صدای بلند است؛ علی علیه السلام فرمود: «جبرئیل خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: شعار محرم تلبیه است. به هنگام تلبیه صدایت را بلند کن.» (۱۲) فقهای مشهور بر این رأی هستند و بر آن به

۱- ابن ابی شیبه، ج ۱، صص ۱۷۷ و ۱۹۱ و ۲۰۳؛ عبد الرزاق، ج ۴، ص ۴۰۳؛ المحلی، ج ۷، ص ۲۲۷؛ الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۲۶؛ المجموع، ج ۷، ص ۴۰۱؛ المغنی، ج ۳، ص ۵۱۰

۲- المغنی، ج ۳، ص ۵۰۹ و ۵۱۱؛ الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۲۶

۳- عبدالرزاق، ج ۴، ص ۴۱۸

۴- عبدالرزاق، ج ۴، ص ۴۲۰؛ المجموع، ج ۷، ص ۳۳۹

۵- الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۴۸؛ تفسیر طبری، ج ۲، ص ۲۳۵

۶- تفسیر طبری، ج ۲، ص ۲۳۹

۷- ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۶۵

۸- ابی ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۶۳؛ سنن بیهقی، ج ۵، ص ۱۶۸؛ کنز العمال، ص ۱۲۷۹۸

۹- ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۶۶

۱۰- الموسوعه، صص ۲۱۲ و ۲۱۳

۱۱- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۱۶

۱۲- وسائل، ج ۱۲، ص ۳۷۹

ص: ۳۹

اخبار دیگری- نه این خبر- استدلال کرده‌اند، که شاید به سبب مرسل بودن این خبر است. (۱) دوّمین خبر آن است که فرمود: «تلبیه و شهادت و قرائت قرآن در نمار توسط گنگ، با تکان دادن زبان و اشاره به انگشتان است.» (۲) به نقل از مصادر سنی، نگارنده موسوعه فقه علی‌بن ابی‌طالب گفته است:

ابن ابی شیبه و بیهقی و ابن حزم اندلسی در المحلّی به سند خود روایت کرده‌اند که علی- رضی‌اللّٰه عنه- پیوسته تهلیل می‌گفت تا به جمره عقبه رسید.

«عکرمه» می‌گوید: با حسین‌بن علی راه افتادم و تا رمی جمره عقبه می‌شنیدم که پیوسته تلبیه می‌گفت: به من فرمود:

رسول‌اللّٰه این کار را می‌کرد. نووی در المجموع بیان می‌کند که علی]« [تا پیش از وقوف در عرفات، تلبیه می‌گفت.

این خبر معارض روایتی است که ابن ابی شیبه روایت می‌کند که به ابن‌عباس گفت:

معاویه از تلبیه در روز عرفه نهی کرد و آمد تا عمود خیمه را گرفت آنگاه لبیک گفت. وی می‌افزاید: معاویه می‌دانست علی در این روز تلبیه می‌گفت. از این رو دوست داشت با ایشان مخالفت کند. ابن قدامه در المغنی ذکر می‌کند که علی تا زوال خورشید در روز عرفه تلبیه می‌گفت. (۳) ۲- وقوف در عرفات

وقوف در عرفات از ارکان حج است و هر که به عمد وقوف در عرفات را به هنگام زوال روز عرفه از دست بدهد، حج را از کف داده است. از این‌رو، در برخی اخبار آمده است که «یوم حج اکبر» (بزرگترین روز حج) روز عرفه است. در این باره از امام صادق علیه السلام روایت است:

«فضیل بن عیاض از ایشان از حج اکبر پرسید. فرمود: خودت چیزی می‌دانی؟

عرض کرد: آری، ابن‌عباس می‌گفت:

حج اکبر روز عرفه است؛ یعنی کسی که روز عرفه را تا طلوع فجرِ روز قربانی درک کند، حج را درک کرده است و آن که این روز را از دست بدهد، حج را از کف داده است. امام صادق علیه السلام بدو فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: حج اکبر، روز قربانی است و این آیه را دلیل آورد: فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ که بیست روز از ذی‌الحجه و محرّم و صفر و ماه ربیع الأول و ده روز از ربیع الآخر است. اگر

۱- جواهر، ج ۶، ص ۵۷۹

۲- وسائل، ج ۱۲، ص ۳۸۱

۳- الموسوعه، صص ۲۱۳ و ۲۱۴

ص: ۴۰

حج اکبر، روز عرفه بود، سیح (کوچیدن) چهار ماه و یک روز می‌باشد ....» (۱) در مسند زید از ایشان علیه السلام روایت است: «هر که وقوف در عرفه با مردم را از دست بدهد و شب هنگام بیاید و در جمعی از مردم، پیش از انصراف امام باشد، حج را درک کرده است.» (۲) ۳- اعمال منا

در منا سه‌کار برحاجی واجب است:

رمی و قربانی و حلق یا تقصیر (تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر). در مورد دومین و سومین عمل، احکام فقهی از امیر مؤمنان آمده، ولی در مورد نخست، بر خبری از امام دست نیافتم. از امام درباره قربانی (هَدْی) احکام بسیاری آمده که در ضمن مسائل آتی آن را ذکر می‌کنیم:

کمترین قربانی که مجزی است

از ایشان روایت است که فرمود:

شتر و گاو و بز «ثنیه» و میش «ضأن» باشد (۳)؛ یعنی بنابر اعتقاد مشهور، شتر پنج سال را تمام کرده، وارد شش سال شده باشد. بز و گاو یکساله و داخل سال دوم شده باشند، جذع، پس از یکسالگی و ورود به دوسالگی است. رأی فقها این است که کمترین قربانی که مجزی است، باید در این سن و سال باشد. (۴) شروط قربانی

فقها شروطی را برای قربانی گفته‌اند. محقق در شرایع می‌گوید: «شرط سوم آن است که سالم باشد؛ پس یک چشم و لنگی که آشکارا بلنگد و آنچه شاخش از داخل شکسته یا گوشش بریده است، مجزی نیست. همچنین نرهایی که اخته شده‌اند یا لاغری که بر پهلوهایش پیه نباشد و ...، مستحب است فربه باشد، که در علفزار نگهداری می‌شود و در آنجا می‌خوابد و می‌چرد ....» (۵) در این‌باره اخبار صحیحی از امیرمؤمنان علیه السلام آمده که مورد استدلال فقهاست و احادیث ضعیفی نیز وجود دارد که در کنار ادله خود آورده‌اند، (۶) مانند:

«برای اطمینان از سلامت قربانی، چشم و گوشش وارسی شود، اگر چشم و گوش سالم باشند، قربانی کامل است و اگر شاخش شکسته باشد یا پایش را به طرف قربانگاه بکشد، مجزی نیست.» (۷)

۱- وسائل، ج ۱۴، ص ۴۴

۲- الموسوعه، ص ۲۱۵، به نقل از مسند زید، ج ۳، ص ۱۸۳

۳- وسائل، ج ۴، ص ۱۰۳، این مضمون از امام در دو روایت دیگر، ص ۱۰۵ تکرار شده است.

۴- جواهر، ج ۷، ص ۷۷

۵- جواهر، ج ۷، صص ۸۴- ۷۹ نک: به سخن محقق و استدلال صاحب جواهر.

۶- همان.

۷- وسائل، ج ۱۴، صص ۱۱۰ و ۱۱۱

ص: ۴۱

و از ایشان است: «اگر مرد، قربانی لاغر بخرد، مجزی نیست و اگر فربه بخرد، ولی معلوم شود لاغر است مجزی است. در قربانی تمتع نیز همین حکم است.» (۱) همچنین نقل شده است:

«علی علیه السلام خوش نداشت گوش و بینی قربانی بریدگی داشته باشد اما اگر زمانی سوراخی داشت، اشکال نمی‌دانست.» (۲)

در صورت ضرورت، یک قربانی برای پنج و هفت نفر مجزی است

اصل این است که یک قربانی، برای یک شخص مکلف مجزی است، اما اخباری وارد شده که به هنگام ضرورت و اگر چند نفر، همسفره باشند، یک قربانی، مجزی برای بیشتر از یک نفر است. از شمار این اخبار، روایتی از امیر مؤمنان است: گاو دوسه ساله مجزی برای سه نفری است که از یک خانواده باشند و بالغ مجزی برای هفت نفرِ متفرقه است و گاو پیر مجزی برای ده نفرِ متفرقه است».

صاحب جواهر این خبر و مانند آن را- از دیگر امامان- بر قربانیِ مستحب حمل نموده؛ زیرا در آن تصریحی بر قربانی واجب نیست. (۳) حکم استفاده از شیر قربانی و سوار شدن آن

خبری از امام علی علیه السلام درباره جواز استفاده از شیر قربانی و سوار شدن آمده است. روایت است که ایشان «شیر قربانی را می‌دوشید و اگر ضرری نداشت، بر آن سوار می‌شد.» (۴) و اگر می‌دید مردمی پیاده راه رفته و خسته‌اند، بر (شتر) قربانی سوارشان می‌کرد و می‌فرمود: اگر مرکوبِ سوار گم یا سقط شود و همراهش (شتر قربانی باشد)، بر آن سوار شود. (۵) تمامی فقها به این حدیث فتوا داده‌اند. (۶) احکام قربانی

از جمله مستحبات اسلام، قربانی است، علی علیه السلام فرمود:

«اگر مردم می‌دانستند قربانی چه ثمره‌ای دارد، قرض می‌گرفتند و قربانی می‌کردند. با اوّلین قطره خونی که از قربانی بریزد، قربانی کننده بخشوده می‌شود.» (۷) ایشان هر سال به نیّت رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و برای خودشان، دو قوچ را می‌کشت (۸) و می‌فرمود:

۱- وسائل، ج ۱۴، ص ۱۱۵

۲- وسائل، ج ۱۴، ص ۱۲۹

۳- جواهر، ج ۷، ص ۷۰

۴- وسائل، ج ۱۴، ص ۱۴۶

۵- وسائل، ج ۱۴، ص ۱۴۷

۶- جواهر، ج ۷، ص ۱۱۵

۷- وسائل، ج ۱۴، ص ۲۱۰

۸- وسائل، ج ۱۴، ص ۲۰۶

ص: ۴۲

«دو قربانی یا بیشتر بکش و آن را که گوش و چشمش سالم باشد؛ بخر و رو به قبله ذبح کن ....» (۱) و از رسول‌اللّه نقل است که فرمود:

«شما را از سه چیز نهی نمی‌کنم ... این که گوشت قربانی را پیش از سه روز از قربانگاه خارج کنید. پس از سه روز، از آن بخورید و ذخیره کنید.» (۲) و از ایشان است:

«قربانی در سه روز است، که بهتر، نخستین روز است.» (۳) فقها بر این مطالب فقهی، به ادلّه‌ای- از جمله این کلمات امیر مؤمنان- استدلال کرده‌اند. (۴) هر که قربانی نیافت، ده روز روزه بگیرد

اگر حاجی قربانی نیابد یا نتواند بهایش را بپردازد، به عنوان بدل بر او واجب است ده روز روزه بگیرد؛ سه روز در حج و هفت روز در وطنش. سه روز حج واجب است پشت سر هم شد- نه متفرقه- امام علی درباره آیه: فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ ... فرمود: «روز پیش از ترویه و روز ترویه و روز عرفه، و هر که این سه روز را از دست بدهد، از روز حصبه- شب کوچ از منا- شروع کند.» (۵)

تمام احادیثی که از امام علی علیه السلام درباره هدی بود گذشت.

اما حلق (تراشیدن مو) که سومین کار در منا است؛ روایت است که امیر مؤمنان فرمود: «مستحب است تا محاذی گوش بتراشد.» (۶) فقها نیز چنین فتوا داده‌اند. (۷) مصادر امامیه درباره اعمال منا، فقط همین احادیث را در بر دارد، اما آنچه مصادر اهل‌سنت روایت کرده‌اند، توسط نگارنده موسوعه فقه علی‌بن ابی‌طالب جمع آوری شده است. وی می‌نویسد:

از مزدلفه (مشعر الحرام) حاجیان به منا می‌روند و در اولین روز از ایام منا- روز قربانی کردن- به ترتیب چند کار می‌کنند: رمی جمره عقبه، قربانی کردن، تراشیدن مو و طواف خروج. علی]« [فرمود: «نخستین کار در روز نحر، رمی جمره، سپس ذبح، بعد حلق و پس از آن طواف زیارت است.» (۸) رمی جمره عقبه

علی]« [فرمود: «در روز دهم ذی‌الحجه، پس از طلوع خورشید، با هفت

۱- وسائل، ج ۱۴، ص ۲۰۷

۲- وسائل، ج ۱۴، ص ۱۷۰

۳- وسائل، ج ۱۴، ص ۹۳

۴- جواهر، ج ۷، صص ۱۲۴- ۱۲۱

۵- وسائل، ج ۱۴، ص ۱۸۳، در همین مطلب، احادیث دیگر از ایشان در ص ۱۸۴ آمده است.

۶- وسائل، ج ۱۴، ص ۲۲۹

۷- جواهر، ج ۷، ص ۱۳۴

۸- مسند زید، ج ۳، ص ۲۴۴

ص: ۴۳

سنگریزه رمی جمره عقبه می‌کند و با هر ریگی تکبیر می‌گوید. در این روز فقط بدین جمره رمی می‌شود.» (۱) ذبح هدی

اگر حاجی قارن (جمع کننده میان حج و عمره) یا متمتّع باشد یا بخواهد کفاره کار خلافش را بدهد، واجب است قربانی کند، که وقتش روز دهم است.

پس از ذبح، برخی چیزها بر او حلال خواهد شد.

حلق یا تقصیر (تراشیدن یا کوتاه کردن مو)

پس از ذبح، مویش را کوتاه می‌کند یا می‌تراشد، آنگاه مُحلّ می‌شود، اگر کسی مویش را تراشیده، یا بافته و یا پشت سرش بسته باشد، تقصیر مجزی نیست و باید حلق کند. (۲) زن مویش را کوتا می‌کند. نه اینکه بتراشد. ترمذی و نسائی از علی- رضی‌اللَّه عنه- روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول‌اللَّه نهی کردند زن مویش را بتراشد.» (۳) در موسوعه درباره روز بدل قربانی، به نقل از امام علیه السلام آمده است:

آخرین روز از سه روزی که واجب است در حج روزه بگیرد، باید روز عرفه باشد، علی]« [در تفسیر آیه: فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ ... فرمود: «آخرینش، روز عرفه‌است.» و فرمود: «روز ترویه و پیش از آن و روز عرفه را روزه بگیر.» (۴) اگر این سه روز را- حتی روز عرفه- را روزه نگیرد، آیا باید بعداً بگیرد؟

علی]« [معتقد است: نمی‌تواند در ایام منا روزه بگیرد؛ چرا که ایام تشریق، روزهای خوردن و آشامیدن است. در این باره علی]« [می‌فرماید: «اگر روزه را از دست بدهد، پس از روزهای تشریق، روزه بگیرد.» (۵) و می‌افزاید: «پس از این، سه روز در حرم و هفت روز بعد از بازگشت (به وطن) روزه بگیرد.» (۶) ۴- طواف

پس از اعمال منا، پنج عمل بر حاجی واجب است: طواف حج و دو رکعت نماز آن، سعی میان صفا و مروه، طواف نساء و دو رکعت نماز آن.

درباره طواف، احکام فقهی از امیر مؤمنان وارد شده که ضمن نکات آتی، ذکر می‌شود:

استحباب برگزیدن طواف مستحب، به جای نماز مستحب در کعبه:

«خداوند در بیت الحرام، صد و بیست

۱- مسند زید، ج ۳، ص ۱۹۴

۲- کنز العمال، ص ۱۲۷۳۳

۳- الموسوعه، ص ۲۱۶

۴- ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۹۶؛ تفسیر طبری، ج ۲، ص ۲۴۷

۵- سنن بیهقی، ج ۵، ص ۲۵؛ المغنی، ج ۹، ص ۴۷۹

۶- الموسوعه، ص ۲۰۶

ص: ۴۴

رحمت دارد، که شصت رحمت از آنِ طواف کنندگان و چهل رحمت برای نماز گزاران و بیست رحمت برای ناظران است.» (۱)

استحباب استلام حجر الاسود به هنگام طواف

از امام صادق علیه السلام روایت است:

«عمربن خطاب از کنار حجرالاسود گذشت و گفت: به خدا قسم، ای سنگ! می‌دانیم تو سنگی بیش نیستی و نفع و ضرری نداری. فقط شاهد بودیم رسول‌اللَّه تو را دوست داشت. ازاین رو ما نیز تو را دوست داریم. امیر مؤمنان فرمود: ای پسر خطاب! چگونه چنین می گویی، به خدا سوگند! در روز قیامت، خداوند حجرالاسود را در حالی بر می‌انگیزاند که زبان و لب دارد و به سود آن که بدان احترام کرده، شهادت می‌دهد. با این سنگ، خداوند عزّ وجلّ زمینیان را قسم می‌دهد و با آفرینندگانش بیعت می کند.

عمر گفت: در شهری که علی‌بن ابی‌طالب در آن‌جا نباشد، خدا ما را عمر ندهد!» (۲) این حدیث از جمله روایاتی است که دلالت دارد مستحب است طواف کننده در اثنای طواف، مقابل حجرالأسود بایستد، دست ها را به دعا بالا ببرد و آن را لمس کند و ببوسد. صاحب جواهر این حدیث را به هنگام بحث در این مسأله آورده است. (۳) دست بریده، از موضع بریدگی، حجرالأسود را لمس می کند

امام صادق علیه السلام روایت کرده است: از علی علیه السلام پرسیدند: چگونه دست بریده، حجر الأسود را لمس کند؟

فرمود: از موضع بریدگی سنگ را استلام کند. اگر از آرنج دستش بریده باشد، بادست چپش لمس کند (۴). برای فتوا در این مسأله، فقها بر این روایت تکیه کرده‌اند. (۵) هر که یک دور بیفزاید، دوبار طواف هفتگانه می کند

هفت دور در طواف واجب است و حدّی برای مستحب نیست. اگر در طواف واجب، یک دور بیافزاید، واجب است شش دور دیگر کند، تا دو بار طواف هفتگانه کرده باشد. (۶) دلایل عمده در این باب، روایاتی از امیرمؤمنان است؛ مانند صحیحه محمدبن

۱- وسائل، ج ۱۳، ص ۳۱۲

۲- وسائل، ج ۱۳، ص ۳۲۰

۳- جواهر، ج ۷، ص ۱۸۴

۴- وسائل، ج ۱۳، ص ۳۴۳

۵- جواهر، ج ۷، ص ۱۸۷

۶- جواهر، ج ۷، صص ۱۹۹- ۱۹۷

ص: ۴۵

مسلم از امام صادق یا امام باقر علیهما السلام:

«در کتاب علی علیه السلام است، اگر آدمی یقین کند، در طواف واجب هشت دور گشته است، شش دور دیگر بدان می‌افزاید.» (۱) و امام صادق علیه السلام فرمود:

«علی هشت دور طواف کرد. ازاین‌رو شش دور افزود، سپس چهار رکعت نماز گزارد.» (۲) مصادر امامیه درباره طواف، از ایشان علیه السلام همین احادیث را ذکر کرده‌اند و مصادر سنی احادیث دیگری از ایشان آورده‌اند؛ مانند: «هرکه طواف را فراموش کند، بر می‌گردد حتی اگر در خراسان باشد» و «هر که حج گزارد، آخرین عملش طواف بیت باشد، مگر زنانی که حائض باشند، که رسول‌اللّه بدین سبب آنان را معاف کرد» و «حائض در عرفات وقوف می‌کند و تمامی اعمال را انجام می‌دهد و به مشعرالحرام می‌آید و رمی جمره می‌کند و سعی میان صفا و مروه می‌نماید، ولی بیت را طواف نمی‌کند، تا پاک شود.» (۳) و «اگر طواف بیت کنی و ندانی کامل کرده‌ای یا نه، آنچه را شک داری، تمام کن، که خداوند بر زیادی عذاب نمی‌کند» و درباره کسی که فراموش کند و هشت دور طواف نماید، فرمود: «شش دور به آن می‌افزاید تا چهارده دور شود و بعد چهار رکعت نماز می‌خواند» وروایت کرده‌اند هرگاه ایشان علیه السلام حجرالأسود را استلام می‌کرد، می‌گفت: «اللّهُمَّ ایماناً بِکَ وَ تَصْدِیقاً بِکِتابِکَ وَ وَفاءً بِعَهْدِکَ واتِّباعاً لِسُنَّةِ نَبِیِّکَ مُحَمَّد صلی الله علیه و آله» (۴)

پی‌نوشتها:

۱- وسائل، ج ۱۳، ص ۳۶۶

۲- وسائل، ج ۱۳، ص ۳۶۵

۳- الموسوعه، ص ۲۱۷، به نقل از مسند زیدبن علی، ج ۳، ص ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۷۵؛ ابن‌ابی‌شیبه، ج ۱، ص ۱۶۵

۴- الموسوعه، ص ۱۱۴، به نقل از ابن ابی شیبه، ج ۱، صص ۱۶۸ و ۲۰۵؛ مسند زید، ج ۳، ص ۱۶۹؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۵۰۱؛ المجموع، ج ۸، ص ۳۴؛ کنز العمال، ح ۱۲۵۱۹

ص: ۴۶

ص: ۴۷

ص: ۴۸

ص: ۴۹

ص: ۵۰

ص: ۵۱

طلوع خورشید از درون کعبه

علی اکبر مهدی پور

آسمان جلال و شکوه خاصی داشت. در پهن دشت وسیعش افق و کرانه‌ای به چشم نمی‌خورد و سکوت اسرارآمیزی بر همه جا دامن گسترده بود.

نسیم ملایمی که از قلّه حِرا بر می‌خاست، اندام خود را بر چهره سخت و شکننده ابوقبیس می‌سایید و با رقصِ دل انگیزی به دامنه کوه می‌غلطید و گونه‌های آفتاب زده «کعبه» را نوازش می‌داد.

خانه خدا با جبروت و عظمت خود، درخشش وصف ناپذیری به این سرزمین خشک و سوزان بخشیده بود و همگان در برابر شکوه و عظمت بی‌نظیرش سر تعظیم و تکریم فرود آورده بودند.

در میان سیل مردم از پیر و جوان، که با احترام خاصی، در دوّمین جمعه ماه رجب، در گرداگرد خانه خدا مشغول طواف بودند؛ زنی حامله با چهره‌ای شکسته، به دور کعبه معظّمه بی‌تابانه می‌گردید، با انگشتان لرزانش به سوی کعبه اشاره می‌کرد و در حالی که قطرات اشکَش سیل آسا بر گونه‌هایش سرازیر بود، زیر لب می‌گفت:

«پروردگارا! به تو ایمان آورده‌ام و به آنچه کتاب و پیامبر از سوی تو آمده ایمان دارم.»

«پروردگارا! من به آیین جدّم حضرت ابراهیم خلیل، که بنیانگذار این خانه کهن

ص: ۵۲

است، ایمان دارم.»

«پروردگارا! تو را سوگند می‌دهم به حق بنیانگذار این بیت و به حق این مولودی که در شکم دارم، این زایمان را بر من آسان بگردان!» (۱) دیدگان کنجکاو، او را می‌دید و گوش های تیز شده سخنانش را دنبال می‌کرد، حسّ کنجکاویِ همگان تحریک شده بود که ناگهان فریاد تعجّب از همگان بر خاست و به دنبال آن سکوت سنگینی بر همگان حکمفرما شد. آب در گلوها خشکید. حیرت و تعجّب بر چهره‌ها نقش بست. نفس‌ها از سینه‌ها بیرون نمی‌آمد.

کسی جرأت نداشت که مهر سکوت را بشکند و بگوید: لحظه‌ای پیش، دیوار کعبه شکافته شد و زن حامله‌ای به درون کعبه رهنمون شد!

چه کسی باور می‌کرد که سنگ خارا آغوش بگشاید و زن حامله‌ای را در خود جای دهد؟!

زمانی حیرت و تعجب افزون شد که تلاش کلید داران حرم، در گشودنِ قفلِ درِ کعبه به نتیجه نرسید!

لحظه به لحظه بر ازدحام مردم افزوده می‌شد، تا از فرجام این راز آگاه شوند.

پس از سپری شدنِ مدتی نسبتاً طولانی، یکبار دیگر همان سنگ خارا آغوش باز کرد و سیمای درخشان «فاطمه بنت اسد» در حالی که «مولود کعبه» را در آغوش داشت، از درون کعبه طالع گردید.

صدای تکبیر اوج گرفت و در همه جای مکّه طنین انداخت.

غرور و شرف چون هاله‌ای سنگین بر سرِ مولود بال گسترده بود و در سیمایش موجی از خنده در دریای اشک شنا می‌کرد.

حضرت ابوطالب در حالی که برق شعف از دیدگانش بیرون می‌زد، بانگ بر آورد:

«اَیُّهَا النَّاسُ! وُلِدَ [اللّیْلَهَ] فِی الْکَعْبَهِ وَلیُّ اللّه»

«هان ای مردمان! (امشب) ولیّ خدا، در خانه خدا، دیده به جهان گشود.» (۲) این حادثه پر شکوه و بی‌نظیر تاریخِ آفرینش، به روز جمعه، سیزدهم ماه رجب، در سی‌امین سال حمله ابرهه به خانه خدا (عام الفیل) اتّفاق افتاد. (۳)

۱- شیخ صدوق، الامالی، ص ۱۱۴، همان، معانی الأخبار، ص ۶۲، ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۷۳؛ ابن فتّال؛ روضهٔ الواعظین، ص ۷۶؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۵ ص ۸

۲- ابن شاذان، الفضائل، ص ۵۶، علامه امینی، الغدیر، ج ۷ ص ۳۴۷

۳- شیخ مفید، الارشاد، ص ۹؛ دهلوی، ازالهٔ الخفاء، ج ۲ ص ۲۵۱؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ص ۶۵۵، شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۷؛ خواندید، حبیب السیر، ج ۱، ص ۵۲۰، سید رضی، خصائص الائمهٔ، ص ۳۹؛ ابن صباغ، الفصول المهمّهٔ، ص ۳۰؛ شیخ کفعمی، المصباح، ص ۲۶۰؛ ابن شهراشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۷۸

ص: ۵۳

طلوع خورشیدِ امامت از افقِ کعبه، یکی از دهها مناقب ویژه مولای متقیان، امیر مؤمنان علیه السلام است که در میان اوّلین و آخرین، احدی در این فضیلت با آن حضرت شریک نیست.

ما در این نوشتار در پی آنیم که با اختصار، اعتراف بزرگان جهان اسلام- از شیعه و سنّی- از محدّثان، مورّخان، نسب شناسان، تراجم نویسان و سخن سرایان را، تا جایی که صفحات محدود مجلّه اجازه دهد، به ترتیب تسلسل زمانی، در ضمن چندین فصل بازگو نماییم:

فصل اوّل:

تصریح و تأکید علمای اهل سنّت

۱- ابوعثمان، عمرو بن بحر، مشهور به «جاحظ» صاحب کتاب «البیان و التّبیین»، متوفّای ۲۵۵ ه. ق. در رساله‌ای که در باره فضایل بنی هاشم نوشته، از ولادت امیر مؤمنان علیه السلام در آن مکان مقدّس سخن گفته است.

متن این رساله را قندوزی در «ینابیع المودّه» درج کرده است (۱).

۲- پیشتاز مورّخان، علی بن حسین مسعودی، متوفّای ۳۳۳ ه. ق. در کتاب گرانسنگ «مروج الذّهب» که در طول بیش از یکهزار سال، یکی از استوارترین منابع مورد اعتماد مورّخان است، با صراحت و قاطعیّت اعلام می‌دارد که:

«ولادت آن حضرت در درون کعبه واقع گردید.» (۲) و در کتاب دیگرش «اثبات الوصیّه» تأکید می کند که:

«هرگز پیش از ایشان و یا بعد از ایشان احدی در درون کعبه به دنیا نیامده است.» (۳) ۳- مورّخ شهید، ابوزکریّا، یزیدبن محمدبن أیاس‌بن قاسم‌ازدی، متوفّای ۳۳۴ ه. ق.

در کتاب خود «تاریخ موصل» از ولادت آن حضرت در درون کعبه سخن گفته، می‌افزاید:

«به جز امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام، هیچ خلیفه دیگری در کعبه متولّد نشده است.» (۴)

۱- قندوزی، ینابیع المودّهٔ، ج ۱، ص ۴۶۱

۲- مسعودی، مروج الذّهب، چاپ قاهره، ج ۲، ص ۲

۳- همان، اثبات الوصیّهٔ، ص ۱۱۱

۴- ازدی، تاریخ موصل، ص ۵۸

ص: ۵۴

۴- محدّث خبیر، محمد بن علی بن اسماعیل شافعی، مشهور به «ابن قفّال» متوفّای ۳۶۵ ه. ق. می‌نویسد:

«فاطمه بنت اسد به هنگام زایمان وارد کعبه شد و علی علیه السلام را در آنجا به دنیا آورد.

گفته می‌شود به جز علی علیه السـلام احدی در آنجا متولّد نشده است.» (۱) ۵- حافظ، ابوعبداللَّه محمدبن عبداللَّه مشهور به «حاکم نیشابوری» در کتاب بسیار معروفش «مستدرک صحیحین» می‌نویسد:

«به تواتر رسیده است که فـاطمه بنت اسـد، امیر مؤمنـان- کرّم‌اللَّه وجهه- را در خـانه کعبه به دنیا آورد.» (۲) ۶- ابوالحسن، علی بن محمد واسـطی شافعی، مشهور به «ابن مغازلی»، متوفّای ۴۸۳ ه. ق. در کتاب ارزشـمند «مناقب علی‌بن أبی طالب» به تفصـیل، داستان ولادت امیر مؤمنان علیه السـلام در درون کعبه را با سلسـله اسـناد خود، نقل کرده است. (۳) ۷- کمال الدّین، ابوسالم، قاضی محمد بن طلحه شافعی، متوفّای ۶۲۵ ه. ق. در کتاب پر ارج «مطالب السّؤول» می‌نویسد:

«علی بن ابی طالب علیه السـلام در درون کعبه معظّمه در بیت الحرام دیده به جهان گشود.» (۴) ۸- شمس الدّین، ابوالمظفّر، یوسف بن قز اوغلی، مشهور به «سبط ابن جوزی» در کتاب پر ارج «تذکرهٔ الخواص» می‌نویسد:

«در روایت آمـده است که فاطمه بنت اسد حامله بود، برگرد خانه طواف می‌کرد، ناگهان درد زایمان گرفت، درِ کعبه به رویش باز شـد، فاطمه به اندرون کعبه در آمد و علی]» [را در آنجا به دنیا آورد.» (۵) ۹- ابوعبداللَّه، محمد بن یوسف بن محمد قرشی، مشهور به «گنجی شافعی»، متوفّای ۶۵۸ ه. ق. در کتاب گرانسنگ «کفایهٔ الطّالب» می‌نویسد:

۱- ابن قفال، فضائل امیر المؤمنین، به نقل احقاق الحق، ج ۷، ص ۴۹۸

۲- حاکم، مستدرک الصّحیحین، ج ۳، ص ۴۸۳

۳- ابن مغازلی، مناقب علی بن ابی طالب، ص ۷

۴- ابن طلحه، مطالب السّؤول، ص ۱۱

۵- ابن جوزی، تذکرهٔ الخواص، ص ۲۰

ص: ۵۵

«امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، در شب جمعه، ۱۳ رجب، سی سال گذشته از عام الفیل، در مکّه معظّمه، در درون کعبه، دیده به جهان گشود. و هرگز مولود دیگری جز او- پیش از او و یا بعد از او- در خانه کعبه زاده نشد. این میلاد فرخنده، فضیلت و کرامتی برای او و فضیلت و شکوهی برای خانه خداست.» (۱) ۱۰- مورّخ شهید، هندوشاه بن عبداللّه نخجوانی، در کتاب ارزشمند «تجارب السّلف» که آن را در باره خلفا و وزرا در سال ۷۲۴ ه. ق. به رشته تحریر در آورده، می‌نویسد:

«علی علیه السلام در درون کعبه دیده به جهان گشود ... به هنگام تولّد مادرش او را «حیدر» نام نهاد و حیدر به معنای شیر است.» (۲) ۱۱- مورّخ گرانمایه، حمداللّه بن ابی بکر بن احمدبن‌نصر مستوفی، متوفّای ۷۵۰ ه. ق. در کتاب پر ارج «تاریخ گزیده» می‌نویسد:

«امیر المؤمنین علی علیه السلام، عمّ زاده رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله مادرش فاطمه بنت اسدبن هاشم، ولادتش در درون کعبه ... سنه ۳۰ عام‌الفیل، موافق با ۹۱۱ اسکندری، ۸ سال گذشته از پادشاهی پرویز.» (۳) ۱۲- جمال الدّین محمدبن یوسف بن حسن‌بن محمد زرندی حنفی مدنی، متوفّای ۷۵۰ ه. ق. در کتاب ارزشمند «نظم دُرَرِ السمطین» از احمد حنبل روایت کرده:

«ولادت امیر مؤمنان علیه السلام در درون کعبه اتّفاق افتاد.» (۴) ۱۳- حافظ شمس‌الدّین، ابوعبداللّه محمدبن احمد ذهبی، متوفّای ۸۴۸ ه. ق. در «تلخیص مستدرک صحیحین» که در ذیل مستدرک حاکم به طبع رسیده، متن عبارت حاکم نیشابوری را نقل کرده، می‌نویسد:

«اخبار به حدّ تواتر رسیده که علی بن ابی طالب در درون کعبه دیده به جهان گشود.» (۵) ۱۴- قاضی شهاب‌الدّین دولت آبادی، متوفّای ۸۴۹ ه. ق. داستان ولادت آن

۱- گنجی شافعی، کفایة الطالب، ص ۴۰۷

۲- نخجوانی، تجارب السلف، ص ۳۷

۳- مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۱۹۲

۴- زرندی، نظم درر السّمطین، ص ۸۰

۵- ذهبی، تلخیص مستدرک الصّحیحین، ج ۳، ص ۴۸۳

ص: ۵۶

حضرت را نقل کرده و تصریح نموده که در داخل کعبه واقع شده. (۱) ۱۵- نور الدین علی بن محمد بن صبّاغ مالکی، متوفّای ۸۵۵ ه. ق. در کتاب گرانسنگ «الفصول المهمّه» می‌نویسد:

«علی علیه السلام به روز جمعه، ۱۳ رجب، سی سال گذشته از عام الفیل، ۲۳ سال پیش از هجرت، در مکّه معظّمه، در میان بیت‌اللّه‌الحرام چشم به جهان گشود ... پیش از آن حضرت، هرگز احدی در بیت‌الحرام متولد نشد. این برتری، ویژه آن حضرت است. که خداوند برای ظاهر ساختن مرتبت و مقام و شکوه حضرتش به ایشان عطا فرموده است.» (۲) ۱۶- مورّخ شهید، فخرالدین محمدبن ابی داود، سلیمان بناکتی، متوفای ۸۹۱ ه. ق.

در کتاب «روضهٔ اولی الألباب» مشهور به «تاریخ بناکتی» می‌نویسد:

«روز آدینه، سیزدهم ماه رجب، سنه ثلاثین از سال فیل، در حرم کعبه به وجود آمد. پیش از او و بعد از او هیچ فرزندی در خانه کعبه به وجود نیامده است.» (۳) ۱۷- عبد الرّحمن جامی، متوفّای ۸۹۸ ه. ق. در کتاب «شواهد النّبوهٔ» ولادت آن حضرت را در درون کعبه روایت کرده است. (۴) ۱۸- مورّخ شهید، محمد میرخواند، پسر خاوند شاه، متوفّای ۹۰۳ ه. ق. در کتاب ارزشمند «روضهٔ الصّفا» می‌نویسد:

«ولادت آن حضرت به روایتی در ۱۳ رجب، سی سال گذشته از واقعه فیل، و به روایتی ۲۸ سال بعد از سال فیل، اتفاق افتاد؛ زیرا مادرش کعبه را طواف می‌کرد، پس مشیّت الهی او را به درون کعبه آورد. زمان زایمانش فرا رسید و در درون کعبه به دنیا آورد. چنین سعادتی از آغاز خلقت تا پایان جهان، برای احدی میسّر نشده است. درستی این روایت در میان تاریخ نویسان و سیره نویسان بدون تردید است. این قضیّه فراتر از آن است که شک و تردیدی در آن راه یابد.»

شد او دُرّ و بیت‌الحرامش صدف کسی را میسّر نشد این شرف (۵)

۱- دولت آبادی، هدایهٔ السّعداء- مخطوط- ص ۱۱۷

۲- ابن صبّاغ، الفصول المهمّهٔ، ص ۱۴

۳- بناکتی، تاریخ بناکتی، ص ۹۸

۴- جامی، شواهد النبوهٔ، ص ۱۹۸

۵- میر خواند، روضهٔ الصّفا، جلد دوم.

ص: ۵۷

۱۹- سید نور الدّین، علی بن عبداللَّه سمهودی شافعی، صاحب کتاب ارزشمند «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی»، متوفّای ۹۱۱ ه. ق. در کتاب «جواهر العقدین» ولادت آن حضرت را در درون کعبه، به نقل از ابن صبّاغ مالکی آورده است. (۱) ۲۰- نسب شناس مشهور، تاج الدّین محمدبن حمزهٔ بن زهره رفاعی، نقیب حلب، متوفّای ۹۲۱ ه. ق. در کتاب ارزشمند «غایهٔ الاختصار، فی اخبار البیوتات العلویّه المحفوظهٔ من الغبار» می‌نویسد:

«ولادت آن حضرت در درون کعبه واقع شد.» (۲) ۲۱- میرزا محمد بن رستم، معتمد خان حارثی بدخشی، متوفّای ۹۲۲ ه. ق. در کتاب «نزل الأبرار» می‌نویسد:

«علی- کرّم‌اللَّه وجهه- روز جمعه ۱۳ رجب، سی سال گذشته از عام‌الفیل، در مکّه معظمه، در بیت‌اللَّه‌الحرام متولد شد، و این فضیلتی است که خداوند آن حضرت را به این فضیلت اختصاص داده است. (۳) ۲۲- مورّخ شهید، غیاث الدّین، همام‌الدّین حسینی، مشهور به «خواند میر» متوفّای ۹۴۲ ه. ق. در کتاب گرانسنگ «حبیب السّیر» می‌نویسد:

«تولد آن مولودِ عاقبت محمود، در نفس کعبه روی نمود؛ زیرا که حسب اقتضای قضا، بلکه به مشیّت ایزد تعالی، نزدیک به وضع حمل، والده ماجده‌اش در طواف بیت‌اللَّه بود. و این سعادت به روایتی از اول آفرینش تا غایت، هیچ آفریده را میسّر نگردید. و صیت و صحت آن نزد مورّخان فضیلت پرور، از شایبه شبهه و دغدغه مظنّه در گذشته.» (۴) ۲۳- علامه، علی بن مصطفی سکتواری بسنوی حنفی، مشهور به «شیخ علی دده» متوفّای ۱۰۰۷ ه. ق. در کتاب «محاضرهٔ الأوائل و مسامرهٔ الأواخر» که در سال ۹۹۸ ه. ق. تألیف آن پرداخته می‌نویسد:

«اول کسی که در اسلام، در اوان کودکی شیر نامیده شد، مولای ما علی‌بن ابی‌طالب است. هنگامی که مادرش او را در داخل کعبه به دنیا آورد، به نام

۱- سمهودی، جواهر العقدین، به نقل ولید الکعبه، ص ۱۱۴

۲- رفاعی، غایهٔ الاختصار، ص ۹۷

۳- بدخشی، نزل الابرار، ص ۶۴

۴- خواند میر، جبیب السّیر، ج ۱، ص ۵۲۰

ص: ۵۸

پدرش (اسد) او را «حیدر» نام نهاد.» (۱) ۲۴- علامه، ملّا علی قاری، متوفّای ۱۰۱۴ ه. ق. در «شرح شفا» می‌نویسد:

«حـاکم در مسـتدرک روایت کرده که علی‌بن ابی طـالب- کرّم‌اللَّه وجهه- در داخـل کعبه دیـده به جهـان گشـود.» (۲) ۲۵- مورّخ مشهور، محمدبن احمد توقیعی حنفی، مشهور به «نشانچی زاده» متوفّای ۱۰۱۳ ه. ق. در کتاب «مرآت الکاینات» می‌نویسد:

«پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله سی سال داشت که آن حضرت به دنیا آمد و مادرش فاطمه خانه خدا را زیارت می‌کرد، او را در بیت خـدا به دنیا آورد.» (۳) ۲۶- علی‌بن برهان الـدّین حلبی شافعی، متوفّای ۱۰۴۴ ه. ق. در کتـاب «انسان العیون» معروف به «سیره حلبیّه» می‌نویسد:

«امیر مؤمنان در درون کعبه تولد یافت، و درآن هنگام سی سال از سنّ پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌گذشت.» (۴) ۲۷- احمد بن فضل‌بن محمد مکّی شافعی، مشهور به «باکثیر حضرمی» متوفّای ۱۰۴۷ ه. ق. در کتاب «وسیلهٔ المآل بذکر فصل الآل» می‌نویسد:

«علی علیه السـلام به روز جمعه، ۱۳ رجب، ۳۰ عام‌الفیل، ۲۳ سال پیش از هجرت، در کعبه معظّمه دیـده به جهان گشود. او نخستین کســی است کـه در کعبـه متولّـد شـد و هرگز پیش از او و بعـد از او، احـدی در آنجا متولـد نشـده اسـت.» (۵) ۲۸- عبـدالحق بن سیف‌الدّین دهلوی، متوفّای ۱۰۵۲ ه. ق. در کتاب «مـدارج النبوه» تصـریح می‌کنـد که ولادت آن حضـرت در درون کعبه واقع شد. (۶) ۲۹- محمد دارا شکوه، حنفی قادری، فرزند شاه جهان، متوفّای ۱۰۶۹ ه. ق. در کتاب «سکینهٔ الأولیاء» می‌نویسد:

«ولـادت ایشـان در خانه کعبه بوده و به هنگام بعثت رسول گرامی صـلی الله علیه و آله ۱۱ ساله بودنـد و به سنّ ۳۵ یا ۳۶ سالگی بر مسند خلافت نشستند.» (۷)

۱- شیخ علی دده، محاضرهٔ الاوایل، ص ۷۹

۲- ملا علی قاری، شرح شفا، ج ۱، ص ۱۵۱

۳- نشانچی زاده، مرآت الکاینات، ج ۱، ص ۳۸۲

۴- حلبی، سیرهٔ حلبیّه، ج ۳، ص ۳۶۷

۵- باکثیر حضرمی، وسیلهٔ المآل، ص ۱۴۵،- مخطوط-

۶- دهلوی، مدارج النبوهٔ، ج ۲، ص ۵۳۱

۷- دارا شکوه، سفینهٔ الاولیاء، به نقل علی و الکعبه، ص ۸۷

ص: ۵۹

۳۰- علامه محمدبن اسماعیل‌بن صلاح الأمیر کحلانی صنعانی، متوفّای بعد از ۱۱۴۷ ه. ق. «الرّوضهٔ النّدیّهٔ» در شرح قصیده علویّه، می‌نویسد:

«آن حضرت در درون کعبه دیده به جهان گشود.» (۱) ۳۱- علامه، محمّد صالح‌بن عبداللّه کشفی ترمذی اکبر آبادی، متوفّای ۱۱۶۰ ه. ق.

در کتاب گرانقدر «مناقب مرتضوی» ولادت امیر مؤمنان علیه السلام را در درون کعبه به تفصیل شرح می‌دهد، سپس می‌افزاید:

«هرگز احدی پیش از امیر مؤمنان و یا بعد از آن حضرت به شرف تولّد در خانه خدا نایل نشد.» (۲) ۳۲- شاه ولیّ‌اللّه احمدبن عبد الرّحیم دهلوی، متوفّای ۱۱۷۶ ه. ق. در کتاب «ازالهٔ الخفاء» می‌نویسد:

«بی‌گمان روایات متواتر است در اینکه فاطمه بنت اسد، امیرالمؤمنین علی‌بن ابی طالب را در درون کعبه به دنیا آورد. بدون تردید او در روز جمعه، ۱۳ رجب، سی سال بعد از عام‌الفیل در خانه کعبه به دنیا آمده است و هرگز کسی پیش از او یا بعد از او در خانه کعبه زاده نشده است.» (۳) ۳۳- مولوی محمد مبین لکهنوی، متوفّای ۱۲۲۵ ه. ق. در کتاب «وسیلهٔ النّجاهٔ» می‌نویسد:

«ولادت آن معدن کرامت، روز جمعه، سیزدهم رجب، ۲۸ ویا ۳۰ سال بعد از عام الفیل، در مکه واقع شد. به جز او کسی در جوف کعبه پیدا نگشت. خدای تعالی او را به این فضیلت مخصوص گردانید و کعبه را به این شرف مشرّف نمود.» (۴) ۳۴- محمد شریف خان شروانی، متوفّای بعد از ۱۲۲۸ ه. ق. در کتاب «چوتهی کتاب» که آن را به زبان اردو تألیف کرده، به ولادت آن حضرت در درون کعبه و شکافته شدن دیوار کعبه و شنیدن صدای هاتف غیبی تصریح کرده است. (۵) ۳۵- علامه، محمد علی‌بن محمد فاضل، متوفّای بعد از ۱۲۸۱ ه. ق. در کتاب

۱- صنعانی، الرّوضهٔ الندیّهٔ، ص ۵

۲- کشفی، مناقب مرتضوی، ص ۸۷

۳- دهلوی، ازالهٔ الخفاء، ج ۲، ص ۲۵۱

۴- محمد مبین، وسیلهٔ النجاهٔ، ص ۶۰

۵- شروانی، چوتهی کتاب: ص ۱۲۳

ص: ۶۰

«معدن الصّلحاء» می‌نویسد:

«پیش از حضرت علی و بعد از آن حضرت، هرگز احدی این شرف را پیدا نکرده، که او در خانه کعبه متولد شده است.» (۱) ۳۶- علامه حسن‌بن امان‌اللّه مولوی عظیم آبادی هندی، متوفای بعد از ۱۳۰۰ ه. ق.

در کتاب «تجهیز الجیش» که به زبان اردو نوشته، داستان ولادت امیر مؤمنان علیه السلام را طبق روایت «بشائر المصطفی» از یزیدبن قعنب نقل کرده است. (۲) ۳۷- صدر الدین احمد بردوانی، متوفّای ۱۳۰۲ ه. ق. در کتاب «روائح المصطفی» می‌نویسد:

«ولادت امیر مؤمنان علیه السلام در درون کعبه، به سال ۳۰ عام‌الفیل به روز جمعه ۱۳ رجب واقع گردید.» (۳) ۳۸- مولوی صدیق بن حسن حنفی صوفی، متوفّای ۱۳۰۷ ه. ق. در کتاب «تکریم المؤمنین بتقویم مناقب الخلفاء الرّاشدین» که به زبان اردو نوشته، می‌نویسد:

«مولای ما علی‌بن ابی طالب علیه السلام پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله شمشیر برّان خداوند، مظهر عجایب و غرایب، اسداللّه غالب، در مکه معظّمه، در درون کعبه، به روز جمعه ۱۳ محرّم یا رجب، به سال ۳۰ واقعه فیل، از فاطمه بنت است متولّد شد.» (۴)

۳۹- علامه سید مؤمن شبلنجی، متوفّای بعد از ۱۳۰۸ ه. ق. در کتاب گرانسنگ «نوار الأبصار» می‌نویسد:

«علی علیه السلام در مکه، در درون کعبه به دنیا آمد ... قبل و یا بعد از آن حضرت، احدی در جوف کعبه متولد نشده است.» (۵)

۴۰- علامه سید خیرالدین ابوالبرکات نعمان افندی، معروف به آلوسی بغدادی، متوفّای ۱۳۱۷ ه. ق. در کتاب «غایة المواعظ» عین روایت مناقب ابن مغازلی را نقل کرده، به ولادت امیر مؤمنان علیه السلام در درون کعبه تصریح نموده است. (۶) این بود چهل نمونه از منابع مورد اعتماد و استناد علمای اهل سنّت، از محدّثان،

۱- فاضل، معدون الصلحاء، ص ۲۶

۲- عظیم آبادی، تجهیز العیش، ص ۱۱۰

۳- بر دوانی، روائح المصطفی، ص ۱۰

۴- صوفی، تکریم المؤمنین، ص ۹۹

۵- شبلنجی، نور الأبصار، ص ۷۶

۶- آلوسی، غایة المواعظ، ج ۲، ص ۸۹

ص: ۶۱

مورّخان، سیره نویسان، تراجم نویسان، نسب شناسان و دیگر پژوهشگران، که تا یک قرن پیش، در آثار گرانقدر خود به ولادت مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام در درون کعبه تصریح و تأکید نموده‌اند و اگر بخواهیم به دیگر آثار موجود در این رابطه، به ویژه در قرن اخیر اشاره کنیم، به درازا خواهد کشید و صفحات محدود فصلنامه چنین اجازه‌ای را به ما نمی‌دهد.

فصل دوّم

تصریح و تأکید علمای شیعه

۱- ابوجعفر محمد بن علی‌بن حسین‌بن موسی‌بن بابویه قمی، مشهور به «شیخ صدوق» متوفّای ۳۸۱ ه. ق. داستان ولادت امیر مؤمنان علیه السلام را با سلسله اسناد خود به تفصیل از یزید بن قعنب روایت کرده که در فرازی از آن می‌نویسد:

«من با عباس بن عبدالمطلب و گروهی از تیره عبد العزّی در برابر بیت‌اللّه‌الحرام نشسته بودیم، که ناگهان فاطمه بنت است، مادر امیر مؤمنان علیه السلام، که در ماه نهم حاملگی بود و درد زایمانش گرفته بود، وارد شد و گفت: پروردگارا! من به تو ایمان دارم و به گفتار جدّم ابراهیم خلیل علیه السلام که بنیانگذار این خانه کهن بود، باور دارم. تو را سوگند می‌دهم به حق بنیانگذار این بیت و به حق مولودی که در شکم دارم، که این زایمان را بر من آسان نمایی. پس مشاهده کردیم که دیوار کعبه از ناحیه پشت شکافته شد، فاطمه به درون کعبه رفت و دیوار کعبه متصل شد.

هر چه تلاش کردیم که قفل کعبه را باز کنیم، ممکن نشد، پس متوجّه شدیم که این امری است الهی.

روز چهارم در حالی که امیر مؤمنان علیه السلام را روی دست گرفته بود، از کعبه بیرون آمد.»

آنگاه مشروح گزارش ولادت را از زبان فاطمه بنت است نقل می‌کند. (۱)

۱- شیخ صدوق، الامالی، ص ۱۱۴؛ به معانی الأخبار، ص ۶۲

ص: ۶۲

۲- محمد بن حسین‌بن موسی، مشهور به «سید رضی» گرد آورنده «نهج البلاغه» متوفّای ۴۰۶ ه. ق. در کتاب پر ارج، «خصائص الأئمّه» می‌نویسد:

«امیر مؤمنان در ۱۳ رجب، سی سال بعد از عام‌الفیل، در بیت‌اللّه‌الحرام دیده به جهان گشود ... ما جز او کسی را نمی‌شناسیم که در درون کعبه دیده به جهان گشوده باشد.» (۱) ۳- شخصیّت برجسته جهان تشیّع، ابوعبداللّه محمدبن محمدبن نعمان، مشهور به «شیخ مفید» متوفّای ۴۱۳ ه. ق. در کتاب گرانسنگ «ارشاد» می‌نویسد:

«امیر مؤمنان علیه السلام در روز جمعه، ۱۳ رجب، سال ۳۰ بعد از عام‌الفیل، در درون بیت اللّه‌الحرام متولّد شد. هرگز پیش از او و یا بعد از او، مولود دیگری در درون کعبه متولّد نشده است. و این کرامت بزرگی است که از سوی پروردگار متعال به آن حضرت عطا شده است.» (۲) شیخ مفید در کتاب «مقنعه» نیز این حقیقت را بازگو نموده (۳) و همچنین در کتاب «مسارّ الشّیعه» آن را از مسلّمات تاریخ بر شمرده و آن روز را روز شادی اهل ایمان معرّفی کرده است. (۴) ۴- دانشمند جلیل‌القدر جهان تشیع، سیّد مرتضی علم‌الهدی، متوفّای ۴۳۶ ه. ق. در شرح قصیده مذهّبه سیّد حمیری می‌نویسد:

«روایت شده که فاطمه بنت اسد، آن حضرت را در درون کعبه به دنیا آورد. در این فضیلت او را هماوردی نیست.» (۵) ۵- نسّابه معروف، نجم الدّین ابوالحسن، علی بن ابی الغنائم مشهور به «ابن صوفی» متوفّای بعد از ۴۴۳ ه. ق. در کتاب گرانسنگ «المجدی» می‌نویسد:

«فاطمه بنت اسد. امیر مؤمنان علیه السلام را در درون کعبه به دنیا آورد. هرگز پیش از او یا بعد از او، کسی در آنجا تولّد نیافته است.» (۶) ۶- علامه بزرگوار، ابوالفتح محمدبن علی‌بن عثمان کراجکی، فقیه، محدّث و

۱- شریف رضی، خصائص الائمّه، ص ۳۹

۲- شیخ مفید، الارشاد، ص ۹

۳- همان، المقنعه، ص ۴۶۱

۴- همان، مسارّ الشّیعه، ص ۷۲

۵- علم الهدی، شرح قصیده مذهّبه، ص ۵۱

۶- ابن صوفی، المجدی، ص ۱۱

ص: ۶۳

متکلّم، از شاگردان شیخ مفید، متوفّای ۴۴۹ ه. ق. در کتاب ارزشمند «کنز الفوائد» می‌نویسد:

«فاطمه بنت اسد، طبق عادت همیشگی، به اندرون کعبه در آمد، اتّفاق افتاد که درد زایمان گرفت و حضرت علی علیه السلام را در درون کعبه به دنیا آورد.» (۱) ۷- مقدم علمای شیعه، پیشوای طایفه امامیه، ابوجعفر محمدبن حسن، معروف به «شیخ طوسی» متوفّای ۴۶۰ ه. ق. در کتاب پر ارج «تهذیب» که سوّمین کتاب از کتب اربعه (۲) می‌باشد، می‌فرماید:

«امیر مؤمنان، در مکّه معظّمه، در درون کعبه، در شب جمعه ۱۳ رجب، سی سال گذشته از عام‌الفیل دیده به جهان گشود.» (۳) شیخ طوسی در کتاب «مصباح» نیز این حقیقت را بیان کرده است. (۴) ۸- پیشتاز مفسّران، امین‌الاسلام، فضل‌بن حسن‌بن فضل طبرسی، صاحب تفسیر بی‌نظیر «مجمع البیان» متوفّای ۵۴۸ ه. ق. در کتاب گرانسنگ «إعلام الوری بأعلام الهدی» پس از بیان تاریخ ولادت و اینکه در درون کعبه انجام یافته، می‌نویسد:

«هرگز در داخل کعبه، جز او مولودی قبلًا و یا بعداً متولّد نشد. و این فضیلتِ ویژه‌ای است که خداوند با او عطا فرمود و قدر و منزلتش را شکوهمند و والا نمود.» (۵) علامه طبرسی این حقیقت را در کتاب «تاج الموالید» نیز آورده است. (۶) ۹- متتبّع بی‌نظیر، رشیدالدین، محمدبن علی‌بن شهراشوب سروی، متوفّای ۵۸۸ ه. ق. در کتاب گرانسنگ «مناقب آل ابی طالب» می‌نویسد:

«مولود پاک از تبار پاکان، در پاکترین مکان ها دیده به جهان گشود. کجا برای غیر او چنین شرافت و کرامتی یافت می‌شود؟! شریف ترین نقاط دنیا حرم مطهّر در مکه معظمه است. شریف ترین نقطه حرم، مسجد الحرام است. شریف ترین نقطه مسجدالحرام کعبه است. هرگز مولود دیگری در خانه خدا متولد نشده است. کسی که در چنین مکان مقدسی دیده به جهان گشوده، برترین شرافت ها و

۱- کراجکی، کنز الفوائد، ص ۱۱۶

۲- کافی، تهذیب، استبصار و من لا یحضره الفقیه را «کتب اربعه» می‌نامند.

۳- شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۹

۴- همان، مصباح المتهجّد، ص ۵۶۰

۵- طبرسی، اعلام الوری، ص ۹۳

۶- همان، تاج الموالید، ص ۸۸

ص: ۶۴

کرامت ها را دارد.

به خصوص که در روز جمعه متولد شد، که سیّد الأیّام است و در ماه رجب که ماه حرام است. هرگز مولودی در این شرافت و کرامت شریک مولای متقیان نیست.» (۱) ۱۰- دانشمند جلیل‌القدر، شمس‌الدین، یحیی‌بن حسن‌بن حسین اسدی حلّی، معروف به «ابن بطریق» متوفّای ۶۰۰ ه. ق. در کتاب «العمده» با قاطعیّت تمام، ولادت آن امام همام را در روز جمعه، ۱۳ رجب، به سال ۳۰ از عا الفیل، در درون کعبه بیان کرده، می‌فرماید:

«جز او هرگز احدی در درون کعبه متولّد نشده است.» (۲) ۱۱- سید رضی‌الدّین، ابن طاووس، متوفّای ۶۶۴ ه. ق. در کتاب پر ارج «اقبال الأعمال» می‌نویسد:

«در روایت آمده است که مولای ما علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام به روز جمعه، ۱۳ رجب، ۱۲ سال پیش از بعثت، در میان کعبه دیده به جهان گشود.» (۳) ۱۲- وزیر فرزانه، بهاء الدین علی بن عیسی اربلی، متوفّای ۶۹۲ ه. ق. در کتاب پر ارج «کشف الغمه» پس از بیان تاریخ ولادت آن حضرت می‌نویسد:

«هرگز مولود دیگری، پیش از او یا بعد از او در درون کعبه متولد نشد. و این امتیاز ویژه آن حضرت، از سوی پروردگار متعال است، که برای اظهار منزلت رفیع و مقام والای اوست.» (۴) ۱۳- علامه گرانقدر، عمادالدّین محمدبن علی‌بن حمزه طوسی، مشهور به «ابن حمزه» از علمای برجسته قرن ششم، در کتاب پر ارج «ثاقب‌المناقب» که به سال ۵۶۰ ه. ق. آن را تألیف کرده، (۵) روایت یزیدبن قعنب را مطابق نقل علل‌الشرایع، معانی‌الأخبار، امالی صدوق، بشارهٔ المصطفی، کشف الیقین و روضهٔ الواعظین نقل کرده است.

۱- ابن شهراشوب، مناقب، ج ۲، ص ۱۷۵

۲- ابن بطریق، العمدهٔ، ص ۱۲

۳- ابن طاووس، اقبال، ص ۶۵۵

۴- اربلی، کشف الغمّهٔ، ج ۱، ص ۵۹

۵- تهرانی، ثقات العیون، ص ۲۷۳

ص: ۶۵

در این روایت به شکافته شدن دیوار، اقامت سه روزه فاطمه بنت اسد و مباهات وی به این سعادت بزرگ، و ولادت امیر مؤمنان علیه السلام در درون کعبه تصریح شده است. (۱) ۱۴- سدید الدّین، ابوالفضل، شاذان بن جبرئیل قمی، از علمای برجسته قرن ششم، «ازاحهٔ العلّه» که در سال ۵۵۸ ه. ق. از تألیف آن پرداخته، (۲) در کتاب ارزشمند «الفضائل» روایت ولادت آن حضرت را از طریق جابربن عبداللّه انصاری، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده، در پایان، سخنان حضرت ابوطالب علیه السلام را نقل کرده، که در کوچه‌های مکّه فریاد می‌زد:

«هان ای مردمان! امشب حجّت خدا، در درون خانه خدا متولد شد.

امشب ولی خدا، در حرم خدا، و در درون کعبه دیده به جهان گشود.» (۳) وی همچنین داستان بسیار جالبی را در همین رابطه در کتاب «روضه» نقل کرده است. (۴) از میان صدها منبع مورد اعتماد و استناد از شخصیت های برجسته جهان تشیّع، فقط به ۱۴ نمونه، به تعداد چهارده نور پاک بسنده نمودیم، که صفحات محدود مجلّه بیش از این به ما اجازه اطاله نمی‌دهد.

فصل سوّم

تصریح مورّخان مسیحی

امیر مؤمنان علیه السلام مرز عقیده را درهم شکست و از پیروان همه ادیان و مذاهب، دل های مستعدّی را به سوی خود جذب کرد و آنها را عاشق شیدای خود ساخت. تعداد شیفتگان و دلباختگان آن حضرت در میان مسیحیان بیش از دیگر اقوام است.

ده ها مورّخ مسیحی کتاب های مفصل و مستقلی به صورت نظم و نثر درباره شخصیت والای آن حضرت به رشته تحریر در آورده، به ولادت آن حضرت در درون کعبه تصریح کرده‌اند، که چند نمونه از آنها را می‌آوریم:

۱- جرج سجعان جرداق، دانشمند برجسته معاصر، در کتاب کم نظیر «الامام علی

۱- ابن حمزه، الثّقاب فی المناقب، ص ۱۹۷

۲- تهرانی، الذّریعهٔ، ج ۱، ص ۵۲۷، و ج ۲۱، ص ۱۰۴

۳- ابن شاذان، الفضائل، ص ۵۶

۴- همان، الرّوضه، ص ۱۴۳

ص: ۶۶

صوت العدالهٔ الانسانیّهٔ» به ولادت آن حضرت در درون کعبه تصریح کرده است. (۱) ۲- روکس‌بن زائد عزیزی، نویسنده معاصر مسیحی، در کتاب پر ارج، «الامام علی اسد الاسلام و قدّیسه» در این رابطه می‌نویسد:

«ولادت امام علی به روز جمعه، ۱۳ رجب الحرام، ۳۰ سال بعد از عام‌الفیل، در مکه معظّمه، در داخل بیت‌اللّه‌الحرم واقع شد.» (۲)

۳- دکتر دونالدسن دوایت، خاور شناس معروف معاصر، در کتاب ارزشمند «عقیدهٔ الشّیعه» می‌نویسد:

«امیر بر حقّ مؤمنان، علی علیه السلام، که می‌بایست بعد از رسول گرامی، او را به خلافت نصب کنند تا پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اوامر الهی را برای مردمان بهتر از همه تفسیر کند، بامداد روز جمعه، در درون کعبه دیده به جهان گشود. او ۳۰ سال از پیامبر کوچکتر بود و مدّت ۶۳ سال عمر کرد.» (۳) ۴- بولس سلامه، شاعر زبر دست مسیحی، در ضمن اشعار تاریخی و حماسی خود که درباره «عید غدیر» سروده، ولادت آن حضرت در درون کعبه را چنین ترسیم می کند:

حرَّهٌ لَزَّها الْمُخاضُ فَلاذَتْ بِستارِ الْبَیْتِ الْعَتیقِ الْوَطیدِ

«شیر زنی از درد زه به ناگزیر، به سراپرده کعبه عتیق و استوار پناهنده شد.»

وَ تَدانَتْ مِنَ الْحَطیمِ وَ قَرّبَتْ وَ تَدَلَّتْ تَدَلِّی الْعُنْقوُدِ

«فاطمه به حطیم کعبه نزدیک شد و همانند خوشه انگور به استار کعبه آویخت.»

بَسَمَ الْمَسْجِدُ الْحَرامُ حُبُوراً وَ تَنَادَتْ حِجارَهٌ لِلنَّشیدِ

«مسجد الحرام از شادی تبسّم کرد و بانگ سرود حجرالأسود به فلک رسید.»

کانَ فَجْرانِ ذلِکَ الْیَوْمُ فَجْرٌ لِنَهارٍ و آخَرُ لِلْوَلیدِ

«آن روز دو صبح دم یکجا دمید، یکی طلوع فجر بود و دیگری فروغ مولود.»

یَهْرَمُ الدَّهْرُ وَ هُوَ کَالصُّبْحِ باقٍ کُلَّ یَوْمٍ یَأتی بِفَجْرٍ جَدیدٍ

«زمانه پیر می‌شود ولی او همانند صبح دم پایدار می‌ماند، و هر روز با درخشش تازه‌ای طالع می گردد.» (۴)

۱- جرج جرداق، صوت العدالهٔ الانسانیّهٔ، ج ۱، ص ۳۲

۲- روکس، اسد الاسلام و قدّیسه، ص ۲۵

۳- دونالدسن، عقیدهٔ الشّیعهٔ، ص ۳۴

۴- بولس سلامهٔ، عید الغدیر، ص ۵۶

ص: ۶۷

فصل چهارم

تصریح شاعران عرب زبان

۱- شاعر پر شور قرن دوّم، سیّد حمیری، متوفّای ۱۷۹ ه. ق. در ضمن قصیده مفصّلی می گوید:

وَلَدَتْهُ فی حَرَمِ الإلهِ وَ امْنِهِ وَ الْبَیْتِ حَیْثُ فَناءُهُ وَ الْمَسْجَدُ

«مادرش او را در حرم خدا و در خانه امن او به دنیا آورد، که خانه آستانه و سجده گاه اوست.»

بَیْضاءُ طاهِرَةُ الثِّیابِ کَریمَةٌ طابَتْ وَ طابَ وَلیدُها وَ الْمَوْلَدُ

«مادری پاکیزه روی و پاکیزه خوی، مولودی پاکیزه از مادری پاکیزه، در جایگاهی پاکیزه.» (۱) ۲- شاعر نکته پرداز قرون اوّلیه، محمدبن منصور سرخسی، در ضمن یک قصیده طولانی در این رابطه چنین می‌سراید:

وَلَدَتْهُ مُنْجِبَةً وَ کانَ وِلادُها فی جَوْفِ کَعْبَةَ افْضَلِ الأَکْنانِ

«مادر نجیب و برگزیده‌اش او را در درون کعبه به دنیا آورد، که بهترین جایگاه هاست.»

عَبَدَ الإلهَ مَعَ النَّبِیِّ وَ انَّهُ قَدْ کانَ بَعْدُ یُعَدُّ فِی الصِّبیانِ

«هنگامی که به ظاهر خردسال بود و در شمار کودکان بود، همراه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به پرستش پروردگار می‌پرداخت.» (۲) ۳- ابوطلحه، بن عبیداللّه، بن ابی عون غسّانی عونی، از شعرای قرن چهارم هجری، در ضمن قصیده غدیریه خود می گوید:

هُوَ الَّذی سَمَّتْهُ تِلْکَ الْجَوْهَرَةُ اذْ وَلَدَتْ فِی الْکَعْبَةِ الْمُطَهَّرَةِ

«او همان شیر بچه‌ای است که این گوهر تابناک (بنت اسد) هنگامی که او را در درون کعبه مشرّفه بزاد شیر نام نهاد.»

وَ خَرَجَتْ بِهِ فَقالَ الْجَمْهَرَةُ مَنْ ذا؟ فَقالَتْ هُوَ شِبْلی حَیْدَرَةٌ

«چون او را بیرون آورد، همگان پرسیدند: او کیست؟ گفت: او شیرزاد من است، که «حیدر» نام دارد.»

وَلَدْتُهُ مُطَهَّرَةً قُدْسِیّاً

«من او را پاک و پاکیزه و با قداست به دنیا آوردم.» (۳) ۴- شاعر پر شور و مورّخ پر طنطنه عهد عبّاسیان، ابوحامد عزّالدین، بن هبةاللّه معتزلی، مشهور به «ابن ابی‌الحدید» صاحب شرح نهج‌البلاغه، متوفّای ۶۵۶ ه. ق. در ضمن قصیده معروفش می گوید:

هُوَ الَّذی کانَ بَیْتُ‌اللَّهِ مَوْلَدَهُ فَطَهَّرَ الْبَیْتَ مِنْ أرْجاسٍ وَ أَوْثانٍ

«او همان شخصیت والا مقامی است که بیت خدا زادگاه او بود، همو بود که خانه خدا را از پلیدی بت ها پاک و پاکیزه ساخت.»

(۴) فصل پنجم

تصریح و تأکید شاعران پارسی گوی

۱- ابوالمجد، مجدود بن آدم، مشهور به «سنائی» شاعر بلند آوازه قرن ششم می گوید:

در کعبه «قُلْ تَعالَوْا» از مام که زاد از بازوی باب حطّه خیبر که گشاد

در مرحله علی نه چونست نه چند در خانه حق زاده به جانش سوگند

بی فرزندی که خانه زادی دارد شک نیست که باشدش به جای فرزند (۵)

۲- عارف و شاعر نامی، «مولانا جلال الدّین رومی»، متوفّای ۶۷۲ ه. ق. در قصیده معروفش می گوید:

۱- عونی، دیوان؛ الغدیر، ج ۴، ص ۱۳۵

۲- انصاری، خط سیرما، ص ۵۵

۳- عونی، دیوان؛ الغدیر، ج ۴، ص ۱۳۵

۴- انصاری، خط سیرما، ص ۵۵

۵- خزائن الشهدا، ج ۱، ص ۹.

ص: ۶۸

ص: ۶۹

ای شحنه دشت نجف، از تو نجف دیده شرف تو دُرّی و کعبه صدف، مستان سلامت می‌کنند

۳- شاعر معروف «شاه بوعلی قلندر» متوفّای ۷۲۴ ه. ق. می‌گوید:

برج امامت را شرف، فخر رسولان سلف ذاتت گهر، کعبه صدف، این آبرو حاصل کرا؟!

حیدر تویی، صفدر تویی، علم نبی را در تویی سرور تویی، رهبر تویی، ای معجز آل عبا (۱)

۴- خواجه نظام‌الدّین اولیاء دهلوی، متوفای ۷۲۵ ه. ق. می‌گوید:

اگر خواهی که در محشر شفیعت مصطفی باشد قسیم جنّت و دوزخ، علی مشکل گشا باشد

امامت را کسی شاید که شاه اولیا باشد به زهد و عصمت و دانش مثال انبیا باشد

امام دین کسی باشد که در وقت ولادت، او بود در کعبه و کعبه ز کعبش با صفا باشد (۲)

۵- ابوالعطا، کمال‌الدّین محمودبن علی‌بن محمود، معروف به «خواجوی کرمانی» متوفّای ۷۵۳ ه. ق. در ضمن قصیده غرّایی گوید:

چو کعبه مولد او گشت، از آن سبب شب و روز کنند خلق جهان سجده در برابر او (۳)

۶- شاعر نامی، عبد الرّحمان جامی، متوفّای ۸۹۸ ه. ق. می‌گوید:

به سوی کعبه رود شیخ و من به سوی نجف به حق کعبه که آنجا مراست حق به طرف

تفاوتی که میان من است و او، این است که من به سوی گهر رفتم، او به سوی صدف (۴)

۱- قلندر، صراط مستقیم، ج ۱، ص ۸۹.

۲- روزنامه جنگ، کراچی، ۲۶ اکتبر، ۱۹۶۱ م.

۳- خواجوی کرمانی، دیوان.

۴- جامی، دیوان.

ص: ۷۰

۷- شاعر برجسته فارس، اهلی شیرازی، متوفّای ۹۴۲ ه. ق. در ضمن قصیده طولانی خود، چنین سروده است:

کعبه زان شد سجده گاه انبیا و اولیا کامد آنجا در وجود آن کعبه اهل دین

شهر علم مصطفی جوی از «عَلِیٌّ بابُها» از در علم آ، و شهرستان علم‌اللَّه ببین (۱)

۸- شاعر مقتدر و مخلص اهل بیت، محتشم کاشانی، متوفّای ۹۹۶ ه. ق. در این رابطه می گوید:

پس از رسول بهْ از وی گلی نداد برون قدیم گلبن گلبار بوستان قدم

در آمدن به جهان پای عرش سای نهاد ز بطن شمسه برج شرف به فرش حرم

قدم نهاد برون هم به مسجد از دنیا ز فتنه زائی افعال زاده ملجم (۲)

۹- فیلسوف بزرگ، سید محمد باقر استر آبادی، مشهور به «میر داماد» متوفّای ۱۰۴۱ ه. ق. در یک تعبیر کوتاه ولی پر معنا می گوید:

اسداللَّه در وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد (۳)

۱۰- فقید ادب و فرهنگ، مقدم شعرای زمان، استاد سید محمد حسین شهریار، متوفّای ۱۴۰۹ ه. ق. در میلادیه‌اش گوید:

اگر یهود و نصاری عُزَیر و عیسی را خدای زاده بخوانند، این عظیم خطاست

خدای زاده نخواندیم ما مسلمانان ولید کعبه علی را، که خانه زادِ خداست (۴)

فصل ششم

کتابنامه ولادت مولا در درون کعبه

بررسی همه آثار مورد اعتماد و استناد، درباره ولادت مولای متقیان در درون کعبه، برای هیچ‌کس میسّرنیست، از این روبه همین‌مقدار بسنده‌می کنیم وبه‌معرفی‌اجمالی کتاب‌هایی

۱- اهلی، دیوان، ص ۴۵۳.

۲- محتشم، دیوان، ص ۱۴۵.

۳- دوانی، مکتب اسلام، سال ۲۷، شماره ۱، ص ۳۱.

۴- شهریار، دیوان، جلد سوم، - مخطوط -.

ص: ۷۱

که در طول قرون واعصار، مستقلًا در این موضوع به رشته تحریر در آمده، می‌پردازیم:

۱- مولد امیرالمؤمنین علیه السلام

تألیف: مورّخ بزرگ شیعه در قرن دوم هجری، لوط بن یحیی‌بن سعید، معروف به «ابومخنف» متوفّای ۱۵۷ ه. ق.

این کتاب در ۲۲۲ صفحه در نجف اشرف به طبع رسیده است. (۱) ۲- مولد امیرالمؤمنین علیه السلام

تألیف: وهب‌بن وهب‌بن عبداللَّه بن زمعه، معروف به «قاضی ابوالبختری» متوفّای ۲۰۰ ه. ق.

نجاشی از این کتاب یاد کرده (۲) و خطیب بغدادی آن را توسّط «رجاء بن سهل صنعانی» روایت کرده است. (۳) ۳- مولد امیر المؤمنین علیه السلام

تألیف: پیشوای محدّثان «شیخ صدوق» متوفّای ۳۸۱ ه. ق. این کتاب تا قرن هفتم محفوظ بود. سید بن طاوس، متوفّای ۶۶۴ ه. ق. حدیثی را از آن نقل کرده، می‌نویسد:

«من این حدیث را در کتاب «مولد مولانا علی بالبیت» تألیف ابوجعفر محمدبن بابویه دیدم و از آن کتاب روایت می‌کنم. (۴) ۴- مولد علی علیه السلام

تألیف: ابوالعلاء، محمدبن سهل همدانی، متوفّای ۵۶۹ ه. ق. قطعات بازمانده از آن، بازسازی شده و زیر چاپ است.

۵- مولد علی علیه السلام

تألیف: شاذان جبرئیل قمی، از اعلام قرن ششم هجری. قسمت های بر جای مانده، باز سازی شده زیر چاپ است.

۶- حدیث مولد الامام علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام

تألیف: ابوالحسن، احمدبن عبداللَّه بکری، متوفّای ۹۵۲ ه. ق. نسخه خطی این کتاب، در کتابخانه الهیّات مشهد، در ضمن مجموعه‌ای به شماره ۱۰۴۵ موجود است.

۷- مولد امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام

تألیف: شیخ محمد ابوعزیز خطّی، از علمای برجسته بحرین، در قرن دوازدهم

۱- امینی، معجم المطبوعات النجفیه، ص ۳۵۵

۲- نجاشی، رجال، ص ۴۳۰

۳- خطیب، تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۱۹

۴- ابن طاووس، الیقین، ص ۱۹۱

ص: ۷۲

هجری قمری.

این کتاب در سال ۱۳۷۲ ه. ق. در ۲۲۲ صفحه رقعی در نجف اشرف به طبع رسیده است.

علامه تهرانی بر انتساب این کتاب به ابوعزیز خطّی صحّه گذاشته (۱) جز این که این کتاب دقیقاً همان کتاب منسوب به ابومخنف است. احتمالًا خطی، کتاب مخنف را استنساخ کرده، بعدها فرزندان و شاگردانش تصوّر کرده‌اند که از تألیفات خودش می‌باشد.

۸- مولد امیرالمؤمنین علیه السلام

تألیف یکی از معاصرین، که از منابع علامه اردوبادی می‌باشد. (۲) ۹- مولود کعبه

تألیف: علامه سید علینقی نقوی لکهنوی، متوفّای ۱۴۰۸ ه. ق. به زبان اردو، چاپ ۱۳۵۱ ه. ق. هند.

۱۰- فی مولد امیرالمؤمنین علیه السلام

تألیف: شیخ محمد مهدی خالصی، چاپ ۱۳۶۹ ه. ق. بغداد.

۱۱- کشف الیقین فی ولادهٔ امیرالمؤمنین فی‌الکعبه

تألیف: سید حسین ارومیّه‌ای، مشهور به «عرب باغی» متوفّای ۱۳۶۹ ه. ق.

۱۲- فی مولد الامام علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام

تألیف: گروهی از نویسندگان، چون: مهدی حائری، جعفر حائری و محمد حسین اعلمی، چاپ ۱۳۷۶ ه. ق. کربلا.

۱۳- مولد الامام امیرالمؤمنین علیه السلام

تألیف: گروهی از نویسندگان، چاپ ۱۳۷۸ ه. ق. نجف اشرف.

۱۴- علی ولید الکعبه

تألیف: علامه گرانقدر، مرحوم حاج میرزا محمد علی اردوبادی، متوفّای ۱۳۸۰ ه. ق. شامل گفتار ۱۵۲ تن از دانشمندان شیعه و سنّی، به نظم و نثر. چاپ ۱۳۸۰ ه. ق. نجف اشرف.

۱۵- علی الامام الخالد

تألیف: گروهی از نویسندگان شیعه، سنّی و مسیحی، که در همایش میلاد آن

۱- تهرانی، الذریعهٔ، ج ۳، ص ۲۷۴

۲- اردوبادی، علی ولید الکعبه، ص ۲۹

ص: ۷۳

حضرت شرکت کرده بودند. چاپ ۱۳۸۲ ه. ق.

۱۶- علی و الکعبه

تألیف: سید مهدی نقوی، از نواده‌های سید دلدار علی، شامل گزارش ۸۴ مورد از منابع اهل سنّت.

۱۷- البحث حول ولادهٔ علی فی البیت

تألیف: دانشمند فقید حاج میرزا ولی‌اللّٰه اشراقی سرابی، متوفّای ۱۳۹۳ ه. ق. که نسخه دستنویس مؤلف در کتابخانه فرزندش در تبریز موجود است.

۱۸- مولود کعبه

نوشته محقق توانا، حاج شیخ محمد علی اردوبادی، متوفّای ۱۳۸۰ ه. ق. ترجمه استاد گرانقدر حاج شیخ عیسی سلیم پور اهری، شامل بیش از ۴۵۰ منبع مورد اعتماد و استناد، از آثار علمای شیعه و سنی، به نظم و نثر. چاپ ۱۴۲۱ ه. ق. قم ۳۸۶ صفحه وزیری.

۱۹- یگانه مولود کعبه

تألیف: همان.

ترجمه حسین علی عربی، چاپ ۱۴۲۰ ه. ق. قم. ۱۲۷ صفحه رقعی.

۲۰- مولد امیر المؤمنین علیه السلام

بازسازی چهار رساله مفقود الأثر، توسط دکتر احمد پاکتچی، زیر چاپ.

*** سال میلاد امیر مؤمنان (علیه سلام‌اللّٰه الملک المنّان)

پاییز ۱۳۷۹ ه. ش./ شعبان ۱۴۲۱ ه. ق.

پی‌نوشتها:

ص: ۷۴

ص: ۷۵

ص: ۷۶

ص: ۷۷

خانه‌زاد کعبه

نگاهی به موضوع تولّد حضرت علی علیه السلام

در «خانه خدا» در اشعار شاعران فارسی

جواد محدّثی

فضایل پایان ناپذیر امام علی علیه السلام، دستمایه آفرینش‌های ادبی و سرچشمه الهام نویسندگان، شاعران و هنرمندان بوده و خواهد بود.

تولّد آن حضرت در خانه خدا و شکافته شدن دیوار کعبه، موهبت و فضیلتی است که تا کنون به این صورت برای هیچ بشری پیش نیامده و از منقبت‌های منحصر به فرد امیرمؤمنان به شمار می‌رود. (۱) این مسأله، مانند مسائل دیگر مربوط به شخصیّت والای پیشوای نخستین شیعه، به صورت گسترده‌ای در ادبیّات فارسی و آثار شاعران انعکاس یافته است. نوشته حاضر، نگاهی است گذرا به این بازتاب نورانی در رواق ذهن و زبان و سروده شاعران متعهّد، از دیرباز تا زمان حاضر.

این نکته که خانه زاد خدا، حضرت علی علیه السلام موجب حرمت و شرافت بیت‌اللّه شده، تولّد حضرت در کعبه، به آن اعتبار و آبرویی ویژه بخشیده است، به‌طور گسترده در اشعار شاعران مطرح شده است.

«شیخ حسن کاشی» می‌سراید:

در کعبه بزاد آن جهاندار آن جفت بتول و شیر کرّار

در کعبه کسی چو او نزاده این منزلتش خدای داده

پذیرایی خدا از میهمانی عزیز در خانه خویش، سوژه دیگری است که در این آثار دیده می‌شود.

برتری حضرت فاطمه بنت اسد بر مادر عیسی‌بن مریم، به لحاظ کیفیّت به دنیا آوردنِ نوزاد خویش و اینکه به مریم گفته شد از بیت‌المقدس و معبد الهی بیرون برود، ولی مادر امیرالمؤمنین، به دورن کعبه مقدّس برده شد، نکته دیگری است.

پیوند وجودی حضرت امیر با خانه خدا، چه در تولّد و چه در شهادت، دستمایه سرودن‌های نغز دیگری است و این بیت مشهور را همه می‌دانند که:

کسی را میسّر نشد این سعادت به کعبه ولادت، به مسجد شهادت

اینگونه ولادت و شهادت، به عنوان «حُسن مَطلع» و «حُسن ختام» برای آن حضرت شمرده شده و شاعران چنین سروده‌اند:

در کعبه شد پدید و به محراب شد شهید نازم به حسن مطلع و حسن ختام او

تفاخر کعبه به عرش به خاطر این افتخار که نصیبش شده بود، محور سروده‌های دیگری از شاعران است.

اینکه کعبه، قبله موحّدان عالم است و همه خداپرستان در حال نماز، روی بر کعبه می‌کنند، گویای این حقیقت است که توجّه به خدا از راه توجّه به حجّت خدا است و توحید با ولایت پیوند دارد، موضوع دیگری است که در آثار ادبا طرح شده است.

اکنون نظری به برخی از این سروده‌ها می‌افکنیم و تجلّی ولایت علوی و مناقب حیدری را در آیینه ادبیات می‌نگریم:

«صغیر اصفهانی» در قصیده «غیب الغیب» خویش، از جمله در ابیاتی، این اشارات را دارد:

در حریم کعبه شاه انس و جان آمد پدید آنچه مقصود دو عالم بود، آن آمد پدید

کعبه خود قلب جهان است و ز غیب ذات خویش سرّ غیب‌الغیب در قلب جهان آمد پدید

۱- عدّه‌ای از علمای شیعه و سنّی تصریح کرده‌اند که روایات در این مورد در حدّ تواتر است و برخی کتاب مستقلّی در همین زمینه نوشته‌اند. نک: الغدیر، ج ۶، ص ۲۲ به بعد.

ص: ۷۸

ص: ۷۹

پیش از آن کاید فرود «ایّاک نعبد، نستعین» از درون کعبه وجه مستعان آمد پدید

«شمس اصطهباناتی» نیز در مسمّطی که با «امشب که چهر آسمان دارد صفای دیگری ...» آغاز می‌شود، در ترسیم شب میلاد علی علیه السلام در یک بند چنین می گوید:

چون صبح فردا آفتاب از کوه بطحا سر زند روح القدس بهر خبر، اللَّه اکبر برزند

اوّل حصار کعبه را پیراهن دیگر زند و آنگه درون خانه را آیین زیباتر زند

لوحی به شکل «یا علی» بر بام و بر سر در زند نقشی برای جای پا بر دوش پیغمبر زند

بر مشرکان چشمک زند، لبخند بر خیبر زند یعنی رسید آن کو کزو نسل عدو گردد تلف

و در ادامه، به زمینه‌سازی خدا برای میهمان نوازی از «مولود کعبه»، دربندی دیگر چنین می‌سراید:

این خانه را باید خدا یک روز معماری کند آدم بنایش برنهد، نوحش پرستاری کند

و آنگه خلیلش با پسر تا سقف حجّاری کند آن یک در و بامش نهد و آن نقش و گچکاری کند

هر یک ز آباء رسول، پس خانه سالاری کند کامروز اندر خانه‌اش یک میهمان‌داری کند

وز این گرامی میهمان امری عجب جاری کند پس نقشه‌های ما سَلَف، بُد بهر این زیبا خَلَف

و در بندی دیگر به پیامدهای فرخنده این میلاد می‌پردازد:

تا خانه‌زاد کبریا بنهاد اندر خانه پا هم بیت و هم رکن و مقام، هم مروه هم کوه صفا

هم دامن بنت اسد، هم چاه زمزم هم منا شد قبله اهل زمین، شد برتر از هفتم سما

معنای تکبیر آشکار، شد از حریم کبریا هم خانه‌زاد است این پسر، هم خانه هم خانه خدا

کامروز والا مقدمش شد فخر این عالی سرا زین خانه‌زاد آمد قلم در وصف و در تحریر، جف

«دکتر قاسم رسا» نیز با این نگاه به مسأله نگریسته است:

در حریم کعبه نور آفتاب افتاده است یا فروغی از جمال بوتراب افتاده است؟

خانه زاد حقّ که در اثبات حقّانیتش مدّعا واللَّه اعلم بالصّواب افتاده است

به ماجرای میلاد در کعبه، گاهی به عنوان یک وصف و منقبت در اشعار اشاره شده است، گاهی هم آن حادثه به صورت یک تصویر فنّی و روایت، بازگو شده است. از جمله کسانی که گزارشگر این فضیلت‌اند، «محمّد رضا رحمانی تهرانی» است، که چنین سروده است:

مقابل حرم کعبه ایستاد، زنی به تن ز شرم و حیا و وقار، پیرهنی

گشود است دعا سوی آسمان و گریست شکفت غنچه هفت لب، به زیر لب سخنی

که یا رب از کرم آسان نمای مشکل من که بار دارم و آزرده جان و خسته تنی

ندا به فاطمه بنت اسد رسید ز حق قدم به خانه من نه، میهمانِ منی

در آن مکان مقدس قدم نهاد و بزاد گرفت دست خدا را به دست، شیر زنی

خدا نهاد «علی» نام خانه‌زادش را که روح نامتناهی دمید بر بدنی

پیمبر آمد و زد بوسه بر لب و دهنش که آفرین خدا بر چنین لب و دهنی

«ملک الشعرای بهار» نیز قصیده‌ای دارد که برخی ابیاتش چنین است:

زهی به کعبه شرافت فزای رکن و حطیم زهی مقام تو فخر مقام ابراهیم

زهی حریم تو چون کعبه، لازم الإکرام زهی وجود تو چون قبله، واجب التعظیم

میان لجّه شرع محمّدی، کعبه است همان صدف که در او زاد چون تو دُرّ یتیم

در سروده‌های فراوانی توجّه به کعبه در عبادت و نماز، با توجّه به مولای متّقیان قرینه‌سازی شده است.

«محمّد علی فتی تبریزی» در ولادت حضرت می‌سراید:

امروز کعبه را شرف و مرتبت فزود کانجا بزرگ آیت دادار، رخ نمود

زین پیشتر نداشت چنین حرمتی حرم شد مولد علی و از آن حرمتش فزود

مهر علی است هادی حق دوستان پاک بر کعبه می‌برند اگر روز و شب سجود

پیوند کعبه هم با تولّد علی علیه السلام است، هم با شهادتش. جامه سیاه کعبه را هم پوشیدن لباس عزا در سوگ این خانه‌زاد حرم تصویر کرده‌اند؛ از جمله «حسان» می‌گوید:

کعبه ز کف داده چو مولود خویش گشته سیه پوش عزای علی

شیوه روایی از ماجرای میلاد، در شعر «نعمت آزرم» نیز این چنین آمده است:

گرد حریم قدس، چنان روزهای پیش جمعی بدند یکسره در گفت و در شنید

آنجا زنی که جان جهانی نهفته داشت از التهاب شوق نیارست آرمید

زیرا که روی دامن آن گلبن عفاف می‌خواست تازه غنچه توحید بشکفید

برد التجا به کعبه، که‌ای آستان پاک یارم چگونه از نظر مردمان رهید؟

دیوار کعبه کرد دهان با خروش باز کاین خانه جای توست که آری گهر پدید

پا هشت در درون سرایی که غیر او دست کسی به ساحت پاکش نمی‌رسید

شد در درون کعبه و دیوار شد به هم چونان که بُد نخست به ستواریِ حدید

وا شد ز طاق عرش کلاف سفید نور تابید روی کعبه چنان هاله‌ای سپید

تا آنجا که می‌گوید:

بالید کعبه از شرف و بانگ تهنیت از ساکنان عرش به گوش جهان رسید

دیوار کعبه بدرقه را، کرد سینه باز چونان صدف که گوهر خود را کند پدید

مادر برون شد از حرم و کودکش به بر وز این شگفت حادثه، حیرت لبان گزید

این شیوه، در شعر بلند «شمس اصطهباناتی»- که قسمتی از آن پیشتر آمد- نیز دیده می‌شود که حالتی تصویری از آن واقعه شگفت دارد و همانگونه که در آغاز سخن یاد شد، مقام مادر علی علیه السلام را برتر از مادر عیسی می‌شمارد و می‌گوید:

آمد ندای ادخلی او را ز حیّ ذوالکرم یعنی تو غیر از مریمی، باز آ و چون مریم مرم

از شاعران معاصر، مرحوم «محمّدعلی مردانی» از جمله دلدادگان امیرالمؤمنین علیه السلام است که در مجموعه شعرش به نام «علی مظهر عدل و فاطمه مظهر تقوا» در ابیات فراوان به این منقبت علوی اشاره دارد، که برخی از آنها را می‌آوریم:

در شعر سالار جوانمردان که ترسیمی زیبا از شب میلاد است، از جمله می‌گوید:

نهاد بنت اسد پا به کعبه مقصود که تا نهد اسداللّه پا به ملک وجود

علی ولیّ خداوندگار، ربّ ودود ز امر صانع کلّ کردگار غیب و شهود

عیان به کعبه شد آن پای تا به سر اعجاز

سه روز بنت اسد بود میهمان اله به خانه‌زاد خدا جز خدا نَبُد همراه

که از ولادت سرّ خدا شود آگاه به قاف قدر رفیعش نبرد غیری راه

که بود لطف کریمش مغیث و محرم راز

پس از سه روز عیان گشت نشئه دگری ز برج کعبه درخشید مهری و قمری

خدا به شیر زن مکّه داد شیر نری تبارک‌اللّه از این مادر و چنین پسری

که در جلالت و قدرند از بشر ممتاز

در جای دیگر چنین آورده است:

دیوار کعبه کرد دهن باز و با جلال بنهاد پا به خانه حق مام اطهرش

ص: ۸۰

ص: ۸۱

ص: ۸۲

ص: ۸۳

شیر خدا به بیت خدا دیده باز کرد بر روی مام نیک فر شیر پرورش

بنت اسد ز دیده فروریخت اشک شوق زین موهبت که دولت گل شد مسخّرش

وجه خدا به جلوه دل از عاشقان ربود در آستان کعبه به دامان مادرش

خورشید عشق از افق کعبه پرکشید شد غرق نور، مکّه ز روی منورش

مولود کعبه دیده حق بین گشود و دید محمود را چو آینه در پیش منظرش

مولود کعبه مظهر عشق است و عدل و داد خیزد عبیر عدل ز محراب و منبرش

همچنان که در این شعر نیز- مثل برخی اشعار دیگر- ملاحظه می‌شود، گشوده شدن راهی به درون کعبه، میلاد حضرت امیر در بیت‌اللّه، افتخار و فضیلتی هم برای فرزند محسوب می‌شود و هم امتیازی برای مادر به شمار می‌آید. وی در جای دیگر به همین حقیقت ناب چنین اشاره دارد:

تا بسپرد به خانه خدا خانه بر خانه‌زاد خود نظری دارد

حق میزبان و مظهر حق میهمان در کعبه نور حق مقری دارد

فخر زمانه مادرِ وجه‌اللّه فرزانه طفل ناموری دارد

مانده سه روز در دل بیت‌اللّه دعوت ز حیّ دادگری دارد

شمسی ز برج کعبه نمایان شد خورشید را به کف، قمری دارد

فریاد می‌زند که علی دارم به به چه میر حیّه دری دارد

با این شاعر، در قصیده دیگری هم همراه می‌شویم:

دیوار کعبه کرده دهن باز و عالمی در انتظار حادثه‌ای غیر باور است

امروز کعبه فخر به هفت آسمان کند امروز قدر زمزم، افزون ز کوثر است

بر گِرد کعبه گشته به پا شور و هلهله در بسته‌است ودیده خلقی برآن در است

بنت اسد ز کعبه خرامد برون چو شیر شیر افکنی به دامن آن شیر پرور است

نوزاد کعبه صاحب اورنگِ «انّما» ست بر آسمان عدل و شرف مهر انور است

دست علی گلی به سر کعبه زد کز او بابش ز هشت باب جنان جانفزاتر است

نوزاد کعبه در شب معراج با رسول همراز و همکلام و هم‌آواز و هم براست

«ژولیده نیشابوری» از شاعران صاحبدلی است که در مدح اهل بیت، سروده‌های زیبایی دارد. در یکی از سروده‌هایش به این فضیلت اینگونه اشاره می‌کند:

از امر حق به خانه حق شد ولادتت تا حق شود ز جلوه تو جلوه گر، علی!

از یمن مقدم تو حرم گشت محترم ای داده از تو نخل ولایت ثمر، علی

تا آنکه یادبود تو ماند به یادگار بهر توگشت معجز شقّ القمر، علی

شرط قبول حجّ و طواف حرم تویی سعی و صفا و رکن و منا و حجر، علی

آری ... حرمت حرم، از مولود حرم است. این مضمون در شعری از «مظاهر اصفهانی» چنین آمده است:

علی امشب حرم را محترم می‌دارد از مقدم که جبریل امین گِرد حرم پر می‌زند امشب

در شعر «عماد تهرانی» است:

حرم کعبه تو را مولد از آن شد، یعنی ای مهین بنده، تویی صاحب این خانه ما

و «حاج اسماعیل شیرازی» می‌سراید:

در مرحله علی نه چون است و نه چند در خانه حق زاده به جانش سوگند

بی‌فرزندی که خانه زادی دارد شک نیست که با شدش به جای فرزند

خانه زادی مولا نسبت به کعبه و خدای کعبه به تعابیر گوناگون بیان شده است. از جمله در این رباعی:

روزی که علی به کعبه آمد به وجود از بهر علی خدا درِ کعبه گشود

در بست بداد خانه خود به علی حقّا که علی است خانه زاد معبود

برداشتهای لطیف و نکته‌سنجی‌های ظریف نسبت به این واقعه شگفت، شاهد مجذوب شدن دلها به صاحب ولایت و مولود کعبه است. در غیر شعر نیز اینگونه لطافت‌های ادبی دیده می‌شود؛ مثلًا «محمود عقاد» نویسنده برجسته مصری می‌نویسد:

ص: ۸۴

ص: ۸۵

حضرت علی علیه السلام در درون کعبه زاده شد و خدای متعال عنایتی کرد که وی بر بت‌های کعبه سجود نکرد، گویا میلاد او در کعبه پیام‌آور دوران جدیدی برای کعبه و عبادت در آن است. «۱» علامه امینی از تفسیر «آلوسی» سخنی را اینگونه نقل می کند:

این افتخار که نصیب علی علیه السلام شد و در کعبه به دنیا آمد، حضرت دوست داشت که به نحوی این مکرمت و موهبت را جبران کند. تلافی کردنش آن بود که بت‌های خانه کعبه را به پایین افکند و در برخی روایات نیز آمده است که کعبه، از اینکه در اطرافش بت‌ها مورد پرستش قرار می گرفتند به خدای متعال شکایت کرد که: پروردگارا! تا کی این بت‌ها پیرامون من پرستیده خواهد شد؟ خداوند نیز وعده داد که کعبه را از این آلودگی پاک خواهد ساخت. «۲» باری ... تولّد حضرت علی در این مکان، تجلّی دیگری از نور خدا در عرصه هستی است. «دکتر قاسم‌رسا» در شعر دیگری می گوید:

کعبه امروز تماشاگر اهل نظر است کز سراپرده حق نور خدا جلوه‌گر است

آمد از کعبه برون قبله نمایی که در اوست آنچه منظور دل مردم صاحب نظر است

حجت الهی و وصیّ رسول، برای نشان دادن «جهت» و سمت و سوی توجّه به حقّ است. این همان خصلت «قبله‌نمایی» است که در شعر فوق، به آن اشاره شده است.

امامان حق را خدای متعال برای همین «جهت‌یابی» و گم نکردن راه و هدف، تعیین کرده است. وقتی «صائب تبریزی» می گوید:

غفلت نگر که پشت به محراب کرده‌ایم در کشوری که قبله نما موج می‌زند

می‌توان گفت: در سرزمینی که نور ولایت علوی تابیده است، نباید کسانی در یافتن راه و جهت، دچار سردرگمی و حیرت و انحراف شوند. شاعری دیگر اینگونه سروده است:

خانه و زادگاه تو، بیت خداست یا علی چهره دلگشای تو قبله نماست یا علی

زمزمه ولادتت، سوره مؤمنون بود روز نخست بر لبت ذکر خداست یا علی

این سخن اشاره به روایتی است که: وقتی حضرت علی علیه السلام در کعبه متولّد شد، همان دم بر زمین سجود آورد، در حالی که می گفت: «أشهد أن لا إله الّااللَّه، وأشهَدُ أنّ محمّداً رسول‌اللَّه ...» و پس از سه روز که از کعبه بیرون آمد، در برخورد با پدرش ابوطالب بر او سلام داد، آنگاه آیات نخست سوره مؤمنون (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُون) را تلاوت کرد. (۱) «حسان»، شاعر معاصر در یکی از سروده‌هایش اینگونه به وصف این منقبت درخشان پرداخته است:

بیا به خانه خدا، به کوی و بام و در نگر تمام نور عشق را، بیا به یک نظر نگر

نشاط عاشقان ببین، گره گشای از جبین علی امیر مؤمنین به کعبه مستقر نگر

چو کعبه دید مادرش، به احترام حیدرش شکافت در برابرش، شکوه و عزّ و فر، نگر

به کعبه زادگاه او، خداست تکیه گاه او به اوّلین نگاه او، به بهترین بشر نگر

در پایان این بررسی گذرا، کلام «شیخ مفید» را زینت بخش این نوشته می‌سازیم که در ارشاد نوشته است:

«نه پیش از علی علیه السلام و نه پس از وی، هیچ مولودی در خانه خدا به دنیا نیامده است، مگر او. این از روی بزرگداشت خداوند نسبت به مقام و موقعیّت اوست.» (۲) پی‌نوشتها:

۱- مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۷۳

۲- الغدیر، ج ۶، ص ۲۴

ص: ۸۶

ص: ۸۷

گفتگو با نماینده محترم ولی فقیه و سرپرست حجّاج ایرانی

جناب آقای ری‌شهری! از اینکه این فرصت را در اختیار فصلنامه «میقات حجّ» قرار دادید تا گفتگویی صمیمانه با جناب عالی داشته باشیم، متشکر و سپاسگزاریم. از آنجا که سالجاری توسّط مقام معظّم رهبری به عنوان سال امام علی علیه السلام نامگذاری شده، خواهشمند است پیش از طرح پرسشها، مقداری در رابطه با دیدگاه‌های امیرمؤمنان، علی علیه السلام نسبت به حج، مطالبی بیان فرمایید.

آقای ری‌شهری: بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم، با تشکر از تهیه کنندگان فصلنامه گرانسنگ «میقات حج».

از دیدگاه امام علی‌بن ابی طالب علیه السلام حج یک آزمون بزرگ الهی است و ثمره موفقیت در این آزمون، پاک شدن از خطرناک ترین رذایل اخلاقی؛ یعنی خودبینی و خودخواهی و خود بزرگ بینی و کبر و آراسته شدن به سودمندترین فضایل اخلاقی؛ یعنی تواضع است.

روایات اسلامی، خودخواهی را اصل و ریشه فتنه‌ها و میراث شیطان معرفی کرده است به‌طوری که اگر این رذیله در انسان علاج شود، همه چیز و همه کس اصلاح می‌شوند و اگر این فتنه در وجود انسان باشد، هیچ تلاشی برای رستگاری فرد و اجتماع به‌نتیجه نمی‌رسد. مفاسد اعتقادی، اخلاقی، علمی،

ص: ۸۸

فردی واجتماعی، سیاسی و فرهنگی و همچنین اقتصادی، همه ریشه در خودخواهی و خودبینی دارد که از نظر امیر مؤمنان علیه السلام حج می‌تواند این رذیله را علاج کند. البته اگر حج آنگونه که خداوند تبارک و تعالی خواسته است انجام شود.

علی علیه السلام در نهج‌البلاغه، خطبه ۲۳۴، که خطبه بسیار مفصّل و مهمّی است، تحلیل‌های گوناگونی در زمینه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی دارند. در بخشی از این خطبه به این نکته مهم اشاره می‌کنند که حج یک آزمون بزرگ الهی است؛ «أَلَاتَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِلَى الآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ؛ بِأَحْجَارٍ لَاتَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ، فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِی جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ قِيَاماً»

خداوند از زمان حضرت آدم که اولین انسان است، تا آن زمان که قیامت برپا می‌شود، مردم و کسانی را که اعتقاد به مبانی اسلامی و دینی دارند، با سنگ‌هایی که نه ضرر می‌توانند برسانند و نه سود، نه می‌بینند و نه می‌شنوند، آزمایش کرده است؛ «فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِی جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ قِيَاماً»، پس آن سنگ‌ها را خانه خویش قرار داد؛ خانه‌ای که باید مبدأ قیام و خیزش در جامعه باشد.

بعد حضرت در این باره که خداوند این آزمون را چگونه انجام داده، این‌چنین توضیح می‌دهند که: خداوند می‌توانست خانه‌اش را در جای بهتر و مناسب‌تری بنا نهد و جنس خانه را نیز از مواد ارزشمندتری قرار دهد، لیکن این کار را نکرد، چرا که:

اولّا- خانه خودش را در جایی قرار داد که به تعبیر مولا «ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بِقَاعِ الْأَرْضِ حَجَراً، وَأَقَلِّ نَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدَراً»؛ خداوند خانه خود را در سنگلاخ‌ترین مکان ها و بی‌ضیاع‌ترین نقاط زمین و تنگ ترین درّه‌ها جای داد، میان کوه های خشن و ریگ های داغ و چشمه‌های کم آب و آبادی های دور از هم، نه شتری آنجا فربه می‌شود و نه اسبی و نه گاوی و نه گوسفندی، بعد دستور داد که حضرت آدم و فرزندانش تا قیامت، قصد و آهنگ آن کنند و به زیارت این سنگ ها که خانه خودش را تشکیل داده است، بپردازند و آنگاه توضیح می‌دهد که مردمان با تمام

ص: ۸۹

وجود، از میـان فلاـت هـا و دشت های دور دست و از درون وادی‌ها و از درّه‌های پر شیـب و از جزیره‌های از هم پراکنـده دریاها به آنجا روی می‌آورند تا به هنگام سعی از سر خواری و خاکسری شانه‌های خود را تکان دهند و «لا اله إلّااللّه» گویان، برگرد این خانه سنگی بچرخند، با موهای آشفته و پیکرهای گرد گرفته، هروله کنان بشتابند. امام علیه السلام می‌افزایند:

«اگر خداونـد می‌خواست، می‌توانست برای خـانه خود و مشـاعر ارجمنـدش وضـعیّتی مناسب‌تر ایجاد کنـد و آن را در میان باغ ها و جویبارها و سرزمین های هموار و پر درخت و پر میوه، که خانه‌هایش به هم پیوسته و روستاهایش نزدیک به هم در میان گندم‌زارها و بـاغ هـای خرّم و زمین هـای پر گیاه و دشت های پر آب و در وسط باغسـتان‌های خرّم و بهجت زا و در جاده‌های آباد قرار گرفته، جای دهد.»

اگر خداوند خانه‌اش را، به جای این نقطه بسیار محروم، در یک نقطه آباد و زیبا قرار می‌داد، به فرموده امام علی علیه السلام:

«به همان نسبت که آزمایش و امتحان ساده‌تر انجام می‌شد پاداش و جزا نیز کم و اندک بود.»

این‌ها در رابطه با نقطه و مکانی بود که کعبه در آن قرار گرفته است، بعد درباره خود کعبه می‌فرماید:

«اگر شالوده و اساس کعبه و سنگ هایی که در ساخت آن به کار رفته، از زمرّد سبز و یاقوت سرخ و با درخشش و روشنایی بود، از رخنه شک و تردید درسینه‌ها کم می‌شد و مردم کمتر دچار تردید می‌شدند. و از تلاش شیطان برای تسلّط بر دل ها کاسته می‌شد.»

بنـابراین، هم ساختمـان و اسـاس و مواد کعبه و هم جایگـاه آن، بگونه‌ای است که اگرانسـان کمی‌دقت کنـد، می‌فهمـد که این همه، زمینه‌ای است برای امتحان انسان‌ها.

سپس حضـرت به نکته اصـلی اشـاره می‌کنـد که: «خداونـد بنـدگانش را بـا انواع سـختی‌ها می‌آزمایـد و آنـان را بـا مجاهـدت های گونه‌گون به بندگی می‌گیرد و به

ص: ۹۰

گرفتاری های مختلف آزمایش می کنـد تا بـدین وسـیله کبر و خود پسـندی را از دل هایشان بیرون کند و فروتنی و خاکساری را در جان‌هایشان بنشاند. درهای فضل و رحمتش را به روی آنان بگشاید و اسـباب عفو خویش را به آسانی در اختیارش قرار دهد» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲)

بنـابراین نتیجه می گیریم که حـج از دیـدگاه امیر مؤمنان علیه السـلام به عنوان مهم ترین برنامه و بهترین نقطه خودسازی است و اگر اهـل اسـلام و مسـلمانان این فریضه را آنگونه که بایـد و شایـد انجام دهنـد، به یقین از خودخواهی‌ها و کبرها و رذایل اخلاقی پاک می‌شوند وبه بهترین صـفات انسانی، که فروتنی و تواضع است، آراسته می گردند و اگر این حقیقت تحقّق پیدا کرد و زائر خانه خدا با نورانیت حج از این سفر برگشت، زمینه برای انواع اصلاحات فردی و اجتماعی فراهم می‌شود.

زائر خانه خدا- مرد باشد یا زن- می تواند در خانواده خود تحوّلی ایجاد کند.

وقتی که از خودبینی و خودخواهی خالی شد زندگی او متحوّل می‌شود و از نظر اجتماعی و سیاسـی، روش‌ها و سیاست های سازنده را پیش می گیرد، اختلافات جای خود را به همدلی می‌دهند و وحدت کلمه، که به قول امام خمینی قدس سـره مهم ترین فلسفه حج است، تحقق می‌یابـد. شـعارهایی که مردم را به وحـدت کلمه دعوت می کننـد، بایـد ریشه در صـفات خوب داشـته باشـد، تـا رذایل اخلاقی و در رأس آنها خودخواهی را برطرف سازند، و اگر جز این باشد، وحدت کلمه تحقق پیدا نخواهد کرد.

مسـلمانان اگر متّحـد شونـد، قِیاماً لِلنّاس تحقّق پیـدا می کنـد؛ یعنی امت اسـلامی برای تأمین منافع مادی و معنوی خود در جهان بپا خواهند خاست و آن وقت است که می‌توانند اسلام را بر جامعه حاکم کنند.

آری، ازدیـدگاه امیرالمـؤمنین علی علیـه السـلام، حـج‌از یـک چنیـن ظرفیـت بزرگی برخـوردار اسـت، اگر دقـت کنیـم می‌بینیـم که فلسـفه‌های دیگرِ حج نیز به این فلسـفه که فلسفه سازندگی انسان است بر می گردد. حتی آن فلسفه‌ای که امام باقر علیه السلام فرمود که «مردم دعوت شدند تا بیایند و دور این سنگ ها بگردند، سپس نزد ما بیایند و ولایت و اطاعت خودشان را به ما عرضه کنند» نیز از همین‌جا ناشی می‌شود.

ص: ۹۱

: اخیراً موسوعه‌ای با نام «الامام علی بن ابیطالب فی الکتاب والسنهٔ» توسط حضرت عالی و همکارانتان تألیف و منتشر شده است، لطفاً قدری در رابطه با سبب تألیف این کتاب و ویژگی‌های آن توضیح دهید. آیا حضور جناب عالی در حج و توجه به آثار و یادگارهای امیر مؤمنان علیه السلام نقشی در تألیف این کتاب داشته است؟

آقای ری‌شهری: حضور در مکه در تألیف کتاب نقشی نداشت، لیکن در به ثمر رساندن کتاب‌مؤثر بود. یکی از دعاهای من، موفقیت در تکمیل این کتاب مبارک بود. بارها در کنار خانه خدا و یا در خدمت رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله از خداوند این تقاضا را کرده بودم که توفیق عنایت کند تا کتاب مربوط به امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛ یعنی همین موسوعه به ثمر برسد. خداوند این عنایت را کرد و در سال امام علی علیه السلام این کتاب توفیق انتشار پیدا کرد و من متوجه شدم که خداوند منّان اراده فرموده بود که این کتاب در سال ولایت منتشر شود تا مورد توجه بیشتری قرار گیرد؛ لذا اجابت دعا را به تأخیر انداخت وانتشار کتاب تاامسال که‌سال امیرالمؤمنین علیه السلام است بطول انجامید.

روز اول سال جاری هنگامی که از مسجد الحرام به بعثه مقام معظم رهبری بازگشتم، روزنامه زائر را که معمولًا قبل از انتشار ملاحظه می‌کنم و نکات لازم را تذکّر می‌دهم، روی میز دفتر بعثه دیدم، هنگامی که ملاحظه کردم مقام معظم رهبری امسال را سال امیر مؤمنان علی علیه السلام اعلام کرده‌اند، بی درنگ سجده شکر گزاردم و مطمئن شدم که خداوند اجابت این دعا را برای امسال قرار داده است؛ لذا پس از بازگشت از حج، حدود یک ماه تقریباً همه کارها را کنار گذاشتم و اقدامات نهایی را که برای انتشار این موسوعه ضرورت داشت، انجام دادم و مصمّم شدم که پیش از سیزدهم رجب، سال روز ولادت مولای متّقیان امیر مؤمنان علیه السلام حتماً این کتاب از چاپ خارج شود، به عنایت خداوند و با همّت و تلاش همکارانمان در دارالحدیث، توفیق انتشار این کتاب را یافتیم.

در رابطه با ویژگی های موسوعه امام علی‌بن ابی طالب علیه السلام به طور خلاصه باید بگویم که این موسوعه ۸ ویژگی مهم دارد: نخستین ویژگی، جامعیت آن است. در نگارش این موسوعه، ضمن اجتناب از

ص: ۹۲

تکرارها و ارجاع به نصوص مشابه و در عین خلاصه بودن، تلاش شده است جامع همه، یا غالب کتاب هایی باشد که درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام نگارش یافته است و پژوهشگر بتواند با مطالعه آن، به عصاره و شهد آنچه درباره آن حضرت نوشته شده است، دست پیدا کند یا از طریق آن به موضوع مورد نیاز خود برای تحقیق برسد.

موسوعه امام علی علیه السلام ۶۷۳۸ متن تاریخی و حدیثی را ارائه کرده که مستند است به بیش از سی هزار مصدر از کتب فریقین که به ترتیب اعتبار منابع نیز آدرس داده شده است. منابع و مصادر این کتاب حدود پانصد عنوان است که تعداد دقیق آن در جلد سیزدهم و چهاردهم خواهد آمد.

حدود پانصد عنوان کتاب از فریقین، منابع این کتاب شریف است که شامل کتب حدیث، تاریخ، رجال و تراجم می‌شود.

دومین ویژگی، استناد گسترده به منابع فریقین است. این موسوعه برای نخستین بار، گسترده‌ترین بهره‌برداری را از منابع تاریخی و حدیثی فریقین در تبیین شخصیت امام علی علیه السلام در زمینه‌های مختلف دارد.

سومین ویژگی آن، اعتبار منابع است.

در نگارش این موسوعه پس از فیش بردارِی مستقیم از منابع، تلاش شد با کمک‌گرفتن از رایانه، حتی‌المقدور همه نصوص مربوط به یک موضوع گردآوری شود و پس از آن استوارترین، جامع‌ترین و کهن‌ترین مصدر گزینش شود. آنچه در ارتباط با اعتبار نصوص مورد بهره‌برداری قرار گرفته، بسیار مهم و قابل توجه است وآن‌این‌است که تلاش کردیم در مواردی که نصوص قطعی در مورد موضوعی وجود ندارد، از طریق تأیید مضمون نصوص هر عنوان، به وسیله قرائن عقلی و نقلی، به‌مطلبی که‌ارائه می‌شود، به‌دست‌آوردن نوعی وثوق برای محقّق امکان‌پذیر گردد و اگر به دلیل خاصی، گاه از مصادری استفاده کردیم که از اعتبار کافی برخوردار نبوده، توضیحات لازم را ضمن بیان مصادر، برای محققین داده‌ایم.

چهارمین ویژگی کتاب موسوعه، داشتن تحلیل و جمع‌بندی در هر بخش است که پژوهشگر ضمن ملاحظه بیش از هفت هزار نصّ تاریخی و حدیثی درباره

ص: ۹۳

امـام علی علیه السـلام، به تنـاسب هر یـک از موضوعـات، بـا تحلیل‌هـا و نظریه‌هـا و نکات مهم در زمینه‌های تاریـخ و حـدیث و فقه الحدیث آشنا می‌شود.

پنجمین ویژگی، کـاربردی بودن آن برای عصـر و نسل حاضـر است. این کتاب تنها شـرح حال گذشـته نیست بلکه آموزنـده‌ترین و کاربردی‌ترین کتاب برای عصر حاضر به ویژه برای جهان اسلام و نسل جوان و تحصیل کرده امت اسلامی است و خوب است اینجا اشاره کنم که کاربردی‌ترین بخش‌های این موسوعه اختصاص به تبیین سـیاست های امام علی علیه السلام در زمینه‌های کشور داری و حکومت دارد که به شـدّت مورد نیـاز کـارگزاران دولت هـای کشورهـای اسـلامی، به ویژه خـدمتگزاران نظـام مقـدس جمهوری اسلامی است.

ششـمین ویژگی موسوعه امام علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام ابتکار در نگارش مطالب است. شیوه نگارش و چینش مطالب به گونه‌ای است که در واقع یک نظم بـدیع و کاملًا ابتکاری به این کتاب داده است که پژوهشـگر با یک نگاه اجمالی به فهرست آن، می‌تواند در جریان کلی مسائل مطرح شده قرار گیرد و نکته یا مطالب مورد نظر خود را به آسانی پیدا کند.

هفتمین ویژگی آن، خـدمات جنـبی است که برای پژوهشـگران ارائه می‌شـود. در این موسـوعه، الفـاظ غریب، اشـخاص و امـاکن و توضیحات لازم ارائه شده و نقشه‌های مورد نیاز محققین نیز به طور فنی تهیه و ارائه گردیده است.

تعـداد نُه نقشه آورده‌ایم، که کـار تخصصـیِ زیـادی روی آن صورت انجـام است و آنهـا شامـل نقشه جنگ‌های امام علیه السـلام و مکان هایی است که جنگ در آنها واقع شده؛ مانند مسیر امام علیه السلام در جنگ جمل، صفّین و نهروان، همچنین قلمرو حکومت امام، مسیر پیامبر در حجّهٔالوداع، نقطه غدیر و نقاطی که مورد تهاجم معاویه واقع شده است.

هشـتمین ویژگی، رعـایت اخلاـق نگـارش است که در ارائه مطـالب و تحلیل‌هـا تلاش کردیم مسائل با دیـد باز و روشن‌بین– و نه با چشم نابینـای تعصّب– مورد بررسـی قرار گیرد و از این رو به مقـدسّات هیـچ مـذهبی اهـانت نشـده است و از این رو امیـدواریم این موسوعه گامی بلند در جهت تقریب مذاهب اسلامی و

ص: ۹۴

نزدیک کردن هر چه بیشتر امّت اسلامی به یکدیگر و وحدت کلمه آنان در برابر دشمنان قرآن و- ان شاءاللّه- زمینه‌سازی برای حکومت جهانی اسلام، به شیوه حکومت نورانی امام علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام باشد!

: نقش شیعیان امیرمؤمنان علیه السلام در حج را چگونه ارزیابی می کنید؟

آقای ری‌شهری: به برکت پیروزی انقلاب اسلامی همه ساله نقش پیروان اهل بیت در حج پر رنگ تر می‌شود اما من تصوّر می کنم انتظاری که اهل‌بیت علیهم السلام از پیروان خود در حج دارند، بیش از آن مقداری است که در غیر ایام حج دارند، زائران ایرانی خانه خدا، در سال های اخیر، به خصوص به دلیل آنکه بیشترشان مُسن و تعداد قابل توجهی از آنان کم‌سواد یا بی‌سواد بودند، آن نقشی را که باید ایفا کنند، ایفا نمی کردند و لیکن در مجموع تصور می کنم کارها رو به بهتر شدن است، البته باید توجه داشت کسانی که با مرام اهل‌بیت موافق نیستند نیز آرام ننشسته‌اند، آنها هم برنامه ریزی می کنند تا نقش شیعیان را در حج کم رنگ سازند.

: انتظار اهل‌بیت از پیروان خود چیست؟

آقای ری‌شهری: در یک جمله باید بگویم انتظار اهل بیت علیه السلام از شیعیان این است که در آنجا زینت اهل‌بیت باشند، همانطور که امام صادق علیه السلام فرمود: «كُونُوا لَنا زَيناً ...» پیرو اهل‌بیت باید نمونه یک مسلمان کامل باشد. آبروی اهل‌بیت را حفظ کند و به گونه‌ای عمل کند که مسلمانان جهان که از همه کشورهای اسلامی و حتّی کشورهای غیراسلامی در حج حضور پیدا می کنند، جذب اهل‌بیت شوند. پیروان اهل‌بیت باید از نظر وضع لباس و حفظ ظاهر و حضور به موقع در نمازهای جماعت الگو باشند و از کارهایی که موجب وهن شیعه است بپرهیزند و کاری کنند که سایر مسلمانان، پیرو هر مکتبی که هستند، علاقمند به مکتب اهل‌بیت شوند، این یک وظیفه عمومی است برای همه کسانی که ادعای پیروی اهل بیت علیهم السلام را دارند. البته اهل‌علم وظیفه بیشتری دارند، به‌خصوص آنهایی که با زبان های زنده دنیا آشنا هستند، انتظار اهل‌بیت از اینها بیشتر از دیگران است. آنان

ص: ۹۵

باید از مکتب اهل‌بیت دفاع کنند و به شبهات و دروغها پاسخ دهند.

این مسأله بسیار جدّی است. در سال های گذشته و این ده سالی که خداوند به ما توفیق داده، می‌بینیم همان شبهه‌هایی که در سال های اول مطرح بود، با همه دفاعی که می‌شود، باز همان شبهه‌ها را تکرار می‌کنند و این حاکی از عنادی است که دشمنان و مخالفان اهل‌بیت علیهم السلام با تشیع دارند.

: ارزیابی حضرت عالی از حج سال گذشته چیست؟

آقای ری‌شهری: به فضل خداوند، همه ساله- به دلیل ارزیابی جدی که از کارهای حج داریم و برنامه‌ریزی‌هایی که در طول سال، به حول و قوّه الهی انجام می‌شود- یک گام جلوتر از سال پیش هستیم. البته اعتراف می‌کنیم تا نقطه مطلوب فاصله داریم ولی تصوّر ما این است که با وضعیتی که عربستان ایجاد می‌کند و امکاناتی که ما در اختیار داریم، نسبت به کارهایی که می‌شود انجام داد و آنچه می‌توان انجام داد، انجام می‌گیرد.

: مدّتی است بحث خصوصی سازی عمره و حج مطرح شده و در عمره سال جاری نیز به اجرا گذاشته شده است. نظر جناب عالی در زمینه خصوصی سازی چیست؟

آقای ری‌شهری: بنده با مسأله خصوصی سازی از ابتدا مخالف بودم و دلیل آن تجربه‌ای است که در رابطه با سوریه داشتیم که متأسفانه مفاسد زیادی را به دنبال داشت و هنوز هم دارد و ان‌شاءاللّه تلاش خواهیم کرد که مسؤولان امر را راضی کنیم تا مشکلاتی که از ناحیه خصوصی‌سازی سوریه ایجاد شده در عمره تکرار نشود.

تجربه سوریه به خوبی نشان داد که خصوصی‌سازی به مصلحت حج و عمره نیست، حتی من در یکی از جلسات هیأت دولت حضور پیدا کردم و گفتم که از نظر فرهنگی و اقتصادی، خصوصی سازی به زیان کشور است و این مسأله سبب خواهد شد که قیمت عمره و حج افزایش پیدا کند، چون سازمان حج یک سازمان دولتی است و سودی نمی‌خواهد، به فرض اگر سودی هم ببرد، سرانجام، آن را به

ص: ۹۶

حج و عمره و در نهایت به کشور برگشت می‌دهد، اما وقتی خصوصی می‌شود بخش خصوصی به‌طور طبیعی دنبال سود است و قیمت حج و عمره گران‌تر خواهد شد، همانطور که امسال گران‌تر شد. و این به ضرر دولت است؛ زیرا زائران هنگام رفتن، ناگزیرند همانطور که در سوریه از بازار سیاه ارز تهیه می‌کنند وارد بازار آزاد ارز شوند و قیمت ارز گران می‌شود و مشکلاتی از این ناحیه برای دولت به وجود می‌آید. از نظر فرهنگی نیز مسأله روشن است. وقتی که تشکیلاتی تحت اشراف بعثه مقام معظم رهبری و سازمان حج، به امور فرهنگی بپردازد، قطعاً بهتر می‌تواند امور فرهنگی را سامان بدهد. در سال جاری که اولین سال تجربه عمره خصوصی بود، ما در عمل دیدیم علی‌رغم تمهیداتی که کرده بودیم و نگذاشتیم آن‌طور که تصور می‌شد عمره رها شود، اما در عین حال مشکلات جدّی به وجود آمد؛ به‌خصوص در بخش مهرجانی‌ها.

برای سال آینده- ان شاءاللَّه- برنامه ریزی خواهیم کرد تا این وضعیت تکرار نشود. اگر سؤال شود با اینکه ما مخالف بودیم پس چرا خصوصی شد؟ پاسخ آن آن است که این مشکل از سوی عربستان سعودی به وجود آمد. آنان به‌طور رسمی ابلاغ کردند که طرف قرارداد ما در ایران باید شرکت های خصوصی باشند و بر این اساس به افرادی خاص ویزا دادند و سازمان حج هم نتوانست کاری برای جلوگیری از آن انجام دهد، ولی به هرحال با شرایطی که عربستان سعودی ایجاد کرده، باید تلاش کنیم تا آن تمرکزی که در عمره وجود داشت حتی المقدور تحقّق یابد و ما در حال حاضر مشغول برنامه‌ریزی هستیم تا سال آینده عمره به شکلی ساماندهی شود که مشکلات امسال تکرار نشود و یا لا اقل کم‌تر باشد.

: شنیده شده است که خصوصی سازی از بار معنوی این سفر به شدت کاسته است. ارزیابی جناب عالی در این زمینه چیست؟

آقای ری‌شهری: البته این «به شدت» را قبول ندارم، گرچه ضعف‌هایی از لحاظ فرهنگی به خصوص در کار برخی کاروان‌های مهرجانی وجود داشت ولی با تمهیداتی که اندیشیده بودیم، حتی‌المقدور نگذاشتیم افت فرهنگی جدّی باشد.

ص: ۹۷

: آیا خصوصی سازی حج نیز عملی می‌شود؟

آقای ری‌شهری: در شرایط فعلی، اگر مسأله غیر قابل پیش بینی به وجود نیاید تصور نمی‌کنم خصوصی سازی حج- لااقل- در پنج یا شش سال آینده تحقّق پذیرد، دلیل آن هم این است که دولت نسبت به کسانی که ثبت نام کرده و پول گرفته متعهّد است آنان را به حج اعزام کند. بنابراین، در وضعیتی که الآن هستیم نمی‌توانیم خصوصی‌سازی حج را پیش بینی کنیم مگر وضعیت دیگری پیش آید.

: بعثه مقام معظم رهبری برای تقویت بُعد معنوی حج تا کنون چه اقداماتی را انجام داده است؟

آقای ری‌شهری: بحمداللّه در طول ده سال گذشته، بعثه مقام معظم رهبری در دو قسمت تلاش های خوبی را انجام داده:

الف: استفاده از روحانیون کار آمد که بحمداللّه تحوّل زیادی در این زمینه به وجود آمده و تقریباً می‌توانیم بگوییم اکثر قریب به اتفاق روحانیونی که الآن مورد استفاده قرار می‌گیرند کارآیی خوبی دارند و می‌توانند زائران را خوب هدایت و راهنمایی کنند. البته بعضاً افرادی هستند که مشکل دارند که توسط ناظرهایی معیّن کرده‌ایم، متوجه ضعف کارشان می‌شویم و با آنها برخورد لازم انجام می‌شود و از گردونه اعزام خارج می‌شوند.

ب- کتاب هایی برای استفاده زائران تهیه شده و هر سال به آمار آن اضافه نیز می‌شود. به عنایت و یاری خداوند تا کنون بیش از سیصد کتاب در زمینه‌های مختلف حج، توسط معاونت آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری منتشر شده که امیدواریم مورد استفاده عموم قرار گیرد. اخیراً پیشنهاد شد که اقدامات انجام شده توسط معاونت آموزش و تحقیقات بعثه، به اطلاع همگان برسد و امیدواریم به زودی این کار انجام شود تا همه زائران حج و عمره از کارهای انجام گرفته آگاهی یابند و ببینند که چه امکاناتی برای پیشبرد اهداف فرهنگی در بعثه مقام معظم رهبری به وجود آمده است.

ص: ۹۸

: ویژگی های حج سال گذشته را بیان فرمایید؟

آقای ری‌شهری: در رابطه با ویژگی‌های حج سال گذشته باید بگویم که:

مجموعاً ۹۳۹۷۱ نفر از ایران به عربستان جهت زیارت خانه خدا مشرّف شدند که ۱۴۲۹ نفر افغانی و عراقی و ۶۰۶۱ نفر عوامل خدماتی و بقیه زائر بودند.

از نظر اجرایی چند نکته قابل توجه داشتیم:

۱- سیاست صرفه جویی و بهینه سازی خدمات ادامه یافت، گرچه در مواردی، مسائلی پیش آمد که زائران با مشکل مواجه شدند. البته اینطور نیست که سیاست صرفه‌جویی بدون مشکل باشد، قطعاً عده‌ای نسبت به این امر اعتراض دارند و خواهان خدمات بیشتری هستند که با سیاست صرفه‌جویی نمی‌سازد، هر چند در سال آینده وضعیت تفاوت خواهد داشت؛ زیرا هم زائران از ثبت نام کنندگان جدید هستند و بیشتر آنها را افراد جوان و میان‌سال تشکیل می‌دهد و هم به دلیل این که هزینه انجام شده از زائران اخذ می‌شود.

۲- مسکن در سال گذشته از وضعیت بهتری برخوردار بود و تنها مشکلی که در مکّه وجود داشت دوری راه بود که برای حل مشکل رفت و آمد زائران سال آتی- ان‌شاءاللَّه- تصمیم داریم برنامه‌ریزی کنیم و سازمان حج برنامه‌های خوبی را پیش بینی کرده است.

۳- در سال گذشته طرح خانه پزشک و خدمه پزشک در کاروان‌ها اجرا شد و از مراجعه حجاج برای امور ساده به درمانگاه‌ها کاسته شد، همچنین پزشکان بر امور بهداشتی داخل کاروان نیز نظارت می‌کردند.

۴- کاروان جانبازان مجدداً راه‌اندازی شد و بسیاری از مشکلات آنان حل گردید. هر چند که دیر تشکیل شد ولی خوب بود و توانست قدری از مشکلات آن عزیزان بکاهد.

۵- مهمترین مسأله اجرایی که در سال گذشته داشتیم مسأله ذبح و قربانی در محل جدید بود که دولت عربستان معیّن کرده و به همین جهت مشکلات زیادی پیدا کردیم. البته اصل طرح بسیار خوب است و اگر مشکلات آن حل بشود جلوی از بین رفتن صدها هزار رأس قربانی را می‌گیرد، ما هم پیش‌بینی می‌کردیم که

ص: ۹۹

مشکل داشته باشد ولی راهی جز این نداشتیم که قربانی‌های زائران در محل جدید ذبح شود. البته تا ساعت ۲ بعد از ظهر کار خیلی خوب پیش رفت ولی بعد از ساعت ۲ با خراب شدن تسمه‌های انتقال، همه برنامه‌های قبلی به هم ریخت و روز اول عده‌ای نتوانستند تکلیف خودشان را انجام دهند و قربانی خودشان را ذبح کنند و بقیه قربانی‌هایی که انجام شده بود قسمت زیادی از آن از بین رفت.

۶- در نقل و انتقال هوایی مشکل داشتیم و همچنین مشکل ماشین‌های سعودی بود که در نقل و انتقال وضعیت خوبی نداشتند.

اما از بُعد سیاسی، چند نکته قابل توجه بود:

* مراسم برائت در عرفات نظم بهتری داشت و جمعیت از انسجام بهتری برخوردار بود. سال‌های قبل، برای جمع کردن جمعیت در زیر خیمه بعثه، با مشکل مواجه بودیم که طراحی شد و این مشکل تا حدود زیادی بر طرف گردید و پیام مقام معظم رهبری برای نخستین بار در تاریخ حج، در ۲۰ سال گذشته به طور کامل خوانده شد.

* در مراسم دعای کمیل جمعیت قابل توجهی حضور داشتند که ظاهراً در سال های گذشته، جمعیت به این گستردگی نبود. البته این به دلیل آن بود که زائران ایرانی در آن زمان حضور کامل‌تری در مدینه داشتند.

* گستردگی شعارهای ضد استکباری در مسجدالحرام و در مسیر جمرات محسوس بود که البته این شعارها همانطور که حاضران در موسم حج دیدند شعارهای خود جوشی بود که جمعی از لبنانی‌ها و حجاج دیگر کشورها در مسجدالحرام و در مسیر جمرات داشتند که این هم گسترده‌تر از سال های پیش بود.

فعالیت های تبلیغی در داخل بعثه:

* جلسات سخنرانی صبح و عصر در بعثه.

* پاسخ به مسائل شرعی به‌خصوص در میقات‌ها.

* شبکه داوطلبانه گروه ارشاد. یعنی از هر کاروان ۱۰ نفر داوطلب شد و با سازماندهی‌درجهت ساماندهی‌اعمال ورفتارزائران، اقدامات‌خوبی‌را انجام دادند.

* انتشار روزانه نشریه زائر.

ص: ۱۰۰

* برگزاریِ برنامه‌های ویژه سال امام. چون سال گذشته توسط رهبر معظم انقلاب به نام «امام خمینی قدس سره» نامیده شده بود، توصیه کردیم کسانی که حج واجب به گردنشان نیست به نیابت از امام قدس سره حج انجام دهند. و بحمداللّه تعدادی از زائران چنین کردند.

* در سال گذشته، بهبود نسبی وضعیت رفتاریِ زائران قابل توجه و محسوس بود.

۷- مسأله کنترل لحظه سال تحویل از مسائلی بود که روحانیون و مدیران، پیش از فرا رسیدن عید نوروز، در مورد آن توجیه شدند، برای سال تحویل نیز بروشوری تهیه شد و ترتیبی دادیم که روحانیون با زائران باشند تا آنچه در سال قبل اتفاق افتاده بود، تکرار نشود که بحمداللّه کنترل و مراقبت شد.

۸- تلاش برای ایجاد هماهنگی بین مراجع در رابطه با مسأله قربانی بود که تا حدود قابل توجهی این طرح موفق بود.

در رابطه با فعالیت های رسانه‌ای نیز چند نکته داشتیم:

* تمرکز امور رسانه‌ای بعثه و حج در صدا و سیما و خبرگزاری. فعالیت چشمگیر صدا و سیما در بخش های مختلف داخلی و برون‌مرزی از ویژگی های فعالیت های رسانه‌ای سال گذشته بود.

* ایجاد و گسترش سایت اینترنت در بعثه.

* مهمترین مطالب نشریه زائر و پیام های امام و رهبری، اخبار و اطلاعات مربوط به کاروان ها در سایت اینترنت قرار گرفت.

* ارتباط زنده و مستقیم رادیویی و تلویزیونی، به ویژه پخش زنده دعای کمیل و مراسم برائت. در این میان مسأله پخش زنده مراسم برائت بسیار قابل توجه بود.

امیدوارم این خدمات مورد عنایت حق‌تعالی و امیرالحاج واقعی حضرت بقیهٔ اللّه الأعظم قرار گرفته باشد و تشکر می‌کنم از همه دست اندرکاران حج که تلاش کردند به فضل خدا حج سال گذشته با شکوه و آبرومند برگزار شد. و از خداوند متعال عاجزانه تقاضا دارم که به ما توفیق عنایت فرماید تا حج سال آتی و سال های بعد از آن را با شکوه بیشتری برگزار نماییم و بهتر بتوانیم به وظایف خودمان در خدمت به مردم و تحقّق اهداف حج ابراهیمی ان شاء اللّه عمل کنیم.

ص: ۱۰۱

مظلومیّت پیروان علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام در کنار خانه خدا

سیدعلی قاضی‌عسکر

آزار و اذیت پیروان و شیعیان امیر مؤمنان علی علیه السلام از روزگار آن حضرت آغاز و تا به امروز ادامه یافته است. از همان زمان که علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام به عنوان رهبر و پیشوای جامعه اسلامی به مردم معرفی شد، ناخالصی‌های برخی از صحابه و دشمنی‌های امویان آشکار شد و رفته رفته رو به فزونی نهاد و آنگاه که آن حضرت رسماً و به درخواست اکثر قریب به اتفاق مردم خلافت را پذیرفت، تقریباً به اوج خود رسید. بخش عظیمی از این دشمنی‌ها بدان‌جهت بود که خلافت نزد علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام وسیله‌ای برای احیای حقّ و عدل در جامعه و میراندن و از میان برداشتن باطل بود و آن حضرت هرگز نمی‌خواست به دلیل تداوم یافتن حکومت خود، عناصر ناصالح را در سمت‌های حسّاس نظام اسلامی حفظ کند و از ظلم و ستم آنان چشم پوشی نماید و این سیاست روشن و قاطع را از همان آغازین روزهای پذیرش خلافت، صریح و روشن در خطابه‌های خویش بیان کرد و با مردم در میان گذاشت. از این رو، جبهه گیری‌ها در برابر آن حضرت آغاز شد و قاسطین و مارقین و ناکثین، هر کدام با روش‌ها و تاکتیک‌های مخصوص به خود، مقابله با علی بن ابی‌طالب علیه السلام و راه و رسم او را آغاز کردند. میثم تمّارها به جرم بیان فضایل و مناقب امیرمؤمنان علی علیه السلام به چوبه دار بسته شدند و زبانشان را از قفا بیرون کشیدند. و رشید هجری‌ها به دلیل پافشاری بر راه و رسم آن حضرت، شربت شهادت نوشیدند و این خط سرخ خون و شهادت تا به امروز

ص: ۱۰۲

ادامه یافته است.

در ایجاد این دشـمنی، بنی‌امیه و سپس بنی‌عباس نقش اساسی ایفا کرده، با شهید و زندانی ساختن و قطع حقوق و امکانات و تحریم اقتصادی و تبلیغات گسترده بر ضدّ پیروان اهل بیت علیهم السـلام تصمیم گرفتند، پیامبر صلی الله علیه و آله و دودمانش را از حافظه تاریخ حذف کنند.

هر انسان پژوهشـگری که در این راسـتا به تحقیق بپردازد، با صحنه‌های دلخراش و جانسوز بسیاری روبرو می‌گردد و اقیانوسی از غم و اندوه به جان و روحش می‌ریزد که تحمل آن بسـیار دشوار و سـخت است. با حمایت خلفای بنی‌امیّه و بنی‌عباس و وارثان ستمگر آنان در طول تاریـخ، خط ضـدّیت با طرفـداران اهل‌بیت علیهم السـلام دنبال شد و رفته رفته در قلمرو حکومت اسـلامی و خصوصـاً منطقه حجاز به صورت یک فرهنگ درآمـد. این قلم به دنبال آن نیست تا به گذشـته‌های دور باز گشـته، جنایات غم‌بار و ظلم‌هایی که در حقّ پیروان علی‌بن ابی‌طـالب علیه السـلام روا داشـته‌اند را به تصـویر کشـد؛ بلکه تنهـا به شـهادت مظلومـانه یکی از پیروان و شیعیان علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام در حرم امن الهی اشاره خواهد داشت که ریشه در همان فرهنگ ضدّیت با تشیّع دارد.

جوان ۲۲ ساله‌ای به نام میرزا ابوطالب یزدی، فرزنـد حاج حسـین مهرعلی، در سال ۱۳۲۲ ه‍. ش. با همسـرش، به قصد تشرّف به حج، از راه خرمشهر به کویت رفته و از آنجا با شتر به سرزمین حجاز و مکه حرکت می‌کنند.

میرزا ابوطالب یزدی پس از طیّ مسافتی طولانی و با پشت سرگذاشـتن رنج‌ها و سختی‌های فراوان، وارد مکّه می‌شود و پس از انجام عمره تمتّع، چنـد روزی را در مکّه می‌مانـد و سـپس برای حـجّ تمتّع محرم شـده، پس از وقـوف در عرفـات و مشـعر و منـا روز ۱۲ ذی‌الحجّه برای ادامه اعمال، به مکّه باز می‌گردد. سـپس در یکی از قهوه‌خانه‌های کوچک مکّه، از غذایی که بعداً احتمال داده شـد از گوشت فاسد تهیّه شده باشد، اسـتفاده کرد و پس از مدّت کوتاهی برای انجام اعمال وارد مسـجدالحرام گردید و مشـغول طواف شـد. لیکن در اثر گرمی هوا و خسـتگی راه و نیز اسـتفاده از غـذای فاسد، حالت اسـتفراغ به او دست داد و برای اینکه قی کردن او، زمین مسـجدالحرام را آلوده نسازد، در دامان احرام خود اسـتفراغ و بلا فاصـله اطراف آن را می‌گیرد و مراقبت می‌کند تا روی زمین نریزد.

عدّه‌ای از حجّاج که برخی از آنها نیز مصری بودند وقتی این حاجی ایرانی را با آن حال

ص: ۱۰۳

مشاهده می‌کنند، با توجّه به پیشینه ذهنی که میان سنّی‌ها شایع کرده بودند شیعیان، حرم مکّه و مدینه را عمداً ملوّث می‌کنند، به وی حمله کرده، کتک سختی به او می‌زننـد که به ناچار دامن احرام از دست او رها می‌شود و قی روی زمینِ حرم می‌ریزد. بـا جنجال آفرینی این افراد، شرطه‌های حرم، این حاجی مظلوم را بلافاصله دستگیر کرده به همراه برخی دیگر از طواف کنندگان، در محکمه حاضر و علیه این حاجی ایرانی شهادت می‌دهند که او قصد داشت تا حرم و کعبه را آلوده کند، قاضی نیز حکم اعدام او را صادر و در محلّ صفا و مروه و در حضور حاجیانی که از سرتاسر جهان اسلام به حج آمده بودند، وی را گردن زدند.

روزنامه لنکستر دیلی‌پست چاپ انگلستان در تاریخ ۷ فوریه ۱۹۴۴ م بـا عنوان «ایران با ابن سعود قطع رابطه می‌کند» در این رابطه چنین نوشت:

وقتی که یک نفر پیش خدمت قهوه‌خانه کوچکی در مکّه، خوراکی را که از گوشت فاسد تهیّه شده بود به مشتری‌های خود داد خیال نمی‌کرد این کار موجب مشکلات مهمّی بین دو مملکت [ایران و عربستان] خواهد گردید ولی حرص و آز او واقعاً چنان دشواری‌هایی را ایجاد کرد.»

سپس می‌افزاید:

«مکّه شهری است که هر مسلمانی میل دارد آنجا را لا اقل یک مرتبه در مدّت عمر زیارت کند ولی جنگ مانع از این شده است که حجّاج از کشورهای دور، برای زیارت بـه آنجا بروند، لیکن در هر حال، مسلمانان متعصّب هر طور که باشد از نقاط مختلف عربستان، عراق و ایران به آنجا رفته و قهوه‌خانه‌های مکّه هم رونقی پیدا می‌کنند، تقریباً دو هفته قبل جمعی از حجاج ایرانی به مکّه رسیده و در یکی از کاروان‌سراها فرود آمده و قبل از انجام مراسم حج و زیارت کعبه، چون به واسطه مسافرت طولانی در صحرا خسته و گرسنه شده بودند، خواستند غذای مطلوبی تناول کنند، پیش‌خدمت طمّاع، خوراکی از گوشت بز که شاید فاسد هم شده بود، به آنها داد و در نتیجه، همان موقع که ایرانی‌ها مشغول انجام مناسک حج بودند، در کعبه حاضر شدند و به واسطه این‌که غذای مسموم تناول کرده بودند، مریض شدند. ناگهان هزاران حاجی که آنجا حضور داشتند

ص: ۱۰۴

از ملاحظه این واقعه بنای داد و قال را گذاشتند و فوراً شرطه‌ها حاضر گردیدند.

این پاسبانان از میان سبع‌ترین عشیره بدویان مکّه که جزو کشور ابن سعود معروف قائد وهابیان می‌باشند، استخدام گردیده و آنها می‌خواستند بیگانگانی را که به مقدّسات مذهبی توهین وارد آورده‌اند، فوراً به قتل برسانند و هیچ عذر و بهانه‌ای نمی‌پذیرفتند؛ زیرا استفراغ در خانه کعبه توهینی نسبت به پیغمبر است که هیچ سابقه نداشته و فقط مرگ، گناه مرتکب را جبران خواهد کرد!

عاقبت تصمیم گرفتند اسرا را به حضور قاضی که از طرف ابن سعود برای جرم‌های ارتکابی حجاج، در محوطه کعبه معین شده است ببرند. قاضی در پرتو حکمت سلیمانی! خود رأی داد ... و این فتوا بدون تأخیر در حضور مردم و در میان هلهله آنان اجرا شد ...»

رسیدن خبر از مصر

در آن زمان به دلیل جنگ‌های داخلی در عربستان و نیز جنگ بین‌الملل، سفارت ایران در حجاز تعطیل و کشور مصر به عنوان حافظ منافع ایران تعیین شده بود. ازاین‌رو، دولت ایران نتوانست به موقع از این خبر مطّلع گردد.

سفارت ایران در مصر، بلافاصله پس از بازگشت حاجیان توسّط آقای سیّدباقر کاظمی که خود در مراسم حج حضور داشته، از این حادثه جانگداز مطّلع شد و گزارش مبسوطی به این شرح تهیّه و به تهران مخابره کرد:

مطابق دستور تلگرافیِ وزارت امور خارجه، چون نظر به مشکلاتی که برای مسافرت حج پیش‌بینی می‌شد دولت از دادن اجازه مسافرت به حجّاج ایرانی خودداری نمود، اینجانب به حجاز مسافرت ننمود، کسی را هم از طرف سفارت برای رسیدگی به وضعیّت حجاج اعزام نداشت و برای عدّه‌ای از حجاج ایرانی که تصوّر می‌رفت به آنجا بروند از دولت مصر تقاضا شد حفظ منافع اتباع ایرانی را در موسم حجّ سال جاری در حجاز قبول نمایند، تلگرافاً و کتباً نیز گزارش این امر به آگهی اولیای امور رسیده است.

سال گذشته با وجود منع مسافرت حجّاج به‌طوری که در گزارش سفارت مصر در جدّه نیز به عرض رسیده، در حدود یک هزار و ششصد نفر حاجی ایرانی به حجاز رفته بودند، امسال نیز مانند سال گذشته، عدّه زیادی از ایرانیان به طور قاچاق از راه کویت یا از

ص: ۱۰۵

ایرانیـانی که برای زیـارت عتبـات آمـده بودنـد، از راه نجف به حجـاز مسافرت نمودنـد، از قرار معلوم عـدّه آنهایی که به قصـد حجّ حرکت کرده بودنـد، در حـدود شـش هزار نفر بـوده که در حـدود دو هزار نفر از آنهـا در نـتیجه نبودن وسائـل مسـافرت، ناچـار از مراجعت شـده و در حـدود چهار هزار نفر آنها با هزار سـختی و بـد بختی، خود را به حجاز رسانیده‌انـد و در حدود ۱۲۰ نفر یا عدّه بیشتری از آنها نیز مانند سال ۱۳۶۰ هجری به موقع به حجاز نرسیده و از درک حجّ محروم ماندند.

امسال علاوه بر این بـدبختی‌ها که نصیب حجّاج شده اتّفاقات ناگوار بسیاری در آنجا رخ داده، که منتهی به قتل یک نفر از حجاج ایرانی گردیده است و چون سفارت مصر که حافظ منافع اتباع ایرانی است، در این باب به این سفارت خبری نداده و حجاج تا کنون نرسیده بودند، سفارت از این موضوع بی‌اطلاع بود تا اینکه جناب آقای سیّدباقر کاظمی که از راه مصر به حجّ مشرّف شده بودند، دیروز (سه شنبه ۲۹ آذرماه ۱۳۲۲) با اوّلین کشتی حجاج مراجعت فرمودنـد. شـرح این اتّفاقات را دادنـد که خلاصه اظهارات ایشان در زیر به آگهی اولیای امور می‌رسد:

در اوایل ایّام حجّ که هنوز حجّاجی که به حجاز رسیده بودند، زیاد نبود، شـنیده شد تلگرافی از عراق رسـیده است دایر بر اینکه در حـدود پنـج هزار حـاجی ایرانی در راه هسـتند چون دولت شاهنشـاهی اجـازه مسـافرت به حجّاج ایرانی نـداده بود، تصوّر نمی‌رفت عدّه‌ای به این زیادی توانسـته باشـند به طور قاچاق از ایران خارج شده باشـند لذا در ابتدا گمان کردیم در شماره اشتباه شده، یا خبر به‌کلّی بی‌اساس است ولی طولی نکشـید که معلوم شـد حدود شـش‌هزار نفر ایرانی که عدّه زیادی از آنها به‌طور قاچاق از مرز ایران خارج شده‌انـد و به کویت رفته‌انـد و عـدّه دیگری که به عنوان زیارت عتبات به عراق آمـده بودنـد و از آنجا قصد حجّ نموده‌اند، به سمت حجاز حرکت کرده‌اند و دو هزار نفر از آنها در نتیجه نبودن وسیله مسافرت ناچار از بازگشت شده و در حدود چهار هزار نفر آنها به حجاز آمدنـد که از این عدّه در حـدود ۱۲۰ نفر یا عـدّه بیشتری به موقع نرسـیده و به درک حج موفق نشدند. نظر به اختلاف رؤیت هلال ذی‌حجّه، امسال نیز مانند غالب سال‌ها راجع به عید اختلاف بود. در ایران، افغانستان و عراق و سوریه و حتّی مصر روز چهارشنبه عید بود و تنها در حجاز روز سه‌شنبه را عید گرفتند. سایرین مطابق افق محلّ و

ص: ۱۰۶

شهادت شهود رؤیت هلال، مانند خودِ اهالی کشور عربی سعودی اوّل ماه را مطابق محلّ قبول کردند ولی ایرانیان و عدّه‌ای از شیعیان عراقی چون هلال را ندیده بودند شهادت شهود سعودی را قبول نداشتند، با اینجانب (آقای کاظمی) و سیّدباقر بلاط (رییس تشریفات دربار عراق) و عبدالهادی چلبی از اعیان شیعیان عراق صحبت نمودند اقدامی شود، اجازه دهند دو موقف باشد؛ یعنی پس از وقوف عرفات که مطابق محلّ روز دوشنبه ۹ ذی‌حجّه بود روز سه‌شنبه را هم به حساب شیعیان ۹ ذی‌حجّه بود مجدّداً در عرفات وقوف کنند. به آنها اظهار نمودیم که این موضوع عملی نیست، سابقه هم دارد، در سالهایی که اختلاف در رؤیت هلال بود هیچ‌وقت دولت عربی اجازه تعدّد موقف را نداده، بلکه این امر را موجب ایجاد اختلاف و شقاق بین مسلمین می‌داند و آن را شرعاً جایز ندانسته، بلکه تقاضا کنندگان این امر را مخالف وحدت مسلمین تشخیص داده سخت مجازات خواهند نمود و چون خودِ آنها نیز وقوف عرفات را رکن حج می‌دانند سعی دارند وقوف آنها صحیح باشد و به طوری که خود ملک ابن سعود اظهار می‌داشت اشخاص تیزبینی را مأمور رؤیت هلال می‌کنند و در شهرهای مختلف نجد در روز معیّن عدّه زیادی مترصّد رؤیت هلال هستند و تلگرافاتی از اطراف راجع به این موضوع می‌رسد و قاضی شرع در شهادت شهود دقّت کافی به عمل می‌آورد؛ لذا با این سوابق، عدم قبول فتوای حاکم شرع را مانند توهین خیلی شدیدی تلقّی خواهند نمود و اصرار در این موضوع علاوه بر اینکه مفید فایده‌ای نیست، ممکن است برای حجاج شیعه خطراتی داشته باشد. خوشبختانه حضرت «آقای سیّدابوالحسن اصفهانی» هم آقای «سیّدابراهیم شُبّر» را از طرف خود به حجاز اعزام فرموده بودند که در این قبیل اختلافات، نظر حضرت آیةاللَّه را به شیعیان ابلاغ نماید.

ایشان را ملاقات نموده در این باب سخن به میان آوردم. اظهار نمود که حضرت آیةاللَّه اصفهانی به ایشان دستور داده‌اند در این قبیل اختلافات اگر در نتیجه این اختلاف معلوم شود که تعدّد موقف ممکن است زیان یا خطری برای حجّاج شیعه ایجاد نماید مطابق موقف محل عمل کنند و چون نظر حضرت آیةاللَّه هم همین بود قرار شد آقای سیّدابراهیم شبّر امر ایشان را به حجّاج ابلاغ کنند.

اینجانب و آقایان دیگر نیز هر یک به نوبه خود این موضوع را به حجّاج حالی

ص: ۱۰۷

نمودیم و قرار شد امسال این موضوع را ابداً مطرح نکنند که اختلاف بین سنّی و شیعه رخ ندهد و خطری متوجّه حجّاج ایرانی نگردد. ولی بعداً آگاهی یافتیم که عدّه‌ای از ایرانیان به زبان فارسی عریضه‌ای به ملك ابن سعود نوشته تقاضا کرده‌اند که به آنها اجازه دهند روز چهارشنبه را هم که به حساب ایران ۹ ذی‌حجّه و به حساب حجاز عیدقربان بود برای وقوف به عرفات بروند.

ملك از این تقاضا سخت متغیّر شده و به رییس شهربانی دستور داده بود، نویسندگان عریضه را گرفته حبس نموده سخت مجازات کند و به قراری که رییس شهربانی می‌گفت این موضوع را به طور مناسبی حل کرده بود.

اینجانب چون در میهمانخانه بانک مصر منزل داشتم با حجاج مصری مطابق محلّ به منا و عرفات رفته، مناسک حجّ را انجام دادم ولی معلوم شد که با تمام این مقدّمات عدّه خیلی زیادی از حجاج ایرانی و شیعیان عراقی روز چهارشنبه را نیز که می‌بایستی همه به منا مراجعت کرده باشند به عرفات رفته‌اند و رییس اداره شهربانی حجاز اظهار می‌داشت که بعد از ظهر روز مزبور، ملك با کمال تنفر و خشم به وسیله تلفن به او آگاهی داده بود که اطلاع پیدا کرده است عدّه‌ای از حجاج ایرانی به عرفات رفته‌اند و دستور داده که فوراً به هر وسیله که شده آنها را بازگرداند و نامبرده با عدّه زیادی سرباز به آنجا رفته مشاهده نموده بود که مانند روز وقوف عده خیلی زیادی در آنجا هستند، با زحمت زیاد آنها را راه انداخته بود ولی آنها بدان اکتفا ننموده به مشعرالحرام نیز رفتند، از آنجا هم با سختی فوق‌العاده آنها را به منا فرستاد و به قراری که خودش مدعی بود، به ملك گفته بود این عدّه مخالفت با اجماع ننموده‌اند و برای وقوف مجدّد به عرفات نرفته‌اند بلکه نظر به نداشتن وسیله مجبوراً در عرفات مانده‌اند! در هر صورت این حرکت خیلی در ملك ابن سعود و رجال متعصب کشور عربی سعودی اثر بدی باقی گذاشته بود و آن را به شکل توهین شدیدی تلقی نموده، کینه آنها را در دل گرفته به فکر انتقام بودند.

بعد از مراجعت حجاج از منا و پایان مناسک حج شنیده شد یک نفر از حجاج ایرانی را به عنوان اینکه حرم مطهّر مکّه معظّمه را ملوّث نموده، گرفته و بین صفا و مروه در مقابل اداره شهربانی کَت بسته حاضر و پس از قرائت حکمی او را با شمشیر سربریده‌اند، امیرالحج مصر نیز مرا دیده، راجع به این موضوع بازجویی نموده می‌پرسید

ص: ۱۰۸

این شخص از کدام دسته از شیعیان است؟

رفع اشتباه ایشان را نموده، تأکید کردم که هیچ عاقلی نباید به سخن عدّه‌ای جاهل و متعصّب گوش بدهد و این اتّهامات باطل را باور کند؛ زیرا معقول نیست یک نفر مسلمان که روزی پنج دفعه به این خانه متوجّه شده نماز می‌گزارد و هزارها فرسنگ راه طی کرده و جان خود را در این وقت سخت به خطر انداخته، برای ادای فریضه مذهبی که بر تمام مسلمانان واجب است به حجّ آمده چنین کاری نماید.

پس از انتشار خبر بلافاصله در بین سنّی‌ها عموماً و مصری‌ها خصوصاً بر علیه ایرانیان هیجان شدیدی برپا و در چندین جا بین سنی‌ها و شیعه‌ها زد و خوردهایی رخ داد و ممکن بود کار بالا کشیده بلوایی برپا شود و خون صدها مردم بی‌گناه ریخته شود.

سراغ وزیر مختار مصر را، که حافظ منافع اتباع ایران است گرفتم. گفتند به جدّه رفته است. کنسول را خواستم ملاقات کنم ممکن نشد. معلوم می‌شود در مکّه بوده و رو نشان نمی‌داد یا حقیقتاً نبوده، بالأخره صبری ابوعلم پاشا وزیر دادگستری مصر را که در مهمانخانه بانک مصر منزل داشت و با او سابقه آشنایی پیدا کرده- شب قبل راجع به اتّحاد اسلام و رفع اختلافات موجوده بین مذاهب مختلف مسلمین صحبت هایی می‌کردیم- ملاقات کرده گفتم مگر نشنیده‌اید یک نفر مسلمان را به چه تهمتی کشته‌اند؟ و مگر نمی‌دانید که بین سنّی‌ها و شیعه‌ها زد و خوردهایی رخ داده و ممکن است در نتیجه این تهمت باطل و بی‌اساس خون عدّه زیادی از مسلمین ریخته شود. چاره‌ای باید کرد.

گفت من که سمتی ندارم چه می‌توانم بکنم؟ من هم یک نفر حاجی مثل شما و دیگران هستم و سمت رسمی ندارم ولی وظیفه مسلمانی من و شما این است که از این بلوا و خونریزی، هر یک به سهم خود جلوگیری کنیم. به علاوه بین مصر و ایران روابط برادری و دوستی موجود است و ایجاب می‌نماید ایرانیان و مصریان دست به هم داده از وقوف یک چنین بلوایی جلوگیری کنند. از این گذشته دولت مصر حافظ منافع اتباع ایران را قبول کرده وزیر مختار به جدّه رفته، کنسول هم معلوم نیست کجاست؟ شما که یک نفر وزیر مصری هستید باید اقدامی کنید.

به اتّفاق وزیر دادگستری مصر به اداره شهربانی رفته، رییس شهربانی را ملاقات نمودیم. اظهار داشت وضعیت خلی بد است. گفتم شخصی به ناحقّ کشته شده. به جای

ص: ۱۰۹

خود، فعلًا باید از اتفاقات سوء دیگری جلوگیری کرد. نخست باید به مطوّفین شیعه دستور اکید بدهید که نگذارند حجّاج شیعه از خانه‌های خود بیرون آیند تا برای حفظ حیات آنها اقدامی به عمل آید. دیگر اینکه عدّه زیادی پاسبان و افسر فهمیده به حرم و سایر جاهایی که محلّ اجتماع حجّاج است بفرستید که از نزاع و اختلاف حجّاج جلوگیری کنند. از ملك هم باید اجازه گرفت که حجّاج ایرانی پیش از سایر حجّاج به مدینه مسافرت نمایند. رییس شهربانی مطابق تقاضای ما این اقدامات را پسندید.
اینجانب و عدّه‌ای دیگر از حجاج عراقی نیز این موضوع را به آگاهی سایر حجّاج شیعه رسانیدیم. از قرار معلوم حاجی بدبختی که بی‌گناه و در نتیجه جهل و تعصب، مقتول شده از اهالی یزد بوده که با عیال خود به حج مشرف شده بوده است و در حال طواف در نتیجه گرمی هوا و کسالت حالت استفراغ به او دست می‌دهد و برای اینکه قی او زمین را آلوده نکند در دامن احرام خود استفراغ می‌کند. عدّه‌ای از حجاج احمق و متعصّب که غالباً مصری بوده‌اند او را در این حال مشاهده می‌نمایند و چون این امر بی‌اساس بین سنّی‌ها شایع است که شیعیان، حرم مکّه و مدینه را متعمّداً ملوّث می‌کنند؛ به او حمله نموده، کتك سختی به او می‌زنند و دامن احرام از دست بی‌چاره رها شده، قی روی زمین حرم می‌ریزد. همان عدّه و عدّه‌ای دیگر بر علیه او شهادت داده، به تهمت اینکه متعمّداً در حرم مکّه تَغَوُّط نموده او را محکوم به قتل می‌کنند و به‌طوری که شرح آن در بالا گفته شد، او را به قتل می‌رسانند. و چون با این وضعیت ماندن در مکّه در این محیط بدین [شکل] مورد نداشت، از رییس شهربانی خواستم فوراً وسائل حرکت مرا به جدّه فراهم نماید. فردای روز مزبور به جدّه آمده با اوّلین کشتی که از جدّه حرکت کرد، به مصر آمدم و مسافرتم از حجازبه طور تعرض صورت گرفت و با شیخ یوسف یاسین منشی مخصوص ملك و فرماندار جدّه و سایر مأمورین دولت عربی سعودی خداحافظی ننمودم. وزیر مختار مصر به‌کلّی از این موضوع بی‌اطلاع بود و اقدامی در این باب ننموده بود. به طوری که ملاحظه می‌فرمایند روش دولت عربی سعودی راجع به این شخص، مخالف با تمام قوانین و مقرّرات انسانیّت بود. که یك نفر حاجی را به این نحو محاکمه مختصر، محکوم و بدین طرز شنیع مقتول سازد.
سفارت شاهنشاهی ایران در قاهره

ص: ۱۱۰

دولت سعودی به دنبال شهادت این شیعه مظلوم اطلاعیّه‌ای تحت عنوان «جنایت بزرگ» صادر کرده، آن را در روزنامه امّ‌القری مورّخ ۱۷ دسامبر ۱۹۴۳ (۲۵/ ۹/ ۱۳۲۲) منتشر ساخت. ترجمه متن این اطلاعیه چنین است:

«روز ۱۲ ذی‌حجّه ۱۳۶۲ (ه. ق.) مأمورین شهربانی در بیت‌الاحرام، شخصی را به نام ابوطالب فرزند حسین ایرانی از منتسبین به شیعه ایران را دستگیر نمودند در حالی که مشغول ارتکاب پست‌ترین و پلیدترین جنایات بود و مقداری از قاذورات را برداشته، به منظور آزار واذیت به طواف کنندگان و توهین به این مکان مقدّس در اطراف کعبه مشرفه می‌ریخت، پس از بازجویی در این باب و ثبوت صدور این جرم قبیح از او، حکم شرعی دایر به قتل او صادر و روز شنبه ۱۴ ذی‌حجّه ۱۳۶۲ به قتل رسید.»

سفارت ایران در قاهره فوراً یادداشت اعتراض آمیز و شدید اللحنی به وزارت خارجه سعودی نوشته و به وسیله مصری‌ها که حافظ منافع ایران بودند از آنان توضیح می‌خواهد و با توجّه به اینکه امیرفیصل وزیر خارجه وقت سعودی از مصر دیدار می‌کرده، به صورت شفاهی نیز اعتراض خود را به وی منتقل می‌نمایند:

متن نامه سفارت ایران در قاهره به این شرح است:

«سفارت شاهنشاهی ایران احتراماً به آگاهی وزارت خارجه عربی سعودی در مکّه معظّمه می‌رساند که طبق اطلاع واصله امسال یکی از حجّاج ایرانی از اهالی یزد که همراهی عیال خود برای حجّ به حجاز آمده بود در حال طواف در اثر خستگی و گرمای هوا مریض و مبتلا به استفراغ شده بود، در بیت‌اللَّه الحرام که خداوند آن را پناهگاه و دارالامان مردم قرار داده مورد حمله مردم واقع شده او را کتک زده توهین نمودند و بعداً به تهمت ملوّث کردن حرم مطهّر او را دستگیر نموده و پس از محاکمه مختصری به شهادت افراد غیرمسؤول او را به سخت‌ترین مجازات محکوم و در مقابل جمعیت مردم سر او را بریدند! سفارت شاهنشاهی ایران نسبت به این عمل غیرقانونی و مخالف شرع و انسانیّت که نسبت به یک نفر از حجّاج ایرانی از اتباع دولت مسلمان و دوست که از فرسنگ‌ها راه به قصد ادای فریضه مذهبی و زیارت کعبه معظّمه آمده بودند شدیداً اعتراض نموده و در انتظار وصول جزئیات واقعه پاسخ آن وزارت همه گونه حقوق دولت شاهنشاهی را نسبت به این پیش آمد اسفناک و تمام نتایج آن محفوظ می‌دارد.»

ص: ۱۱۱

وزارت خارجه سعودی مستقر در مکّه مکرّمه نه تنها از کرده خود پشیمان نمی‌شود بلکه در تاریخ سوّم محرم الحرام ۱۳۶۳ ه. ق. در نـامه‌ای بسـیار تنـد و وقیحانه به توجیه این عمل غیر شـرعی و انسانی پرداخته، اتّهام واهی ملوّث نمودن کعبه و مسـجدالحرام را را به ایرانیان نسبت می‌دهد. متن این نامه چنین است:

«تتشـرّف وزارهٔ الخارجیّهٔ العربیّهٔ السـعودیّهٔ بإبلاغ المفوّضـیهٔ الامبراطوریّهٔ الإیرانیّهٔ أسـفها الشدید لتلقّیها مذکّرهٔ المفوضـیّهٔ رقم ۷۷، ح ۱۶۲، تاریخ ۳۰/ ۹/ ۱۳۲۲ الموافق ۲۲/ ۱۲/ ۱۹۴۳، فإنّ المفوّضـیّهٔ الإیرانیـهٔ رتّبت شـکل الجرم الـذی ارتکبه أحد الحجّاج الإیرانیین حسب ما أرادت واعتبرت ذلک مخالفاً للشـرع والإنسانیّهٔ والقانون ولو استفسـرت المفوّضیّهٔ الإیرانیّهٔ عن الأمر وعرفت حقیقته لم یکن منها هذا التسرّع فی إرسال هذه المذکّرهٔ.

إنّ الحکومـهٔ العربیّـهٔ السـعودیّهٔ لیس لها أیّ غایـهٔ أو غرض فی معاقبهٔ أیّ إنسان من غیر حدوث جرم بیّن منه، فکیف یتصوّر العقل أن تقـدم علی إنفـاذ حکم فی أحـد الحجّـاج بـدون أن تکون هناک دلائل قاطعـهٔ بشأنه. إنّ مثل هـذا لم یقع ولن یقع من حکومـهٔ تعمل بشرع‌اللَّه وتنشر لواء الأمن والعدل والسلام بین جمیع من یستظلّون بظلّ حکمها أو یفدون إلی بلادها المقدّسهٔ.

إنّ الحکومهٔ العربیّهٔ السعودیّهٔ قد قامت فی هذا العام أکثر من أیّ عام آخر بمعاونهٔ الحجّاج الإیرانیّین معاونهٔ کانت فوق الطاقهٔ وأضرت بتموین البلاـد الـداخلی وذلـک لمـا أقـدم الحجّاج الإیرانیّون علی رکوب سـیّارات لم تکن صالحـهٔ لنقلهم من خارج المملکـهٔ ثمّ لمّا دخلوا إلی داخل المملکهٔ وضاق الوقت علیهم وتعطّلت سـیّاراتهم فی الصـحراء فالحکومهٔ العربیّهٔ السعودیّهٔ أوقفت سیّارات تموینها فی الـداخل وحوّلت تلک السـیّارات لنقل الحجّاج الإیرانیّین وأنقذت حیاتهم من الموت المحقّق، فالحکومهٔ التی تعمل مثل هذا العمل لا یمکن أن یُوَجّه إلیها تهمهٔ إنفاذ حکم مخالف للشرع والإنسانیّهٔ لأنّ هذا یستحیل أن یقع فی بلادها.

ص: ۱۱۲

لقد كان بيت‌اللّه الحرام قبل وصول بعض الحجّاج الإيرانيّين إلى مكّة طاهراً ومصوناً من كلّ ما يجب صيانته منه، إلى أن وصل بعض الحجّاج الإيرانيين إلى مكّة ودخلوا بيت‌اللّه الحرام فأخذ المسلمون فى بيت‌اللّه الحرام مع خدم الحرم يشاهدون أقذاراً قذرة فى أنحاء الحرم حول مقام إبراهيم وفى المطاف وكلّ حجّاج المسلمين ينسبون ذلك إلى الإيرانيين وكانت الحكومة أصدرت أمراً بمراقبة الحرم مراقبةً شديدةً فألقى القبض أثناء ذلك على الشخص المذكور فى مذكّرة المفوضيّة الإيرانيّة متلبساً بالجريمة وهو يحمل القاذورات من بيوت الخلاء داخل إحرامه ويلقيها فى المطاف حول بيت‌اللّه الحرام الذى يقدّسه مئات الملايين من المسلمين. فبعد أن ثبت للحكومة هذه الجريمة بالدلائل الشرعيّه وبإقرار من الشخص المذكور لم يكن لديها بدّ من إنفاذ أحكام القرآن الصريحة فى مثله، فقد قال تعالى: ... وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيم (۱) فعذاب الدنيا قتله وعذاب الآخرة لمثله عنداللّه فى جهنّم بنصّ كتاب‌اللّه وأىّ جريمة أشنع وأنكر من رجل يخرج من بيته ويقطع الفيافى والقفار لينجّس بيت اللّه الحرام بهذه الأقذار التى أمراللّه بتطهير البيت منها ومن كلّ كفر وشرك، حيث قال تعالى: وَطَهِّرْ بَيْتِى لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۲) على أنّ الإيرانيّين قد اتّخذوا لهم فى بيت‌اللّه الحرام فى هذا العام خطّة تخرج بهم عن جماعة المسلمين حتّى اذا وحدوا فى الحرم و اقيمت الصلاة امتنعوا عن الصلاة مع جماعة المسلمين وكان موقفهم فى بيت‌اللّه الحرام مريباً للغاية ممّا أوجب سخط المسلمين عامّة عليهم. ولولا التيقظ الشديد الذى قامت به الحكومة داخل الحرم وخارجه لصيانة الحجّاج الإيرانيين لوقع عليهم من المسلمين إهانات عظيمة واعتداءات شديدة تخلّ بالأمن والطمأنينة بالنظر للهياج الذى وقع لدى كافّة المسلمين من أعمالهم المنكرة فى بيت‌اللّه الحرام. وهنا نلفت نظر الحكومة الإيرانيّة إلى ما قامت به حكومتنا دلالة على حسن نيّتها وبُعد نظرها بأنّها قد لفتت نظر الحكومة الإيرانيّة بواسطة مفوضيّتها

۱- حج: ۲۵

۲- حج: ۲۶

ص: ۱۱۳

بغداد، بتاریخ ۴ شعبان ۱۳۶۱، حیث أبلغتها لزوم الإهتمام بالسیّارات التی سیقدم بها حجّاجها وأنّ الحکومهٔ العربیّهٔ السعودیّهٔ لا تعدّ نفسها مسؤولهٔ إذا وقعت أخطار لحجّاجها بسبب ذلک، إذ لا یمکنها معونتهم ومع هذا فقد أهملت الحکومهٔ الإیرانیّهٔ ذلک وحصل ما ذکر أعلاه من إنقاذ رعایاها من الموت الزوام کما أنّه لفت نظر الوزیر الإیرانی ببغداد علی لزوم التنبیه الشدید علی الحجاج الإیرانیین بأن لا یأتوا بما یخالف الشرع الشریف فی بیت‌اللّه الحرام حتّی لا یکونوا عرضهٔ لسخط المسلمین ویحصل ما لا تحمد عقباه.

والمفوّضیهٔ الإیرانیهٔ ببغداد قد شکرت مفوض الحکومهٔ العربیهٔ السعودیّهٔ علی هذه التبلیغات ووعدت بالقیام بما یلزم ومع الأسف الشدید فإنّ الأمر وقع علی خلاف ما وعدت به والحوادث التی جاءت قد أیّدت ماکان متوقعّاً کما أنّ کلّ منصف یمکنه أن یحکم علی أیّ جههٔ تقع المسؤولیهٔ والتقصیر ومع هذا کلّه فإنّ الحکومهٔ العربیّهٔ السعودیّهٔ عملت کلّ ما یمکنها لمساعدهٔ الحجّاج الإیرانیین وصیانتهم والمحافظهٔ علیهم ولولااللّه ثمّ ما اتّخذته الحکومهٔ من احتیاطات لقتل کثیر من الحجّاج الإیرانیین بسبب سلوکهم الشائن فی بیت‌اللّه الحرام.

وقد جعل الإسلام لولی الأمر النظر فی الجرائم المخالفهٔ لکتاب‌اللّه لاتّخاذ الجزاء الرادع، حیث قال:

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِینَ یُحَارِبُونَ‌اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَیَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَسَاداً أَنْ یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ یُنفَوْا مِنْ الْأَرْ ...

(۱) وأیّ فساد أعظم من تدنیس بیت‌اللّه الحرام بهذه الخبائث المنکرهٔ. ولذلک لا ـ تری الحکومهٔ العربیّهٔ السعودیّهٔ محلًا لاحتجاج المفوّضیّهٔ الإیرانیّهٔ لأنّه لم یطبّق علی المجرم إلّاحکم‌اللّه طبقاً لما جاء فی کتاب‌اللّه...

«وزارت امور خارجه عربستان سعودی، تأسّف شدید خود را در مورد یادداشت اعتراض‌آمیز شماره ۷۷، ح ۱۶۲ مورّخه ۳۰/ ۹/ ۱۳۲۲ ه. ش. برابر با ۲۲/ ۱۲/ ۱۹۴۳ میلادی، که از سفارتخانه شاهنشاهی ایران دریافت داشته است، به آن سفارتخانه ابلاغ می‌دارد؛ سفارتخانه ایران در این یادداشت اعتراض‌آمیز نوع جرم به عمل آمده به وسیله یکی از حجّاج ایرانی را به دلخواه خویش تغییر

۱- مائده: ۳۳

ص: ۱۱۴

داده و مجازات او را مخالف با شرع و مسأله‌ای ضدّ انسانی و غیر قانونی شمرده است، در صورتی که اگر آن سفارتخانه در این باره توضیح خواسته بود، در جریان واقعیّات حادثه قرار می‌گرفت و در ارسال این یادداشت، چنین شتاب زده عمل نمی‌کرد.

دولت عربستان سعودی، هیچگاه در صدد مجازات انسان بی‌گناهی برنیامده و چنین هدفی را دنبال نمی‌کند، حال چگونه است که بدون وجود دلایل قاطع، قانونی را درباره یکی از حجّاج ایرانی به اجرا درآورد! چنین چیزی نه در گذشته رخ داده و نه در آینده پیش خواهد آمد، آن هم از سوی دولتی که در عمل به شریعت پای بند بوده و پرچم امنیت و عدالت و همزیستی مسالمت‌آمیز را در میان همه کسانی که در سایه حکومتش به سر می‌برند و یا از دیگر کشورها به این سرزمین مقدّس گام می‌نهند، برافراشته است.

دولت عربستان سعودی، امسال بیش از دیگر سالها و حتّی فراتر از ظرفیت و توان خویش به کمک و یاری حجّاج ایرانی شتافته، تا آنجا که در بخش خدمات شهری خود، متضرّر گردیده است؛ چرا که حجّاج ایرانی از وسائل نقلیه فرسوده و فاقد صلاحیت برای سفر به خارج کشور استفاده می‌کنند و در نتیجه در موعد مقرّر به این کشور نمی‌رسند و در تنگنا قرار می‌گیرند و ماشین‌هایشان در بیابان می‌مانند و از این رو دولت عربستان خدمات بین شهری خود را متوقف کرده و ماشین‌های مربوط به آن خدمات را، برای انتقال حجّاج از (بیابان‌ها) بسیج می‌کند تا آنان را از مرگ حتمی نجات دهد.

با وجود چنین برنامه‌ای، نمی‌توان این دولت را به اجرای قانون خلاف شرع و انسانیّت متّهم کرد؛ زیرا محال است که چنین حادثه‌ای در این کشور رخ دهد.

آری، مسجد الحرام، پیش از رسیدن حجّاج ایرانی به مکّه، از آلایش به آنچه می‌بایست محفوظ بماند، پاک و طاهر بود، لیکن وقتی بعضی از ایرانیان به مکّه آمدند و به مسجدالحرام قدم نهادند، مسلمانان و خادمان حرم، در گوشه و کنار حرم، در اطراف مقام ابراهیم و در مطاف، پلیدی‌ها و آلودگی‌هایی دیدند و آنها را به ایرانیها نسبت دادند، از این تاریخ بود که دولت سعودی طیّ حکمی برنامه مراقبت از حرم را شدّت بخشید و در جریان آن، شخصی که نام آن در یادداشت اعتراض سفارتخانه ایران آمده، دستگیر شد. گرفتاری وی در حالی

ص: ۱۱۵

بود که مقداری پلیدی از توالت، داخل جامه‌های احرامش پنهان کرده و آنها را در سطح مطاف- اطراف بیت اللّه الحرام- که از نظر میلیون‌ها مسلمان، از قداست برخوردار است، می‌ریخت. پس از آنکه جرم او با دلائل شرعی و با استناد به اقرار فرد یاد شده، مشخّص شد، چاره‌ای برای دولت سعودی، جز اجرای حکم صریح قرآن باقی نماند؛ خداوند تعالی فرموده است: «هرکس بخواهد از راه حقّ منحرف گردیده، دست به ستم زند، ما از عذابی دردناک به او می‌چشانیم.»

بنابر این کشته شدن، عذاب دنیوی اوست و جهنّم عذاب اخروی وی می‌باشد و کدام جرمی زشت‌تر و نارواتر از آنکه مردی از خانه خویش بیرون رود و بیابانها و کویرها را بپیماید تا خانه خدا را به پلیدی‌هایی که خداوند دستور تطهیر و پاکیزگی آن را از آنها و از هر کفر و شرکی داده است، بیالاید؛ حق تعالی فرموده است: «و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و رکوع و سجودگزاران پاکیزه سازید.»

گذشته از آن، ایرانیان در این سال برنامه‌ای را برگزیدند که آنها را از جمع مسلمانان جدا و متفرّق می‌کرد وقتی آنان در حرم حضور می‌یافتند و نماز جماعت به پا می‌شد، از گزاردن نماز به جماعت سرباز می‌زدند. حرکت آنان در مسجدالحرام به حدّی مشکوک و تردید برانگیز بود که خشم همه مسلمانان را برانگیخت و چنانچه هشیاری مأموران دولتی نبود، آنان با اهانتهای زیاد و برخوردهای سخت مسلمانان روبرو می‌شدند و با توجّه به خشم و خروش عموم مسلمین، از رفتار ناشایست آنان در مسجد الحرام، امنیّت و آرامش حرم به خطر می‌افتاد.

در اینجا توجّه دولت ایران را به اقداماتی که نشانه حسن نیّت و دورنگری دولت ما است، جلب می‌کنیم:

- دولت به واسطه مأموران سفارتخانه خود در بغداد، در تاریخ ۴ شعبان ۱۳۶۱ به دولت ایران ابلاغ کرد که لازم است ماشین‌های حامل حجّاج ایرانی مورد توجّه و اهتمام واقع شود و چنانچه در این رابطه خطری برای آنان پیش آید، دولت عربستان سعودی خود را مسؤول نمی‌شناسد؛ زیرا نمی‌تواند به آنان کمکی بنماید. با اینهمه، دولت ایران به این مسأله بی‌توجّهی نشان داد و آنچه که پیشتر یاد شد، اتّفاق افتاد که نجات آنان از مرگ حتمی بود.

ص: ۱۱۶

- چنانچه به سفیر ایران در بغداد خاطرنشان شد که لازم است به حجّاج ایرانی هشدار دهد که از انجام آنچه مخالف شریعت شریف اسلامی است خودداری کنند تا خود را در معرض خشم مسلمانان، که عواقب ناگواری برایشان خواهد داشت، قرار ندهند. و سفارتخانه ایران در بغداد به خاطر ابلاغ این پیام از سفیر دولت عربستان سعودی تشکّر کرد و قول داد که اقدامات لازم به عمل آید، ولی با کمال تأسف این حادثه بر خلاف آنچه وعده داده بود، پیش آمد و حوادث پیش آمده پیش بینی‌های قابل انتظار را تأیید کرد؛ به طوری که برای هر انسان باانصافی امکان‌پذیر است که بتواند قضاوت کند که تقصیر و مسؤولیت این حادثه متوجّه کدام طرف است.

دولت عربستان سعودی برای کمک و محافظت از حجّاج ایرانی، از تمام توان خویش بهره گرفت و اگر تدابیر لازم در این زمینه به عمل نیامده بود، بسیاری از آنان، قربانی رفتار ناشایست خویش، در مسجدالحرام می‌شدند.

اسلام برای ولیّ امر، در مورد اجرای کیفر و مجازات، حقّ نظر قرار داده، آنجا که فرموده است: «کیفر آنان که با خدا و پیامبرش در ستیز هستند و دست به فساد و تباهی در زمین می‌زنند، آن است که اعدام شوند یا به چوبه دار روند و یا (چهار انگشت از) دست (راست) و پای (چپ) آنها، به عکس یکدیگر، بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند.» و کدامین فساد بزرگتر از ملوّث کردن خانه محترم الهی به این پلیدی؟!

بنابر این، دولت عربستان سعودی اعتراض سفارتخانه ایران را بی‌مورد می‌داند؛ چرا که در حقّ مجرم جز اجرای حکم خداوند به گونه‌ای که در قرآن آمده است، سزاوار نیست.

وزیرامورخارجه وقت‌ایران در پاسخ به نامه تند و غیر منطقی و خلاف واقع وزارت خارجه دولت سعودی، نامه‌ای به سفارت ایران در مصر ارسال کرده، از آنان می‌خواهد تا در پاسخ به نامه دولت سعودی این متن را ارسال نمایند. متن نامه به شرح ذیل است:

سفارت کبرای شاهنشاهی

«دولت ایران عمل منتسب به طالب نام ایرانی را به دلائل زیر جرم و قابل مؤاخذه نمی‌داند، علاوه بر اینکه حجّاج ایرانی و عراقی شهادت داده‌اند که در اثر کسالت

ص: ۱۱۷

و گرمی هوا هنگام طواف کعبه حالت تهوّع به نامبرده دست داده و برای اینکه خانه کعبه آلوده نشود در دامن خود استفراغ نموده و می‌خواسته است آن را به خارج ببرد. اصولًا هیچ ذی‌شعوری نباید باور کند که کسی که به شوق ادای فریضه دینی با تحمّل خسارت و رنج چنین سفری به بیت‌اللَّه مشرّف می‌شود قصد او ملوّث نمودن خانه کعبه باشد.

بسیار موجب تأسف است که یک دولت اسلامی اینقدر از رسوم بین الملل و قواعد دینی بی‌خبر باشد و صرفاً به استناد اظهارات نا حقّ عدّه‌ای از جهّال متعصّب که در فروعات دینی با مسلمین شیعه اختلاف نظر دارند بدون دقّت لازم و تحقیق در مقام اعدام بی‌گناهی برآیند که بر طبق کلام الهی: فَمَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً، باید در خانه خدا از هرگونه تعرّضی مصون باشد.

جای هیچگونه تردید نیست عملی که از طالب نام ایرانی دیده شده، فقط در اثر کسالت و کاملًا اضطراری بوده و با این حال معلوم نیست چگونه دولت سعودی که در یادداشت خود کراراً به آیات قرآنی استناد می‌جوید، در این مورد بر خلاف کلام الهی: وَلَا [لَیْسَ] عَلَی الْمَرِیضِ حَرَجٌ (۱) و نصّ نبوی: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتی تِسْعَةٌ ... وَ ما یضْطرُّونَ إِلَیهِ»، رفتار نموده و تبعه یک دولت اسلامیِ دوست خود را در موقعی که میهمان و در پناه او بوده، دست بسته گردن زده و به حال همسر بیچاره او رحم و شفقت ننموده است.

عجب‌تر آنکه وزارت امور خارجه سعودی برای پرده‌پوشی این امر فجیع، استدلال به آیاتی از قرآن کریم نموده و آیه شریفه: ... وَمَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ (۲)

و ... إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِینَ یُحَارِبُونَاللَّهَ وَرَسُولَهُ ... (۳)، را مدرک و مجوّز این عمل قرار داده در حالتی که در هیچیک از تفاسیر معتبره، اشعاری به آن نیست که عمل ناشی از شخص مقتول منطبق با مدلول این دو آیه باشد.

مطلب دیگر یادداشتِ دولت سعودی که موجب تعجّب گردیده و سوء نیّت مأمورین وابسته را مسلّم می‌دارد، این اظهار آنها است که قبل از ورود ایرانیان، خانه کعبه تمیز بوده و بعد از آمدن عدّه‌ای ایرانی کثافاتی در آنجا مشاهده شده است.

اگر عدّه قلیلی از ایران در ایام حجّ به خاک حجاز می‌آیند، در تمام سال عدّه بیشتری مرتّباً به زیارت مشاهد مقدّسه عراق می‌روند و هرگز چنین نسبتی به

۱- فتح: ۱۳

۲- حج: ۲۵

۳- مائده: ۳۳

ص: ۱۱۸

آنها داده نشده است.

انتشـار خبر اذیّت و آزار حجّاج ایرانی و کشـتن یکنفر بی گنـاه، در ملّت ایران انزجـار و تنفّر شدیـدی تولیـد نموده و تأثیرات بسـیار ناگواری بخشیده است.

وزارت امور خارجه دولت شاهنشاهی، اتّهامات مذکوره در یادداشت دولت سـعودی را جدّاً تکذیب و نسبت به قتل طالب نام ایرانی و تجاوزات مأمورین دولت سـعودی و اهانتی که به ایرانیان شده، شدیداً اعتراض می‌نماید و یادداشت دولت سـعودی را به هیچ‌وجه قابل قبول نمی‌دانـد و تا وقتی که جان و حیثیت ایرانیان در خاک دولت عربی سـعودی محفوظ نباشد و استرضای خاطر دولت ایران و جبران این رفتار که در مناسـبات بین‌الملل اسـمی برای آن نمی‌توان پیدا کرد به عمل نیاید، دولت ایران خود را مجبور خواهد دید در ادامه مناسبات با دولت عربی سعودی تجدید نظر نماید. وزیر امور خارجه

در همین رابطه سفارت ایران در مصر، متن دیگری نیز به شرح ذیل تهیّه و آن را برای جراید و خبرگزاری‌ها ارسال می کند:

ترجمه ابلاغیّه‌ای که از طرف سفارت به جراید و خبرگزاری‌ها فرستاده شده است:

«دولت ایران تهمت منسوب به طالب نام ایرانی را رد نموده و عمل صادره از او (یعنی اسـتفراغ نمودن در اثر کسالت) را جرم و قابل مؤاخذه نمی‌داند. چه، علاوه بر اینکه عدّه زیادی از حجّاج ایرانی و عراقی و دیگران شـهادت دادند که در نتیجه مرض و گرمی هوا حـالت اسـتفراغ به نـامبرده دست داده و برای جلـوگیری از آلـوده شـدن محـلّ طـواف در احرام خود، اسـتفراغ نموده بود، هیـچ ذی شعوری نمی‌توانـد باور کنـد کسـی که برای ادای فریضه و زیارت خانه خدا تحمّل این همه خسارت و رنج را نموده، قصدش ملوّث نمودن کعبه مطهّره باشد.

بسیار موجب تأسّف است که دولت سعودی صرفاً به استناد اظهارات نا حقّ عدّه‌ای از جهّال متعصّب، بدون دقّت لازم در مقام اعدام بی گنـاهی از اتبـاع یـک دولت مسلمانِ دوست خود، که میهمان و در پناه خـدا بوده برآیـد، به خصوص که شـخص مقتول به زبان محلّ آشنا نبوده و نماینده دولت مصر هم که حافظ منافع اتباع ایران بوده بکلّی از جریان محاکمه بی‌اطلاع مانده بود.

ص: ۱۱۹

مطلب دیگری که موجب تعجّب شده و سوء نیّت مأمورین وابسته دولت سعودی را مسلّم می‌دارد، اظهار آنهاست که بعد از ورود بعضی از حجّاج ایرانی قاذوراتی در حرم مکّه مشاهده شد! نظر به تجلیل و حسّ احترامی که تمام افراد بشر نسبت به این اماکن مقدّسه دارند، نسبتِ چنین جنایتی حتّی به غیر مسلمین نیز عقلًا قابل قبول نیست، چه رسد که این تهمت منسوب به یک ملّت اسلامی است که در خدمت به دین اسلام سابقه درخشان و مقام شامخی دارد و افراد آن بیش از هر ملّت اسلامی، به کتاب خدا متمسّک بوده ومجری احکام آن می‌باشند.

انتشار خبر آزار ایرانیان و کشتن یکی از آنها بدون گناه و اهانت‌های وارده به آنها، در ملّت ایران انزجار شدیدی تولید و افکار عمومی را به شدّت به هیجان آورده است.

دولت ایران با تکذیب قطعی تهمت های وارده در یادداشت دولت عربی سعودی بر اعتراض شدید خود باقی است و یادداشت دولت عربی سعودی را به هیچ‌وجه قابل قبول نمی‌داند. و تا وقتی که جان و حیثیّت ایرانیان در خاک دولت سعودی محفوظ نباشد و استرضای خاطر دولت ایران به عمل نیاید، دولت ایران مجبور است در ادامه مناسبات خود با دولت عربی سعودی تجدید نظر نماید.

به علاوه، سفارت ایران در قاهره راجع به اظهاراتی که مقامات سعودی در شماره روزنامه پروکره اژیپسین، مورّخه ۵/ ۲/ ۱۹۴۴ نموده بودند، توضیحاً اضافه می کند:

۱- جریان محاکمه مختصر که به اقرار خود سعودی‌ها بیش از دو روز طول نکشیده، معلوم نیست روی چه موازین قانونی صورت گرفته است؛ زیرا که متّهم به زبان محل آشنا نبوده و حتّی نماینده دولت مصر هم که حافظ منافع اتباع ایران بوده، از آن بی‌اطلاع مانده بود. چه، به‌طوری که همه می‌دانند محاکمات جزایی در کشورهای متمدّن دنیا علنی است و تا جریانات معیّنی را نپیماید، یک چنین حکم سختی نسبت به هیچ متّهمی اجرا نمی‌شود.

۲- اینکه اظهار شده است اگر فوری حکم اجرا نمی‌شد، منجر به انقلاب و خون‌ریزی زیاد می‌شد، قضیه کاملًا به عکس است؛ زیرا که انقلابی که در شرف وقوع بوده، در نتیجه عصبانیّت شدید حجّاج ایرانی و سایر حجّاج شیعه نسبت

ص: ۱۲۰

به عمل بی‌رویه عمّال دولت عربی سعودی بوده به علاوه قتل یک نفر بی گناه به عنوان اینکه از خون‌ریزی بیشتری جلوگیری می‌نماید، مجوز قانونی ندارد.

به خصوص که وسیله دفاع به نامبرده داده نشده است و این رفتار به‌طور روشن، نشان می‌دهد که احساسات تعصّب‌آمیز جاهلانه تا چه درجه برافکار عمّال حکومت سعودی، که این حکم را اجرا نموده‌اند، حکمفرما است.

وزارت خارجه عربی سعودی در تاریخ ۱۵ ربیع الأوّل ۱۳۶۳ ه. ق. مطابق با ۹ مارس ۱۹۴۴ م در پاسخ به نامه سفارت ایران در مصر، نامه‌ای به شرح ذیل ارسال می‌کند:

«وزارت خارجه عربی سعودی وصول یادداشت شماره ۷۷/ ح/ ۱۸۶ مورّخ ۱۲ بهمن ماه ۱۳۲۲ هجری شمسی، مطابق با ۲/ ۳/ ۱۹۴۴ م راجع به عبده طالب (ابوطالب) حسن ایرانی را مفتخراً به آگهی سفارت شاهنشاهی ایران رسانیده، علاقمند است علاوه بر توضیحاتی که در یادداشت سابق داده، حقایق مذکور در زیر را نیز از نظر سفارت شاهنشاهی بگذراند:

۱- وزارت خارجه عربیِ سعودی، حقیقت جرم صادره از مجرمِ نامبرده را قبلًا توضیح داده است و این امر به شهادت شهود و اقرار خود مجرم به‌طور قطع و یقین ثابت گردیده است.

۲- این اتّفاق اسف‌انگیز، پیش‌آمد سرّی و محرمانه‌ای نبوده است و عدّه زیادی از حجّاج، از آن آگهی یافتند و نزدیک بود بین حجّاج ایرانی و سایر حجّاج فتنه‌هایی برپا شود ولی اقدامات دولت عربی سعودی و بیداری آن در حفظ حیات حجّاج، از وقوع این فتنه‌ها جلوگیری نمود.

۳- دولت شاهنشاهی ایران با در نظر گرفتن روابط دوستانه موجود بین دو کشور، مخصوصاً زحمات امسال دولت عربی سعودی برای نجات حجّاج ایرانی از مرگ حتمی و قطعی در صحراها و بیابان ها و همچنین در نظر گرفتن معاملات سوء حکومت‌های سابق با حجّاج ایرانی و مقایسه آن با رفتار حکومت فعلی نسبت به آنها و توجّه به اینکه اجرای حکم نسبت به مجرم صورت نگرفته مگر پس از ثبوت قطعی جرم نسبت به او و این که مجازات مزبور مطابق حکم شرع و مقرّرات کشور و قوانین شرعیه آن بوده است، خواهد دانست که از

ص: ۱۲۱

طرف دولت عربی سعودی اقدامی به عمل نیامده است که منظور از آن خدشه رسانـدن به روابط دوستانه دو کشور یا لطمه وارد آوردن به حیثیت ملّت ایران باشد، حکم صادره مطابق شرع و مقرّرات کشور و روی اصول معامله متقابل بوده است و اگر یک نفر سعودی در ایران برخلاف قوانین و مقررات کشور اقدامی نمود و مطابق احکام قوانین محلّی محکوم گردید، دولت عربی سعودی حقّ اعتراض را بدان نخواهد داشت.

پایینِ نامه، دارای مهر وزارت خارجه عربی سعودی است.

سفارت ایران پیرو یادداشت شماره ۷۷/ ح/ ۱۸۶ خود مورّخ ۱۶/ ۱۱/ ۱۳۲۲ ه. ش.

مطابق ۲/ ۲/ ۱۹۴۴ م راجع به قتل ابوطالب نام، از حجّاج ایرانی در مکّه مکرّمه، بنا به دستور واصله از وزارت خارجه وقت، طی نامه‌ای خطاب به وزارت خارجه سعودی رسماً اعلام می‌دارد:

چنانچه تا تاریخ ۶ فروردین سال ۱۳۲۳ ه. ش. مطابق ۲۶ مارس ۱۹۴۴ میلادی از طرف دولت عربی سعودی، توضیح لازم و تأکید کافی راجع به تأمین حیات حجّاج ایرانی در خاک عربی سعودی و عدم تکرار نظیر این قضیه به دولت شاهنشاهی نرسد، دولت شاهنشاهی راجع به این امر اتّخاذ تصمیم مقتضی، مبادرت خواهد نمود.

وزارت خارجه سعودی در پاسخ به این نامه چنین نوشت:

سفارت عربی سعودی با تقدیم درودهای شایان، به سفارت کبرای شاهنشاهی ایران، مفتخراً به آگاهی آن سفارت کبری می‌رساند ... که وزارت خارجه عربی سعودی، راجع به ابوطالب فرزند حسین پاسخ خود را داده است و به جز توضیحاتی که قبلًا طی یادداشت خود مورخ ۱۵ ربیع‌الأوّل ۱۳۶۳ شماره ۲۰/ ۱/ ۶۹ داده است، راجع به این موضوع اظهار تازه‌ای ندارد.

سفارت عربی سعودی این فرصت را مغتنم شمرده درودهای شایان و احترامات فائقه خود را تقدیم سفارت کبرای شاهنشاهی ایران می‌نماید.

محلّ مهر سفارت عربی سعودی

ص: ۱۲۲

لازم به تذکّر است آقای سیّدباقر کاظمی در تاریخ ۱۶/ ۱۱/ ۱۳۲۲ ه. ش. به شماره ۴۷۲۹ تلگرافی به وزارت خارجه زده و در آن چنین نوشته بود:

مشاهدات خود را در حجاز به اطلاع سفارت کبرای قاهره رسانیدم و گزارش ۳۰ آذر شماره ۱۶۴ تقدیم شد، چون این حرکت وحشیانه موجب تحقیر شدید ایرانیان و شیعه‌ها و غلیان تعصبات جاهلانه بر ضدّ آنها گردیده، به عقیده بنده واجب است دولت ایران اقدامات ذیل را به عمل آورد:

اولًا: یک ماه بعد که کلیّه ایرانیان مراجعت می‌نمایند، روابط سیاسی و اقتصادی خود را با کشور سعودی قطع کند و به وسائل مختلف، علّت آن را به اطلاع دنیا و خاصّه ممالک اسلامی برساند.

ثانیاً: مادامی که وضعیّت فعلی در حجاز باقی است، مسافرت حجّاج را منع و از عبور قاچاق جدّاً در تمام سرحدّات جلوگیری و از علما و مراجع تقلید نیز فتاوی در این باب صادر و منتشر کنید.

ثالثاً: به وسیله رادیو و جراید ایران و ممالک عربی و طبع رساله‌های مخصوص، حقایق را منتشر و رفع اتهامات نسبت به ایرانیان و شیعه‌ها را بنمایید.

[سیّدباقر] کاظمی

(سیّد باقر کاظمی پدر آقای عزّالدین کاظمی یکی از کارمندان وزارت خارجه وقت بوده است.)

پیشینه این اتّهام ناروا

روش معاویه و خلفا و حاکمان پس از او، این بوده که از طرح فضایل و مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام و ائمّه معصوم علیهم السلام و نیز تبیین عقاید شیعه جلوگیری می‌کردند. لیکن از گسترش و توسعه عقاید باطل و انحرافی، نه تنها نگران نبودند بلکه گاهی نیز آنها را مورد حمایت قرار می‌دادند. همین مسأله، رفته رفته موجب شد تا عموم مردم نسبت به شیعه و اعتقادات آنان و نیز فضایل و ویژگی‌های اهل‌بیت عصمت و طهارت بی‌خبر بمانند و مع‌الأسف تا به امروز نیز این شیوه ادامه یافته است، هم اکنون در عربستان اتّهام‌هایی به شیعیان و مکتب اهل‌بیت وارد می‌کنند که هرگز واقعیّت نداشته، و کذب

ص: ۱۲۳

محض است. در حالی که رفع شبهه کاری بسیار ساده و کاملًا عملی است.

چنـد سال پیش، در موسم حـج، دیداری از رابطهٔ العالم‌الاسـلامی داشـتم. بخش‌های فقه و قرآن را بازدید نموده، با مسؤولان این دو بخش، به گفتگو نشستم، یکی از آنان پس از آن که فهمید شیعه هستم، شبهه دیرینه و ناروای تحریف قرآن را مطرح کرد و گفت: قرآن ایرانیـان تحریف شـده و بـا قرآن اهـل سنّت تفـاوت دارد! به او گفتم: از شـما که به صورت ظاهر فردی تحصـیل کرده و عالم هستید، به شدّت تعجّب می کنم. پرسید:

چطور؟ گفتم جهان امروز، جهان ارتباطات است، در تمامی دوران سال، از صـدا و سـیمای جمهوری اسـلامی ایران صـدای دلنشـین قرائـت قرآن پخش می‌شـود و همه سـاله میلیونهـا جلـد قرآن در ایران به چـاپ می‌رسـد و آزادانه به فروش می‌رسـد و بـا اینکه چند میلیون اهل‌سنّت در ایران سـکونت دارنـد و به لحاظ مـذهبی نیز تعدادی از آنان با شـما رابطه داشـته و حتّی در دانشـکده‌های شـما تحصـیل می کننـد، پس چرا تا کنون یک جلد از این قرآن‌های تحریف شده! و یا نوار قرآن‌های تحریف شده را تهیّه نکرده‌اید تا به عنوان نمونه، به دیدار کنندگان، به عنوان مدرک و دلیل نشان دهید؟ از پاسخ درماند و ما نیز بازگشتیم.

آلوده ساختن مسجد توسّط شیعیان نیز اتّهامی همچون اتهام تحریف قرآن است.

در زمینه حرمت مسـجد و خصوصاً مسـجدالحرام و مسـجدالنبی کافی است مراجعه‌ای به کتب فقهیِ شیعه داشته و دریابند که تمامی فقهـای شـیعه در طـول تاریـخ فتـوا داده‌انـد کـه اگر گـوشه‌ای از مسـجد نجس شـد، تطهیر آن واجـبِ فـوری اسـت، تـا چه رسـد به مسجدالحرام؟!

پس چرا و چگونه، این اتّهـام توسّـط برخی مقامـات رسـمی کشورها در آن زمان مورد قبول واقع شـده است؟ چگونه است که یک ایرانی شـیعه بـا هزاران رنـج و زحمت و بـا هزینه کردن مبـالغ بسیار و به جان خریـدن خطرهای مالی و جانی فراوان؛ به‌خصوص در گذشـته که گاهی حج نزدیک به یکسال طول می کشـید و چه بسیار از حاجیان در میان راه یا در مکّه و مدینه جان باخته و هرگز به کشور خود باز نگشتند و ... این همه زحمت و رنج را تحمّل نموده، به مکّه و مسجدالحرام بروند و نعوذ باللّٰه کعبه و مسجد را آلوده و ملوّث کنند؟ آیا هیچ عقل سلیمی چنین اتّهامی را می‌پذیرد؟!

ص: ۱۲۴

محمود جم سفیر ایران در نامه مورّخ ۱۲/ ۱۱/ ۱۳۲۲ ه. ش. خود، مطابق با ۲/ ۲/ ۱۹۴۴ م نوشته است:

محمّـد صـلاح‌الدین معاون وزارت امورخارجه را ملاقات کردم، وی گفت: به قراری که سـفارت مصـر از جـدّه گزارش داده است، گویا سـیزده نفر متّهم به ملوّث کردن خانه کعبه و حجرالأسود بوده‌اند! و گفته شده این اشخاص بر این باورند که اگر حجرالأسود و خانه کعبه ملوّث شود، درهای بهشت به روی آنها باز می‌گردد! وی پاسـخ می‌دهد: این اظهارات کذب محض و دروغ فضاحت‌آمیز است و روی احساسات ضـدّ ایرانی و ناشـی از تعصّب جاهلانه است. چه، هیچ عقل سـلیمی باور نمی‌کند که یک نفر ایرانی چندین هزارکیلومتر راه را پیموده و همه‌گونه مشقّت کشیده و با تحمّل مصارف زیاد، خانه کعبه را ملوّث نماید؟!

برای اینکه عمق این فـاجعه و جنایت بهتر روشن شود، به نامه یکی از اهالی فیوم مصـر به نام حاج علی عباس ماوردی، که خود سال ها در حجاز به شغل تجارت مشغول بوده و آن را خطاب به سفیر ایران در قاهره نوشته است توجّه کنید:

جناب آقای سفیر کبیر!

در حـالی که این عریضه را به حضور جنـاب عـالی معروض می‌دارم، به جـای اشک خون می‌گریم و دلم از این تهمت باطل که در حق این شـهید مظلوم گفته شـده، و مـا را در مقابل هزارها حاجی، کافر و فاجر قلمـداد کرده و شـرافت دین اسـلام و شـرافت ملّی و اخلاقی و ادبی را از ما سلب نموده و ما را در نظر آنها پست‌تر و پلیدتر از نجس‌های هندوستان کرده، می‌سوزد و کباب می‌گردد!

اینجانب که فعلًا در فیوم مشـغول خرازی فروشی و عطرفروشی هستم، پیش از جنگ ۱۹۱۴ شـش سال تمام بین مکّه و مدینه مشغول تجارت و خرید و فروش بودم و در این موقع که شـریف حسـین، سلطان حجاز بود غالب تجارت بنده با ایران بود و از اوضاع حجاز کاملًا مطّلع هستم، لذا نظر جناب عالی را به این نکته متوجّه می‌سازم که این تهمتِ باطل مکرر نسبت به ایرانیان زده شده و تمام اهل حجاز از خوب و بد و بزرگ و کوچک از آن آگاهی دارند و بدان معترف هسـتند و می‌دانند که عدّه‌ای از حجازیان جلف و پست که نسبت به ایرانیان که آنها را رافضی می‌دانند، دشمنی دارند، عدس پخته را مدّتی در آفتاب می‌گذارند تا

ص: ۱۲۵

بتُرشد و گندیده شود، سپس آن را مانند گوشت کنسرو در روده گاو و گوسفند می‌گذارند و در موقع طواف و مخصوصاً در موقع بوسیدن حجرالأسود، از پشت سرایرانیِ مظلوم آمده، لباس او را با عدس گندیده ملوّث می‌کنند و فریاد بر می‌آورند که ایرانی کعبه را ملوّث می‌کند! در صورتی که حاجی بیچاره کاملًا از موضوع بی‌اطلاع و کاملًا بی‌گناه و بریء از این جنایت می‌باشد.

حکومت آن وقت هم از موضوع آگاهی داشت ولی بدان اهمّیت نمی‌داد، مطوفین حجاج ایرانی و سایر حجّاج شیعه؛ یعنی «سیّدحسین سحره» و «سیّد عباس سحره» و «سیّد حسین سحره» که در جدّه و مکّه خانه دارند و از دیر زمانی مطوّفین ایرانیان بوده‌اند و هستند، از این موضوع آگاهی دارند و می‌دانند که از اجلاف حجازی‌ها کراراً چنین کاری شده است.

جناب آقای سفیرکبیر!

آیا این قبیل کارها پایان ندارد؟ آیا دوباره به دوره شوم بنی‌امیّه بازگشته‌ایم؟

آیا خون این بیچاره بی‌گناه و خون ما جعفری‌ها از این به بعد باید به هدر برود و شرف این طایفه به این اتهاماتِ باطل باید لکّه‌دار بماند؟!

خداوندا! به حال ما رحمت آر و انتقام ما را چنان از ظالمین بستان که طاقت آن را نیاورند ...

در تاریخ مکه سباعی آمده است:

«در شوّال سال ۱۰۸۸ میلادی، در حالی مردم روز را آغاز کردند که کعبه به چیزی شبیه نجاست آلوده شده بود، و به لحاظ ذهنیّت قبلی که معلوم نیست عقل آنان چگونه آن را پذیرفته بود، به سراغ برخی از شیعیان آمده، آنها را به چنین عمل زشت و ناپسندی متّهم نمودند سپس آتش جهل و عصبیّت ترک‌های مجاور مکّه و برخی حجّاج شعله‌ور گردیده، به شیعیان حمله‌ور شدند و با سنگ و شمشیر تعدادی را کشتند.

آقای دحلان به نقل از عصامی- تاریخ‌نویس عرب- می‌نویسد:

آقای عصامی گفته‌است من آن روز خود آنچه را که کعبه به آن آلوده شده بود، از نزدیک مشاهده کردم، سبزیجاتی مخلوط شده با عدس و روغن بود که بوی بدی داشت. (۱)

۱- تاریخ مکّه سباعی، ص ۳۸۴

ص: ۱۲۶

این نظر دقیقاً گفته آن زائر فیومی مصـری را تأییـد نموده، پرده از این توطئه بزرگ برمی‌دارد؛ به خصوص اینکه آقای عصامی خود آنچه را دیده، گزارش کرده است.

آقای سباعی سپس می‌افزاید:

«آنچه تـأسّف مرا افزون می‌کنـد این است که تـا به امروز برخی چنین تصوّری نسـبت به شـیعه دارنـد که بر اساس یک باور دینی تا کعبه را ملوّث نکنند حجّ آنان پذیرفته نیست!»

آنگاه به نکته جالبی اشاره می‌کند تا پرده غفلت را از عقل‌ها بردارد، او می‌نویسد:

«اگر عقل را به حَکَمیت بپذیریم به نادرستیِ این نظریه پی‌می‌بریم؛ زیرا همه ساله در موسم حجّ هزاران شـیعه کنار خانه خدا می‌آیند و اگر چنین عقیـده‌ای صـحیح باشـد، لازم است بارهـا و بارهـا کعبه آلوده گردد و حال آنکه چنین چیزی رخ نـداده است، ولی چه کنیم که وقتی در برابر مخالفان خود قرار می‌گیریم، عقل را به دست فراموشی سپرده آن را کنار می‌گذاریم! (۱) گستردگی توطئه عجیب‌تر این که حادثه‌ای چنین با اهمّیت در کنار کعبه رخ می‌دهـد و بسـیاری از کشورها و دولت‌ها حاضـر به هیچ‌گونه اقدامی در این زمینه نشده و حتّی از انعکاس آن در رسانه‌ها و مطبوعات جلوگیری کردند!

«ساعد» در نامه مورّخ ۲۰/ ۱۲/ ۲۲ خود می‌نویسد:

هشـتم اسـفند به سفارت‌های انگلیس، آمریکا، شوری، مصر و عراق تذکاریه‌ای ارسال و با تشریح قضیه راجع به قتل ابوطالب تقاضا شد از نظر علاقمندی آنها به حسن تفاهم بین دول و ملل، در تأیید تقاضاهای مشروع و استرضای خاطر دولت شاهنشاهی ایران اقدام نماینـد و به سـفارت خودمان در لنـدن نیز تلگراف شـد از دولت انگلسـتان بخواهنـد که به مأمورین مربوطه خود دسـتور لازم صادر نمایند. ساعد

۱- تاریخ مکه سباعی، ص ۳۸۴؛ العصامی، ج ۴، ص ۵۲۹، مطبعه سلفیه مصر؛ خلاصهٔالکلام، ص ۹۷

ص: ۱۲۷

محمود جم در نامه مورّخ ۲۵/ ۱۲/ ۱۳۲۲ ه. ش. خود نوشته است:

... روزنامه‌های مصر تا کنون برحسب دستور دولت، هیچگونه اشاره‌ای به قضیّه حجّ امسال و قتل ابوطالب یزدی ننموده‌اند ...

سفیر ایران در بغداد نیز در این زمینه می‌نویسد:

پیرو گزارش محرمانه ۲۸/ ۱۰/ ۱۳۲۲ شماره ۵۱۲، راجع به موضوع اقدامات دولت سعودی در اعدام یک نفر ایرانیِ یزدیِ شیعه معروض می‌دارد: حجاجی که به عراق بازگشت نموده‌اند اظهار می‌دارند امسال حفظ منافع حجاج ایرانی به نماینده دولت مصر محوّل گردیده بود ولی هیچگونه مساعدتی نسبت به حفظ حقوق حجّاج ایرانی به عمل نیاورده، چنان‌که حاجی ایرانی یزدی راکه مأمورین سعودی با وضع فجیعی به قتل رسانیده‌اند، تقریباً ۱۶ ساعت بازداشت شده بود در ظرف این چندین ساعت امکان داشت که نماینده دولت مصر عواقب وخیم این عمل را به دولت سعودی خاطرنشان کرده و اقداماتی برای نجات ایرانی مزبور بنماید ولی به هیچوجه اقدامی در دفاع از حقوق او ننموده و ایرانی نامبرده که به زبان محلّ آشنا نبوده، نتوانسته است از خود مدافعه نماید و در نتیجه به اتّهام قضایای بی‌اساس، حاجی یزدی را بی‌گناه به قتل رسانیده‌اند.

در هر حال در صورت مقتضی مقرر خواهند فرمود که از دولت مصر نیز توضیحات کافیه خواسته شود تا حقیقت امر کشف گردد ...

و در نامه مورّخ ۲۸/ ۱۰/ ۱۳۲۲ سفیر ایران در عراق آمده است:

حجّاج ایرانی اظهار می‌دارند با اینکه حفظ منافع حجّاج به نماینده مصر واگذار شده بود صرف‌نظر از اینکه نماینده دولت نامبرده هیچگونه اقداماتی در این باب به عمل نیاورده، حجاج شیعه و ایرانی مورد تعرّض مصریان واقع گشته و حتّی چهار نفر شهودی که باعث قتل تاجر شیعه ایرانی گردیده، از اهالی مصر بوده‌اند و به همین مناسبت شیعیان نسبت به مصریان فوق‌العاده خشمناک می‌باشند. وزیر مختار

۲۸/ ۱۰/ ۱۳۲۲

ص: ۱۲۸

در نامه شماره ۷۷/ ح/ ۱۹۶ مورّخ ۱۹/ ۱۱/ ۱۳۲۲ نیز آمده است:

مصری‌ها جدّاً از انتشار هر خبری راجع به قتل ابوطالب یزدی در مکّه جلوگیری می‌کنند حتّی مجله چهره‌نما که به فارسی و در بین ایرانیان منتشر می‌شود، نتوانست مختصری از این پیش آمد بنویسد ...

سفیر کبیر در نامه شماره ۷۷/ ح/ ۲۳۶ مورّخ ۹/ ۱/ ۱۳۲۳ نوشته است:

تعقیب شماره ۷۷/ ح/ ۲۳۵ سفیر کبیر انگلیس به‌طور غیر رسمی و دوستانه اطلاع می‌دهد که وزارت خارجه انگلیس تلگراف کرده است که در قضیّه قتل ابوطالب یزدی حاجی ایرانی، چون موضوع مذهبی است! مأمورین انگلیسی نمی‌توانند مداخله نمایند، راجع به نظریات دولت و شروط ختم قضیّه می‌نویسد: قطعاً دولت ابن سعود حاضر به معذرت خواستن نخواهد شد و اظهار تأسف می‌کند که این موضوع منجر به قطع روابط دولتین نشود ...

آقای سپهری اردکانی مؤلّف کتاب «تاریخ اردکان»، که با همسر مرحوم ابوطالب یزدی در سال ۱۳۷۲ ه. ش. همسفر و در یک کاروان بوده، ماجرای شهادت ابوطالب را به این شرح از زبان همسر وی گزارش کرده است:

«... وی که یک کشاورز ۲۵ (۱) ساله اردکانی بود و ۵ سال از ازدواجش می‌گذشت، در آن سال (۱۳۲۲ ه. ش.) به اتّفاق دو نفر دیگر (آقایان حاجی غلام معصومی معروف به «پهلوان» و حاجی قلی) راهی زیارت خانه خدا گردید و هنگام خروج از منزل، قرآن را باز نمود و بر حسب اتّفاق به آیه‌ای از قرآن برخورد که بیان کننده ماجرای حضرت یوسف بود و ابوطالب با ناراحتی به همسر و دیگر بدرقه‌کنندگان گفت من به سرنوشت یوسف دچار می‌شوم. امّا بدرقه‌کنندگان به او دلداری داده گفتند: سفر حج، سختی زیاد دارد و آیه قرآن نشان‌دهنده این سختی‌ها می‌باشد. به هر حال ابوطالب راهی مکّه گردید و در جریان طواف به علّت بیماری، به استفراغ مبتلاـ گردید و برای احترام خانه کعبه بلافاصله احرامیِ خود را جلوی دهان گرفت و در نتیجه احرامیش آلوده شد. امّا مانع از کثیف شدن خانه کعبه نگردید و در این موقع چند نفر، که بنا به نوشته کتاب «با من به

۱- در گزارش‌های وزارت امور خارجه، سن ابوطالب را بیست و دو سال ذکر کرده‌اند.

ص: ۱۲۹

خانه خدا بیایید» (۱) از شخص ثالثی پول گرفته بودند، شهادت دادندکه ابوطالب قصد کثیف کردن کعبه را داشته است و ابوطالب بیچاره بازداشت گردید و سپس در دارالقضای شرعی محاکمه و به اعدام محکوم شد و در روز دوازدهم ذی‌الحجّه، که سالروز قدرت رسیدن آل‌سعود است و به همین مناسبت جشنی در مکّه برگزار گردید و ملک عبدالعزیز با تشریفات خاصّی به حرم آمد و پس از برگزاری نماز جماعت ظهر، حکم اعدام ابوطالب را به دست وی دادند، پس از مطالعه آن را تأیید نمود و آنگاه از مسجدالحرام خارج شد و دو ساعت بعد ۵۰ نفر پاسبان ابوطالب را در حالی که دستبند به دست هایش زده بودند، از مرکز پلیس خارج و به جلوی بازار صفا و مروه آوردند و در میان جمعیت مقابل سکوی مجازات قرار دادند. جلاد رسمی دولت سعودی ابوطالب را چهار زانو روی زمین نشاند و بازوان او را بر محوری ثابت بست و سپس به دستش دستبند زد، جمعیت در میدانی که نزدیک دارالقضای شرعی بود، جمع شده و منتظر اجرای حکم بودند. فرمان قتل به زبان عربی قرائت شد.

سپس جلاد سر به گوش ابوطالب گذارده، آخرین دقایق زندگی را به عربی به او یادآور می‌شود و ابوطالب که تا آن لحظه نه مفهوم محاکمه را فهمیده بود و نه از متن حکم که به زبان عربی قرائت می‌شد چیزی می‌فهمید، ساکت و آرم نشسته، نگاه به جمعیت دوخته بود، که ناگاه جلاد با نوک نیزه فشاری به پشت گردن ابوطالب وارد می‌سازد. بر اثر فشار نوک نیزه خون جاری و ابوطالب از ترس سرش را جلو می‌برد و در همین لحظه جلاد با یک ضربه شمشیر بزرگی که در دست داشت، بر گردن او فرود می‌آورد. گردن به وضع فجیعی بریده شده ولی استخوان حلق مانع از قطع شدن سر می‌شود. امّا بلافاصله شمشیر برای بار دوّم به حرکت درآمده سر از گردن جدا و روی پای ابوطالب می‌افتد و بنا به گفته همسرش، آخرین کلمه‌ای که ابوطالب برزبان آورده، پس از گفتنِ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ این جمله بود: «آخر شما کار خودتان را کردید».

بلا فاصله دو اتومبیل در محلّ حاضر می‌شود و یکی سرِ جدا شده و بدن را به پزشک قانونی منتقل می‌نماید و دیگری با ریختن شن در صدد از بین بردن آثار جنایت برمی‌آید. شیخ علی اصغر یکی از حجّاج ایرانی است که برای رضای خدا داوطلب به خاک سپردن این شهید می‌شود. پلیس سعودی به شیخ علی اصغر

۱- کتاب «با من به خانه خدا بیایید»، تألیف محمّد رضا خلیلی عراقی، چاپ اوّل، تهران، ص ۴۹۱ تا ۴۹۵

ص: ۱۳۰

خبر می‌دهد که جنازه برای تحویل حاضر است. وقتی که به پزشک قانونی می‌روند، متوجّه می‌شوند که سرابوطالب را معکوس روی بدن گذارده و دوخته‌اند.

به شیخ علی اصغر می‌گویند ۶۵ ریال سعودی دستمزد بخیه زدن سر به بدن را پرداخت کند تا جسد تحویل واجازه حمل داده شود!

شیخ علی اصغر عصبانی شده، فریاد می‌زند: پول را بایستی کسی بدهد که فرمان قتل داده است!

بالأخره بدون پول ولی با مجادله، جسد را تحویل و در قبرستان شهدا دفن می‌کنند.

ابوطالب یزدی (اردکانی) در حالی که جلاد آخرین دقایق زندگی را به زبان عربی به او یادآور می‌شود.

سر ابوطالب یزدی، در حالی که در دامنش افتاده و خون از گلویش فوران می‌کند.

خبر شهادت ابوطالب موجی از خشم و ناراحتی را در میان شیعیان جهان به وجود می‌آورد. حضرت آیةاللّه سیّدابوالحسن اصفهانی که در کربلا مقیم بود واکنش شدید نشان داد و اهالی نجف و کربلا هر یک به طریقی ابراز انزجار خود را از این عمل نشان دادند و در ایران عزای عمومی اعلام و در اکثر شهرها مجالس ختم برگزار گردید و رابطه ایران و سعودی قطع گردید و مدّت چهار

ص: ۱۳۱

سال دولت ایران از اعزام حجّاج ایرانی به مکّه خودداری نمود و در اردکان که محلّ زندگی ابوطالب بود، موجی از غم و ناراحتی به وجود آمد و خانواده‌اش که منتظربازگشت وی بودند، پس از مطلع شدن از جریان، یک پارچه منقلب گردیدند و دو خواهر وی در مدّت کوتاهی جان خود را از دست دادند و مردم اردکان نیز با برگزاری مراسم ختم و عزاداری، یاد آن شهید مظلوم را گرامی داشتند. (۱)عکس العمل ها

شهادت مظلومانه میرزا ابوطالب یزدی، خشم و نفرت شیعیان را برانگیخت. مراجع عالیقدر شیعه، علما و روحانیون، خطبا و گویندگان مذهبی، اصناف و اقشار مختلف مردم هر کدام به شکلی انزجار خود را از این اقدام دولت حجاز اعلام داشتند. مرحوم آیةاللَّه العظمی سیّدابوالحسن اصفهانی قدس سره تلگرافی به شاه مخابره و از وی خواستار اقدام جدّی می‌شوند. در این تلگراف چنین آمده است:

بعد از دعوات صمیمانه به عرض عالی می‌رساند، سکوت ذات شاهانه از قتل دلخراش طالب نام ایرانی در حجاز به بهانه یک تهمت بی‌اساس روا نیست، لهذا اصدار اوامر مطاعه به تعقیب قضیه و مؤاخذه مرتکبین را منتظر و تمدید عمر جهانبانی را از حضرت باری جلّ جلاله سائل. ابوالحسن الموسوی الاصفهانی

خوانندگان محترم لازم است شرایط مخابره تلگراف را در نظر گرفته، توجّه داشته باشند که در آن زمان، شاه تازه روی کار آمده و هنوز مرتکب جنایاتی که در دوران سلطنت خود به آن دست یازید، نگردیده بود.

شاه در پاسخ، تلگرافی به این شرح مخابره کرد:

نجف اشرف- جناب مستطاب حجةالاسلام آیةاللَّه اصفهانی- دامت افاضاته-

از احساساتی که در تلگراف راجع به قضیه قتل دلخراش طالب نام ایرانی ابراز داشته‌اید امتنان داریم، در این باب از طرف ما سکوت اختیار نشده است و به دولت دستور مؤکّد داده‌ایم که قضیّه را با کمال جدّیت تعقیب نمایند تا احقاق حقّ به عمل آید و منافع ایرانیان و مسلمین محفوظ بماند.

۳۰ دی ماه ۱۳۲۲

۱- کتاب تاریخ اردکان، تألیف علی سپهری اردکانی، انتشارات حنین اردکان، ۱۳۷۴ ه. ش. ص ۶۵ تا ۶۸

ص: ۱۳۲

حضرات آیات سیّدابوالحسن صدر و سیّدهبهٔ‌الدین الحسینی در نامه‌ای خطاب به وزیر مختار دولت ایران (سفیر کبیر) در بغداد چنین مرقوم فرمودند:

جناب آقای وزیر مختار محترم دولت شاهنشاهی ایران

بـا کمـال تـأسف آگـاهی یافته‌ایم که بلـدالحرام در ماه حرام، فاجعه الیمی روی داده که قربانی آن یک نفر مسـلمان ایرانی بوده که برای ادای فریضه حـج قصـد شـهری را نموده که هر کس وارد آن شود در امان است، آیا از حقیقت حال اطلاعی داریـد؟ و آیا در این حادثه مهمّ اقدامی به عمل آورده‌اید؟ ما در انتظار پاسخ جناب عالی هستیم.

کاظمین ۱۲ محرّم الحرام سال ۱۳۶۳ ه‍ ق.

ابوالحسن صدر عفی‌اللّٰه عنه هبهٔ‌الدین الحسینی

وزیر مختار ایران در کشور عراق که فشار روز افزون مراجع و علما و اقشار مردم را شاهد است گزارش محرمانه‌ای به تهران ارسال و در آن چنین نوشته است:

پیرو گزارش محرمانه ۲۰/ ۱۰/ ۱۳۲۲ شماره ۵۰۴ راجع به اقدام مأمورین سعودی در اعدام یک نفر یزدیِ شیعه ایرانی و بد رفتاری با حجّاج ایرانی معروض می‌دارد:

حجّاجی که تـدریجاً به عراق بازگشت نموده‌انـد، واقعه مزبور را در کلیّه مجامع با طرز رقّت‌آوری به اطلاع عامّه، مخصوصاً شـیعیان رسانیده و تعدّیات و اجحافات و رفتار سخت و خشن مأمورین سعودی با حجّاج شیعه به قسمی شیعه‌ها را عصبانی کرده و احساسات آنها را تحریک نموده که افکار همگی متوجّه این قضـیه گردیـده است و مراجع تقلیـد را نیز در تحت فشار گذارده‌اند که در اسـرع اوقات موضوع را به طریق رضایت‌بخشی حلّ و تسویه نمایند.

از قرار معلـوم آقایـان مراجع تقلیـد هم جـدّاً قضـیّه را دنبـال کرده، کتبـاً و تلگرافـاً مراتب را به عرض پیشـگاه اعلی‌حضـرت و دولت شاهنشـاهی رسانیده‌انـد و نظر به این که تنها دولت شـیعه و پشتیبان شـیعه دولت شاهنشاهی است و حاجی هم که شـهید شـده ایرانی است، انتظار و امیـدواری کامل دارنـد که دولت شاهشاهی و شـیعیان را مطابق اصول جاریه بین دول فراهم کرده و غرامت این اقدام بی‌رویه

ص: ۱۳۳

را بپردازد و دولت سعودی رسماً ندامت و پشیمانی خود را به اطلاع دنیا رسانیده و طریقی که برای حلّ قضیه اتّخاذ شده، اعلام دارد و به اضافه تأميناتی بدهد که در آتیه حجّاج شیعه در امان باشند و دیگر دست اندازی و تعدّی به حقوق آنها نشود و شیعیان اظهار عقیده می‌نمایند اگر دولت سعودی بدین ترتیب حاضر برای حلّ این واقعه نشد، به دول مسلمان و دول متّحد مراجعه شود که با دولت شاهنشاهی و شیعیان تشریک مساعی بنمایند تا کار مطابق میل و دلخواه دولت شاهنشاهی و شیعیان حل و تسویه گردد و چون دولت سعودی با دولت شاهنشاهی همسایه نیست شاید توجّه کامل به پیشنهادات دولت ایران نکند ولی نظر به احتیاج مبرمی که به کشورهای مسلمان و دول متّحده دارد، یقین است مجبور خواهد شد که سر تسلیم فرودآورد و حاضر شود به‌طور رضایت‌بخش موضوع را تسویه نماید.

مراجع تقلید و شیعیان همه روزه به سفارت مراجعه و نتیجه اقدامات دولت شاهنشاهی را استفسار می‌نمایند. متمنّی است بفرمایید از هر اقدامی که در این باب به عمل آمده و یا خواهند آورد، سفارت را در جریان بگذارند که به اطلاع آقایان مراجع تقلید برسانند که بدین وسیله تشفّی حاصل نماید و حتّی اظهار می‌دارند اگر اقداماتی هم باید از طریق مراجع تقلید و یا شیعیان بشود اعلام گردد تا به همان ترتیب رفتار و عمل نمایند.

سفیر ایران در عراق در نامه دیگری می‌نویسد:

در پیرو گزارش محرمانه ۲۸/ ۱۰/ ۱۳۲۲ شماره ۵۱۲ راجع به واقعه مکّه و اقدام دولت سعودی در اعدام یک نفر حاجی ایرانی می‌نگارد:

به‌طوری که از متنفذین شیعه شنیده می‌شود، در نظر دارند مستقیماً و به وسیله تلگرافی به دولت سعودی و به رؤسای ممالک دیگر اسلامی مخابره و از این اقدام ناشایسته مأمورین دولت نامبرده اظهار تنفّر نموده، جبران این قضیّه و تأمینات کافی برای آتیه بخواهند، در منابر هم وعاظ همواره عملیّات خصمانه دولت سعودی را نسبت به شیعیان به اطلاع عامّه می‌رسانند و حتّی شنیده می‌شود که نمایندگان شیعه مجلس شورای ملّی و مجلس سنای عراق هم در نظر دارند که در مجلسین موضوع مزبور را مطرح نمایند. بنابراین، چنانچه مصلحت

ص: ۱۳۴

باشد به موقع خواهد بود که در نخستین جلسات مجلس شورای ملّی ایران نیز اظهاراتی در اطراف این واقعه بشود. وزیر مختار سفیر ایران در بغداد در بخشی از نامه شماره ۵۰۴ خود می‌نویسد:

... از قراری کـه رادیـوی تهران خـبر داده، نسبت به این اقـدام دولت سـعودی جرایـد تهران مقالا‌ـتی نشـر داده‌انـد متمنّی است مقرر فرماینـد از جرایـد مهمّی که مقالات مزبور را درج کرده‌انـد پنجاه نسـخه به سـفارت ارسال دارند که برای مراجع تقلید و اهل علم و اشـخاص دیگر که در عتبـات عالیـات بین شـیعه‌ها نفوذ دارنـد داده شود که از اقـدامات دولت شاهنشاهی آگاه شونـد و در آتیه نیز چنانچه در این باب مطالبی در جراید انتشار یابد مرتّباً از هر یک، پنجاه نسخه به سفارت برای انجام همین منظور ارسال نمایند.

همه روزه مرتبـاً نتیجه اقـدامات دولت شاهنشاهی را مراجع تقلیـد و متنفـذین شـیعه اسـتعلام می‌نماینـد، بی‌خبری این سـفارت باعث زحمت شـده و برای حیثیت و دولت شاهنشاهی خوب نیست. متمنی است مقرّر فرمایند فوراً و تلگرافاً نتیجه اقدامات را به اسـتحضار این سفارت برسانید. وزیر مختار

از سوی دیگر وزیر خارجه وقت نامه‌ای به سفیر ایران در مصر نوشته و در آن آورده است:

... در ۲۸ دی‌ماه ۱۳۲۲ نماینـدگان دوره چهاردهم مجلس شورای ملّی در تهران، مـذاکرات زیادی به عمل آورده و تمام نمایندگان از این رفتار عمال دولت سـعودی اظهار تنفر و انزجار نموده و نطق‌های مؤثر و شدیدی نیز ایراد کرده‌اند و سـپس قرار بر این شد که نتیجه اقدامات دولت بعداً به اطلاع نمایندگان مجلس برسد.

علاـوه بر این تلگرافـاتی‌نیز تا به حال از شهرسـتان های بهشـهر، ساری، تبریز، رفسـنجان و اردکان واصل گردیـده که همگی با لحن شدیـدی به عملیات دولت سـعودی حمله نموده و نسبت به آن اظهار تنفّر کرده‌انـد و در رفسـنجان و اردکان، مجلس ترحیم نیز برپا نموده‌اند. امضاء وزیر امور خارجه

ص: ۱۳۵

دامنه اعتراضـات گسترده‌تر شـده، برخی روزنامه‌هـای عربی درخواست تشـکیل مهیـأتی از ملل اسـلامی را برای اداره اماکن مقدّسـه مطرح می کنند. در مقّدمه روزنامه «منبرالشرق» مطلبی درج می‌شود که آیا دولت ایران با دولت عربی سعودی قطع رابطه می کند؟ سپس می‌نویسـد: ... به مناسبت این حـادثه الم انگیز تقاضا کردیم که در مکّه معظّمه برای رسیدگی به وضـعیّت اماکن مقـدّسه که متعلّق به تمام مسلمین است و بررسی امور حجّاج که از تمام ملل مسلمان می‌باشند، هیأتی از ملل اسلامی تشکیل گردد که بر اساس جـامعه اسـلامی باشـد و به منظور اتّحـاد و یگـانگی مسـلمین و برقراری روابـط دوستی و برادری بین تمـام مؤمنین خاور و باختر دنیا اساس این کار تهیّه شود.

روزنامه اطلاعات در تاریـخ ۲۷/ ۱۰/ ۲۲ ضـمن ارائه گزارشـی پیرامون این حادثه پیشـنهاد می‌دهد تا دولت ایران، مجازات مرتکبین این جنایت فجیع را از دولت سعودی خواستار و مادامی که رفتار دولت سعودی چنین باشد، آقایان علما و حجج اسلام، حج را حرام کنند.

همچنین در تاریخ ۲۸/ ۱۰/ ۲۲، نسبتِ ملوّث کردن خانه خـدا را به حاجی ایرانی رد نموده و پیشـنهاد تحریم حج را می‌نماید و این وحشی گری را مخالف اتّحاد عالم اسلام و احکام قرآن می‌داند و جبران موضوع را از دولت خواستار گردیده است.

در تاریخ ۳/ ۱۱/ ۲۲ نیز مطالب بیشتری را منعکس نموده است.

روزنامه آذربایجان در تاریخ ۱/ ۱۱/ ۲۲

روزنامه آژیر در تاریخ ۲۹/ ۱۰/ ۲۲

روزنامه اقدام در تاریخ ۲۹/ ۱۰/ ۲۲

روزنامه امروز و فردا مورّخ ۲۸/ ۱۰/ ۲۲

روزنامه امیر مورّخ ۴/ ۱۱/ ۲۲

روزنامه ایران مورّخ ۲۹/ ۱۰/ ۲۲

روزنامه باباشمل در تاریخ ۶/ ۱۱/ ۲۲

روزنامه تهران مصور در تاریخ ۳۰/ ۱۰/ ۲۲

روزنامه رعد امروز در تاریخ ۳۰/ ۱۰/ ۲۲

ص: ۱۳۶

روزنامه ستاره ۱ در تاریخ ۲۸/ ۱۰/ ۲۲ و ۲/ ۱۱/ ۲۲

روزنامه سعادت بشر در تاریخ ۳/ ۱۱/ ۲۲

روزنامه صدای ایران در تاریخ‌های ۲۸/ ۱۰/ ۲۲ و ۳/ ۱۱/ ۲۲ و ۵/ ۱۱/ ۲۲

روزنامه فردا مورّخ ۴/ ۱۱/ ۲۲

روزنامه فرمان ۱ مورّخ ۲۷/ ۱۰/ ۲۲ و مورّخ ۲/ ۱۱/ ۲۲

روزنامه کانون در تاریخ ۶/ ۱۱/ ۲۲

روزنامه کوشش در تاریخ ۲۸/ ۱۰/ ۲۲ و ۲۹/ ۱۰/ ۲۲

روزنامه کیهان مورخ ۲۸/ ۱۰/ ۲۲ و ۱/ ۱۱/ ۲۲

روزنامه مردان کار مورّخ ۲۹/ ۱۰/ ۲۲

روزنامه مشعل مورّخ ۲۸/ ۱۰/ ۲۲ و ۱/ ۱۱/ ۲۲

روزنامه مهر ایران مورّخ ۲۹/ ۱۰/ ۲۲ و مورّخ ۶/ ۱۱/ ۲۲

روزنامه میهن‌پرستان مورّخ ۲۸/ ۱۰/ ۲۲ و ۱۰۲۹/ ۲۲

روزنامه ناهید مورّخ ۱/ ۱۱/ ۲۲

روزنامه نجات ایران مورّخ ۳/ ۱۱/ ۲۲

هر کدام حکومت سعودی را به شدّت مورد انتقاد قرار داده نسبت به قتل «ابوطالب یزدی» مطالبی را منعکس و پیشنهادهایی را مطرح کرده‌اند.

قطع روابط با سعودی

همانگونه که قبلًا گذشت آقای سیّدباقر کاظمی در زمینه عکس‌العمل دولت ایران در برابر این حادثه، پیشنهاد قطع رابطه را مطرح کرد، وی در تاریخ ۳۱/ ۱/ ۱۳۲۳ مجدداً تلگرافی خطاب به آقای ساعد فرستاده می‌نویسد:

قرار بود ششم فروردین روابط با کشور سعودی قطع شود با جواب‌های حکومت سعودی و جریان امر، تأخیر بیش از این مخالف مصالح عالیه و حیثیات ایران [بوده و] واجب است ... امر فرمایید فوراً روابط قطع و حفظ منافع به دولت عراق واگذار شود منتظر جواب.

ص: ۱۳۷

سفیر ایران در عراق نیز می‌نویسد:

نامه شماره ۷۷/ ح/ ۲۳۶ مورخ ۹/ ۱/ ۱۳۲۳ ... امّا عقیده اینجانب این است که از نقطه نظر سیاست داخلی و تأثیر عمیقی که این قضیّه در افکار شیعیان تمام عالم نموده و باعث تنفّر آنها شده است، اگر دولت تصمیم در قطع رابطه بگیرد خوب است؛ زیرا تنها وسیله جلوگیری از مسافرین ایرانی در سال آینده به حجّ خواهد بود، در صورتی که علمای بزرگ هم مادامی که تأمین در امنیت حجاج و مرمت این قضیه به دست نیاید مسافرت به مکّه را حرام نمایند. و الّا ممکن است نتیجه مطلوب به دست نیاید. و باز مثل امسال اشخاص به قاچاق و از راه‌های غیر مجاز به حج رفته اسباب اشکال شود. سفیر کبیر

لذا بر اساس پیشنهاد کارشناسان و پس از ردّ و بدل شدن نامه‌های دو کشور، در تابستان سال ۱۳۲۳ ه. ش. روابط ایران و عربستان قطع، و مصر حفاظت منافع ایران در عربستان و لبنان نیز حفاظت منافع عربستان در ایران را به عهده گرفتند. واین وضعیت تا سال ۱۳۲۶ ه. ش. ادامه یافت.

در خرداد سال ۱۳۲۶ ه. ش، ملک عبدالعزیز نامه‌ای به شاه نوشته، خواستار تجدید روابط و حلّ سوء تفاهمات گردید و علاوه بر آن، در مهرماه همان سال نیز هیأتی به ایران اعزام داشت که این اقدام زمینه را برای برقراری روابط فراهم ساخت.

وزارت امور خارجه ایران نیز در تاریخ ۲۰/ ۴/ ۱۳۲۷ ه. ش. طی یادداشتی به دولت سعودی اعلام کرد:

«... نظر به تعهّد دولت سعودی در تسهیل مسافرت حجاج ایرانی، دولت شاهنشاهی انتظار دارد تدابیر مقتضی از طرف مأمورین دولت عربی سعودی اتخاذ گردد که حجّاج ایرانی از حداکثر تسهیلات ممکنه استفاده کرده و اجازه ندهند که‌نسبت به‌حجّاج ایرانی در ادای مناسک حج و فرائض دینی آنها هیچ‌گونه مشکلی ایجاد شود و وسایل امنیت و آسایش و اطمینان آنها را فراهم نماید.»

و بالأخره از سال ۱۳۲۷ ه ش. ممنوعیت حجّ برداشته شد و بار دیگر روابط سیاسی ایران و عربستان برقرار گردید.

ص: ۱۳۸

پی‌نوشتها:

ص: ۱۳۹

علی علیه السلام فاتح خیبر

سید جعفر شهیدی

مقاله‌ای که در پیش‌دید شما است، توسّط دانشمند فرزانه، اندیشمند زاهد و محقّق گرانسنگ استاد سیّد جعفر شهیدی- حفظه اللّه تعالی- در سال ۱۳۲۷ ه. ش. به نگارش در آمده است. به دلیل محتوای غنی و نثر روان و زیبای آن، تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود، امید است مورد استفاده همگان واقع شود.

خیبر دیروز

خیبر واژه‌ای است عبرانی. در زبان عبرانی قلعه یا حصار را «خیبر» می‌گویند؛ چون آبادانی این دهستان را چند قلعه محکم یهودی‌نشین تشکیل می‌داده آن را خیبر نام نهاده‌اند. خیبر که در ۱۹۲ کیلومتری مدینه واقع شده، دهستانی است بزرگ و دارای زمین‌های زراعتی و نخلستان‌های‌بسیار وچشمه‌های جاری. (۱) هفت قلعه محکم در این زمین‌ها ساخته بودند که نامهای آنها به ترتیب عبارت بود از: «ناعم»، «قموص»، «شق»، «نطاة»، «سلالم»، «وطیح» و «کتیبه» و مجموع زمین‌ها و قلعه‌ها را خیبر می‌گفته‌اند. (۲) درباره نام و تعداد قلعه‌ها نیز میان مورّخان اختلاف است؛ چنانچه یعقوبی عدد قلعه‌ها را شش و نام‌های آنها را به ترتیب ذیل آورده است: «سلالم»، «قموص»، «نطاة»، «قصاره»، «شن» و

۱- سیره حلبیه، ج ۳، ص ۳۵

۲- معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۹

ص: ۱۴۰

«مربطه» (۱) جمعیت ساکن در خیبر دیروز، به طور دقیق معلوم نیست. بنا به گفته یعقوبی بیست هزار مرد جنگجو در تمام قلعه‌ها می‌زیسته‌اند. (۲) در صورتی که صاحب «سیرهٔ الحلبیه» عده اهالی را ده هزار تن نوشته است (۳) و از اینجا می‌توان پی‌برد که نظر هیچ‌یک از این دو مورّخ، با تعداد حقیقی سکنه خیبر مطابق نیست، بلکه فقط می‌خواسته‌اند اکثریت دشمن را در مقابل سپاهیان اسلام نمایش دهند و الّا معلوم است که هیچ‌گاه نمی‌شود ده هزار را با بیست هزار اشتباه کرد.

از لحاظ سیاسی، یک نفر بر تمام سکنه هفت یا شش قلعه خیبر دیروز حکومت می‌کرد و مجموعاً پیرو فرمان رییس قلعه قموص بوده‌اند.

مذهب ساکنین خیبرِ دیروز، یهودی و بسیار در دین خود ثابت و متعصّب بودند.

خیبر امروز

فلات خیبر در ارتفاع ۲۸۰۰ پا از سطح دریا و در ۱۲۰ کیلومتری شمال مدینه واقع است. (۴) دهستان خیبر در وادی زیدیه قرار گرفته و یک قلعه قدیمی- که حصن نامیده می‌شود- در آن موجود است و چشمه‌های آب بسیار دارد.

عدد نفوس سکنه خیبر بالغ بر سه هزار تن می‌باشد و چون منطقه مالاریایی است و از لحاظ بهداشتی چندان قابل سکونت نیست، اعراب توقّف و سکونت در این منطقه را دوست نمی‌دارند (۵) مذهب ساکنین این منطقه اسلام است و امور آنها از کارهای زراعتی اداره می‌شود.

از مجموع این گفته‌ها روشن شد که خیبر امروز با خیبرِ دیروز بسیار متفاوت است؛ خیبر دیروز که مسلمان ها به قصد تسخیر آن رفته و بالأخره فاتح شدند، دارای قلعه‌های محکم، زمین‌های مرغوب، نخلستان ها و جمعیت انبوه بوده که اگر مجموع یا بعض آنها به دست مسلمانها می‌افتاد به اهمیّتشان بسیار افزوده می‌شد و سرنوشت دیگری می‌یافتند. گذشته از اینکه سکونت یهود در این منطقه با این استحکامات، برای مسلمانها بسیار خطرناک بوده و شاید اگر مسلمانها پیشدستی نمی‌کردند، یهود بسر وقت آنها می‌آمدند. مخصوصاً زمانی به صحّتِ این نظریه اطمینان حاصل می‌شود که پیمان نظامی یهود خیبر و یهود غطفان را در نظر بگیریم.

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۴۲

۲- ج ۲، ص ۴۳

۳- ج ۳، ص ۳۵

۴- این اختلاف مسافت ۷۲ کیلومتر است؛ معلوم نیست از کجا ناشی شده. چنانکه نوشتیم بنا به گفته‌صاحب سیره حلبیه و یاقوت حموی مسافت بین خیبر و مدینه ۹۶ میل است و بنابراین که هر میل دو کیلومتر باشد ۱۹۲ کیلومتر خواهد شد. در صورتی که این کتاب که مدرک ما برای تشریح خیبر امروز است، مسافت را شصت میل؛ یعنی ۱۲۰ کیلومتر نوشته و مسلّماً اهتمام نویسنده‌های امروز در اینگونه مسائل بیشتر از مورخین سابق است. ولی در یک چنین موضوعی که هیچوقت تغییری، آنهم این اندازه فاحش بر آن وارد نمی‌شود، این اشتباه مورد تعجّب است. مگر اینکه بگوییم میل آن دوران غیر از میل امروز بوده، از طرفی هم ممکن است اختلاف از اینجا ناشی شده باشد که: چون آنروز متر و اندازه‌گیری در بین نبوده مقدار سیر یک نفر آدم معمولی را در نصف روز چهار فرسخ یا ۱۲ میل می‌گرفته‌اند و معلوم است یک نفر راه‌پیما هر چند خواسته باشد میزان راه رفتن خود را از جهت تندی و کندی کنترل کند، باز دقیقاً و به طوری که هیچ کم و زیادی در مدّت ساعات تولید نشود نخواهد توانست. از یک سو هم می‌توان احتمال داد که راه خیبر دیروز با خیبر امروز جداگانه بوده و آن راهی را که صاحب سیره حلبیه و دیگران نوشته‌اند محو شده و از

بین رفته است.

۵- حافظ وهبه سفیر حجاز در لندن، به سال ۱۹۳۵، جزیرهٔ العرب فی القرن العشرین، ص ۲۴

ص: ۱۴۱

به سوی هدف

پیشنهاد جنگ با یهود خیبر، آیا از سوی شخص پیغمبر و بدون مشورت بوده؟ یا شورای عالی جنگ پس از خاتمه نبرد حدیبیه این طرح را تصویب کردند؟

معلوم نیست. گر چه از قرائنی می‌توان حدس زد که نقشه جنگ پس از مشاوره طرح شده باشد. در هر صورت این مسأله مسلّم است که ارتش اسلام همینکه از حدیبیه برگشت، مدتی را در مدینه خستگی گرفت و سپس متوجّه خیبر شد.

گفته‌های مورّخان در سال نبرد نیز مختلف است؛ برخی معتقدند، جنگ در سال ششم هجرت واقع شده. لیکن بیشتر سال هفتم هجری را نوشته‌اند. ولی چنانکه گفتیم چون نبرد حدیبیّه در اواخر سال ششم هجری رخ داده و ارتش اسلام پس از خاتمه این نبرد مدّتی را در مدینه توقّف کرده‌اند، می‌توان اطمینان پیدا کرد که جنگ خیبر در سال هفتم هجری رخ داده باشد. چیزی که بیشتر این نظریه را تأیید می‌کند، این است که: عده بسیاری از مورّخان نوشته‌اند: پیغمبر پس از نبرد حدیبیه به مدینه مراجعت کرد و ماه ذی‌الحجّه و نیمی از محرّم را در مدینه گذراند. آنگاه به طرف خیبر رفت، در این صورت نبرد خیبر درست در اوّل سال هفتم هجری واقع شده است.

پیشروی

حدود دو ساعت از ظهر گذشته بود که به افسران ارتش فرمان داده شد، واحدهای خود را به طرف خیبر حرکت دهند، ارتش بایستی راه صهبا را بپیماید و در رجیع توقف کند و منتظر رسیدن ستاد فرماندهی باشد. در بین راه اتفاقی که قابل ذکر باشد رخ نداد، جز اینکه در وادی صهبا مسجدی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله ساخته شد و حضرت در آنجا نماز گزارد و آنگاه طبق دستور به پیشروی ادامه دادند.

ارتش پس از پیمودن راه، رجیع را منزلگاه ساخت. مقصود از این خط سیر، این بود که از حمله احتمالیِ عشیره غطفان جلوگیری شود و نیز نقشه‌ای که برای کمک به یهود کشیده‌اند به هم بخورد. چنانکه پیشتر اشاره کردیم، یهود خیبر با عشیره غطفان پیمان نظامی بسته بودند و طبق این معاهده بایستی از یهود خیبر پشتیبانی جنگی کنند. وقتی غطفانیان از حرکت ارتش اسلام آگاه شدند، به طرف خیبر حرکت کردند و مقصودشان این بود که میان مسلمانان و

ص: ۱۴۲

خیبر فاصله شوند، ولی پس از پیمودن سه فرسنگ راه، فکر تازه‌ای برسرشان زد که دیگر رفتن را صلاح ندیدند و به سرعت به محلّ خود برگشتند.

آنها فکر می‌کردند که اگر به طرف خیبر بروند، مسلمان ها حتماً وارد قبیله شده، زنانشان را اسیر می‌کنند و کلیه دارایی آنها را ضبط و به غارت می‌برند؛ از این جهت پیمان‌شکنی را بر زیان مالی ترجیح داده، مراجعت کردند و لشکر اسلام بدون برخورد به مانع، پیشروی خود را ادامه داد. (۱) محاصره

ساختمان قلعه‌های خیبر بسیار محکم بود و هر یک درِ بسیار بزرگ و سنگینی داشت؛ به‌طوری که وقتی بسته می‌شد، ورود به قلعه ممکن نبود. هر قلعه‌ای را برای ذخیره یک چیز اختصاص داده بودند؛ یکی مخصوص ذخیره آذوقه، یکی محلّ آلات جنگی، یکی دیگر جای اسبان و وسایل نقلیه بود.

مرد و زن یهودی نیز در چند قلعه دیگر ساکن بودند. آنان روزها درِ قلعه را می‌گشودند و برای کارهای کشاورزی به مزارع اطراف می‌رفتند و عصرها دوباره به داخل قلعه برمی‌گشتند و در را بسته به آسایش می‌پرداختند. سکنه خیبر یک زندگی دهقانی داشتند که در درون آن تشکیلات حکومتی و فرمانروایی نیز موجود بود.

یهودیان از گذشته چنین بودند که هر یک بایستی چند کار را، گاهی به تناوب و گاهی با هم انجام دهند. یک یهودی هم دوره‌گرد است و هم داروساز، هم دکتر است و هم قاچاقچی، هم جاسوس است و هم سرباز جنگی. هر طور که پیش آید و مقتضی باشد خود را آماده می‌کنند.

همانگونه که گفتیم بنیان قلعه‌ها بسیار محکم بود و راه یافتن به داخل این قلعه‌ها، با وسایل و تجهیزات جنگی که ارتش اسلام در آن روزگار داشت، مشکل می‌نمود؛ اگر یهودیان در داخل قلعه آلات جنگی و وسایل دفاعی نداشتند، باز ممکن می‌شد با زدن چند نقب به داخل قلعه‌ها راه پیدا کرد ولی مشکل اینجا بود که نتیجه این کار جز به تحمّل تلفات سنگین ختم نمی‌شد. ارتش اسلام تنها راهی که داشت این بود که یهودیان را به محاصره بیندازد و آنقدر محاصره را طول دهد تا یهودیان مجبور به تسلیم شوند.

۱- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۲ البدایة والنهایة، ج ۴، ص ۱۸۱؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۱۳۲، طبری، ج ۳، ص ۹۱

ص: ۱۴۳

ولی این کـار هم فایـده درستی نـداشت؛ زیرا چنـانکه پیشتر اشـاره شـد، یهود آذوقه یکسـال و بلکه بیشتر را تهیّه دیـده و همیشه در انبارهای قلعه موجود داشـتند و مسـلمانان هر چه هم آذوقه با خود آورده بودنـد، این مقـدار نبود، پس در مقابل کسانی که انبارهای انباشـته داشـتند، به زانو در می‌آمدنـد. راستی اگر عملیـات جنگی طبق قواعـد عادی و معمولی صورت می گرفت، گرفتن خیبر برای مسـلمان ها امر دشوار و بلکه محال می‌شـد ولی خداوند می‌خواست که پیغمبر اسـلام پیروز شود و مسـلمانان بر یهود چیره گردند و آنان را مقهور سازند.

کمی به اذان صـبح مانـده بود و هنوز هوا تاریـک و مردم در خواب بودنـد، که ارتش اسـلام در اطراف قلعه‌هـا و زمین‌های زراعتی خیبر موضع گرفتند.

پیغمبر اسـلام در تمام جنگ ها عادت داشت که اگر شب بالای سـر دشـمن می‌رسید، به حمله نمی‌پرداخت و دستور می‌داد تا صبح نشود به لشکر دشمن تعرض ننمایند. این عادت هم یکی از مجموع عادات و صفات برجسته‌ای بود که پیغمبر اسلام با خود داشت.

مسلماً اگر دشمن به جای آنها بود، کوچکترین مجالی به آنان نمی‌داد ولی پیغمبر نمی‌خواست آسایش مردمی را که با خیال فارغ و بـدون آمادگی برای دفاع خوابیده‌اند، به هم بزند. اینگونه اخلاق را باید از مظاهر تمدن نامید و همین رفتار مسـلمان ها کافیست که ثابت کند اسـلام به تمام معنی حقیقت تمدن و بشـریت را داراست ولی اشتباه نکنید مقصودم از تمدن، معنایی که امروزه مردم برای آن می کنند، نیست. این تمدّن با تمدنی که از دروازه‌های غرب در دو قرن اخیر رو به شرق سرازیر شده و می‌شود تفاوت دارد.

افسـران و فرماندهان برای آغاز حمله، اراضی را بازدید کردند وبالأخره ارتش آماده شد. قوای اعزامی به قانون لشکرکشیِ آن روز، به پنج دسـته تقسـیم شده بود. سـتون پیشـرو یا نظامیان خط اوّل، سـتون راست، ستون چپ، ستون عقب‌دار یا قسمت احتیاط و پست فرماندهی در مرکز قوا قرار گرفت.

مقصـود از این تقسـیم‌بندی این بـود که هرگـاه سـتون چپ یـا راست دشـمن به سـتون مخـالف لشـکر حمله کرد و لشـکر مجبور به عقب‌نشینی گردید؛ قسمت احتیاط فوراً با یک حرکت مورّب جلو بروند تا از مجموع نیروها، تشکیل یک

ص: ۱۴۴

مثلثی داده شود و دشمن بدواً به قلب حمله کرد، ستون راست و چپ از عقب آنها به هم متصل شوند، در نتیجه، دشمن در حلقه محاصره قرار گیرد.

ارتش اسلام از حیث عدد در مقابل یهود بسیار اندک بود. عده آنها بنا به گفته ابن اثیر (۱) به هزار و دویست تن پیاده و دویست تن سواره می‌رسید و نسبت این عدد با لشکر یهود، که بنا به گفته یعقوبی بیست هزار تن بوده‌اند، نسبت به یک سیزدهم است؛ ولی با این حال، همین عده کم بر بیست هزار نفر یهودی غلبه کردند. سبب چیست؟ چه عواملی باعث شد که یهود مغلوب شوند؟ مسلّم است که سپاه اسلام، اگر در تعلیمات جنگی از یهود عقب نبودند، بهتر هم نبودند. منتهی تفاوتشان در یک چیز بود و همان یک چیز سبب پیروزی آنان شد و آن داشتن روحیه و ایمان بود.

درست نمی‌دانم در کدام شماره از مجله‌های پیاده نظام ارتش ایران مقاله‌ای به قلم یک سرهنگ دیدم در مقام اظهار عقیده نوشته بود: اگر چه نبردهای امروز و بلکه در همه نبردها تجهیزات جنگی، خواربار زیاد، افسران کارآزموده و بالاخره آنچه مربوط به سازمان جنگی است، لازم است، لیکن مهم تر و کارسازتر از همه تقویت روح سرباز است. اگر سرباز در جبهه جنگ بز دل نباشد و روحیه خود را از دست ندهد، می‌تواند به حریف خود حمله کرده، تفنگ او را از دستش بگیرد و با همان تفنگ او را از پا درآورد. ولی اگر به عکس، خود را باخت، ممکن است در سنگر خود بخوابد و دشمن بالای سرش برسد و کارش را تمام کند.

آری، سربازان اسلام طوری تربیت شده بودند که در هر حمله‌ای خود را از همان دفعه اوّل فاتح می‌دیدند؛ یا پیروزی و زیستن با افتخار و رسیدن به غنیمت و یا کشته شدن و رسیدن به نعمت های بهشتی و همخوابی با حورالعین!

بدیهی است کسی که چنین روحیه‌ای داشته باشد، هیچوقت در مقابل دشمن و حملات او خود را نخواهد باخت.

فقط یک یا دو ساعت به طلوع صبح مانده است. عجب! که در پشت سر این چند ساعت و در دل این شبِ تاریک چه حکایتی از بدبختی و شکست یهود نهفته است!

کم کم سپیده صبح دمید، یهودیان با

۱- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۲

ص: ۱۴۵

خیال آرام، مانند روزهای گذشته از خواب برخاستند و مهیای رفتن به دنبال کارهای روزانه‌اند.

معمولًا وقتی خطری از خارج متوجه کشوری می‌شود ابتدا مردان سیاسی که با کشورهای دشمن تماس دارند، آگاه می گردند و همچنین هرگاه قوای نظامیِ دشمن نقطه‌ای را تهدید کند، دیده‌بانانِ مرزی، اوّلین دسته‌ای هستند که شاهد تعرّض دشمن می‌شوند. ولی در اینجا به عکس، دسته دیگری پیش از همه از وجود دشمن آگاهی یافتند؛ آنان کشاورزانی بودند که با بیل و کلنگ و آلات و افزار از قلعه بیرون آمدند و ناگهان با واحدهای لشکر اسلام مواجه شدند که قلعه را در محاصره قرار داده بودند.

- اینها کیستند؟ سرباز، سواره، پیاده.

- شاید غطفان هستند.

و شاید قشون اسلام متوجّه ما شده است و اینها برای کمک آمده‌اند؟!

- نه، نه، اینها یهودی نیستند.

یکی از آنها بی‌درنگ متوجّه شد.

فریاد زد محمّد است، به خدا قسم، و اینها لشکریان او هستند! این خبر به سرعتِ برق در تمام قلعه‌ها پیچید. یهودیان دانستند که دشمن بزرگی متوجه آنها است. این دسته هم از ترس، بیل و کلنگِ خود را جا گذاشته، فرار کردند.

پیغمبر اسلام همینکه بیل و کلنگ و آلات و افزار خراب کردن را در دست آنها دید، برای اینکه روحیه سربازان خود را تقویت کند گفت: به خدا قسم خیبر را خراب کردم! ما شب بر سر هر دشمنی برویم، بدا به روز آنها. (۱) مقاومت

یهودیان به فکر خطرهای احتمالی بودند و آذوقه چندین مدّت را در داخل قلعه نگاهداری می کردند. حال چگونه ممکن است لشکر اسلام بر آنها دست پیدا کند؟! کافی است یهودیان درون قلعه رفته، درها را محکم ببندند و در ضمن دیده‌بان هایی هم در بالای قلعه گذاشته‌اند تا از همانجا حمله دشمن را دفع نمایند و این در حالی است که قشون اسلام بایستی آذوقه و لوازم خود را از مدینه تهیه کند و اگر محاصره همچنان تا مدتی؛ مثلًا شش ماه ادامه می‌یافت، گذشته از اینکه تهیه نیازمندی‌های قشون به اشکال برمی‌خورد، خودِ این دور افتادگی از شهر (مدینه) ممکن بود به

۱- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۲؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۳۱؛ سیرهٔ الحلبیه، ج ۳، ص ۳۸؛ البدایهٔ والنهایه، ج ۴، ص ۱۸۳؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۱۳۱

ص: ۱۴۶

تولیـد اغتشاشات داخلی منتهی گردد و دشـمنانی که تازه سـرکوب شده بودند، از موقعیت اسـتفاده کرده دوباره سـر بلند کنند. ولی خوشبختانه کارها از طریق عادی و معمولی صورت نگرفت ...

پیامبر صـلی الله علیه و آله پس از اینکه از ترتیب و دسـتور چگونگی حمله فارغ شد و ارتش را آماده نبرد کرد، به خدا متوجّه شده، سر به آسمان گرفت و گفت:

ای خدای آسمان ها و آنچه آسمان بر آن سایه انداخته.

ای خدای زمین ها و آنچه زمین ها از بلندی ها به خود گرفته‌اند.

ای خدای شیاطین و آنچه شیطان‌ها گمراه ساخته‌اند.

ای خدای باد و آنچه بادها پراکنده‌اند.

ما از توخیر و آنچه در آن است می‌خواهیم و از بدیِ این ده و آنچه در آن است به تو پناه می‌بریم.

پس از این دعا، بلا فاصله با گفتن بسم‌اللّه ... فرمان حمله داده شد.

در اینجـا گرچه کیفیت حمله و طرز قرار گرفتن قلعه‌هـا روشن نیست ولی می‌توان فهمیـد که در گرفتن قلعه ناعم و ابی‌الحقیق وبلکه در تمـام قلعه‌هـا هیچیک از آلاتی که آن روز از قبیل منجنیق و دبابه و غیره برای خرابی قلعه به کار می‌بردنـد، اسـتعمال نشـد و نیز، معلـوم اسـت کـه اوّلین قلعه مـورد حمله، قلعه نـاعم بـود و یهودیـان از بالاـی درِ همین قلعه، سـنگ آسـیای دسـتی را بر سـر یکی از سرداران اسـلام که محمّد بن مسـلمه نام داشت، انداختند و او را به شـهادت رساندند. (۱) پس از فتـح قلعه ناعم، قلعه قموص مورد حمله قرار گرفت ولی در گرفتن این قلعه مسـلمان ها متحمّل صدمه وتلفات چندانی نشدند و محاصـره زیاد طول نکشـید، در مقابل، مسـلمانان اسـیران بسیار و اموال زیـادی به دست آوردنـد؛ از جمله اسـیرانی که از این قلعه به چنـگ مسـلمان هـا افتاد، صـفیه دختر حُییّ‌بن اخطب بود.

عروسی در جبهه جنگ

در میـان یهودیـان بنی‌نضـیر، که پیغمبر آن ها را از مـدینه کوچ داده بود، حُییّ‌بن اخطب یکی از ثروتمنـدان و اشـراف این قبیله بود. حُییّ بن اخطب دختری داشت صفیّه نام که زیبایی صورت را با حُسن اخلاق دارا بود و در میان همسالان خود قدر و منزلتی از همه

۱- البدایهٔ والنهایه، ج ۴، ص ۱۸۴

ص: ۱۴۷

بهتر داشت، پدرش هم از این جهت بسیار به او علاقمند بود. مادرش ضره دختر سموال است که ظاهراً اسلام نیاورد و به دینِ یهود مرد. صفیه وقتی به سن ازدواج رسید، پدرش از میان همه شیفتگان و دلدادگانِ وی، او را به پسر عمویش سلام بن مِشْکَم داد. (۱) معلوم نیست صفیه از این زناشویی خوشحال بوده یا نه، گر چه برخی از مؤلفان نوشته‌اند که از شوهرش طلاق گرفت (۲) ولی گویا این سخن درست نیست و شوهر صفیه در جنگ خیبر و پدرش هم در جنگ بنی‌قریظه کشته شدند.

در یکی از شب ها که صفیه در خانه شوهرش زندگی می کرد، خواب دید ماه از آسمان یثرب فرود آمده و در دامن او افتاد. صفیه از این خواب بسیار خوشحال شد و فردا با شادی تمام خوابش را برای شوهرش نقل کرد و منتظر بود شوهرش هم از شنیدن این خواب مانند او خوشحال شود، لیکن برخلاف انتظار دید چهره شوهرش گرفته شد و با حالت غضب و عصبانیت گفت: گمان می کنم آرزوی همسریِ محمّد را داری! این را گفت و سیلیِ محکمی به صورت صفیّه زد که فوراً اثر سرخی در چشمش پیدا شد و این علامت تا روزی که به خانه شوهر جدیدش رفت باقی بود. (۳) این اندازه معلوم است که صفیه از این خواب زیاد خوشحال شد امّا نمی‌توان فهمید که خوشحالی‌اش فقط برای مژده‌ای بود که شنید زن رهبر حجاز می‌شود یا از آن جهت که از چنگال شوهر فعلی و همسری با وی آسوده خواهد شد. ولی پیداست که اثر خواب و تعبیری را که پسر عمویش از آن نمود، در نظرش خیلی اهمّیت داشت. بعد از این واقعه صفیه دیگر با کسی از خواب خود و از تعبیر پسر عمو و سیلی خوردنش، سخنی نگفت و پیوسته آرزوی زن رهبر حجاز شدن را در سر داشت. روزی که سپاهیان اسلام قلعه قموص را فتح کردند و زنان را به اسارت گرفتند، صفیه هم در میان اسیران بود و پیغمبر او را آزاد کرد و به عقد دائمی خود درآورد. (۴) و در مراجعت از خیبر، همینکه به «صهبا»، یک منزلی مدینه رسیدند، با او عروسی کرد و فرماندهان و رؤسای ارتش را میهمانی داد. غذایی که در این مهمانی مصرف شد عبارت بود از ماست جوشیده، روغن و مقداری خرما. (۵) این میهمانی ثابت می کند که پیامبر

۱- زرقانی، شرح المواهب، ج ۳، ص ۲۵۶

۲- زرقانی، شرح المواهب، ج ۳، ص ۲۵۶

۳- البدایهٔ والنهایه، ج ۴، ص ۱۹۶

۴- تاریخ شیعه در این موضوع با سنیان مخالف است. بنا به گفته مجلسی از مام باقر علیه السلام علی علیه السلام صفیه رادر داخل قلعه اسیر کرده و او را به بلال سپرد که به دست پیغمبر بدهد تا او درباره‌اش حکم کند.

۵- البدایهٔ والنهایه، ج ۴، ص ۱۶۶؛ زرقانی، شرح المواهب، ج ۳، ص ۲۵۵

ص: ۱۴۸

اسلام‌می‌خواست به‌پیروان خود، در عمل درس اقتصاد و میانه روی بیاموزد و آنان را از شرّ جنون ولخرجی نگاه بدارد. پیغمبر با اینکه از سهم خیبر بهره کافی داشت و می‌توانست میهمانی مفصّل‌تری که شایان مقام فرماندهی وی باشد راه بیندازد، با این وصف به همین مقدار اکتفا کرد.

معلوم است، اگر خودِ او در عمل میانه رو نبود، نمی‌توانست پیروانش را تربیت کند و نمی‌توانست ریشه ولخرجی را که زیان‌آورترین مفاسد اجتماعی است قطع کند.

سربازان، با شهامتِ تمام می‌جنگیدند؛ به طوری که در طی دو- سه حمله، دو قلعه نسبتاً محکم را از یهود گرفتند و هر چه در قلعه‌ها بود تصرّف کردند؛ زن، بچه، ظرف، فرش، اسب، الاغ و ... ولی مشکل بزرگی برای ارتش پیش آمده بود. گرسنگی همه را تهدید می‌کرد.

سربازها کم‌کم سست می‌شدند. اگر خوراکی نمی‌یافتند متزلزل می‌شدند! مجبور شدند که برای رفع گرسنگی، مرکب‌های بارکش را کشته، از گوشت آنها گرسنگی را تا اندازه‌ای تخفیف دهند.

این اقدام گرچه از یک جهت فایده داشت لیکن مشکل دیگری را پیش می‌آورد که عبارت بود از کم شدن و یا از بین رفتن وسایط نقلیه. بالأخره خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و یاران خود را از خوردن گوشت الاغ بازداشت.

باز هم خدا

در هیچ‌یک از سه قلعه اشغال شده خوردنی یافت نمی‌شد. اسباب، فرش، اسیر، ظرف به دست مسلمانان افتاده بود، ولی اینها را که نمی‌شود خورد! سرباز باید قدرت حمله یا دفاع داشته باشد.

تفتیش قلعه‌ها آغاز شد؛ یکبار، دو بار، سرانجام مطمئن شدند که خوردنی نیست. باید به فرمانده نیرو مراجعه کرد و دستور از او گرفت. گروهی از بنی سهم به عنوان نماینده انتخاب شده، حضور پیغمبر آمدند. گرسنگی و بی‌آذوقگیِ سپاهیان را گزارش دادند. مسلماً در آن ساعت به پیغمبر بسیار سخت گذشت؛ زیرا او هم چیزی نداشت. پیشرفت و پیروزی ارتش بسته به چند انبان جو یا خرما است.

قلعه‌ای که محلّ آذوقه یهودی ها است، هنوز گرفته نشده. پس چه باید کرد؟ باز هم باید به سوی خدا رفت.

پس از تقاضای نمایندگان سپاه و افسران ارتش، پیغمبر سر به آسمان

ص: ۱۴۹

بلند کرد:

خدایا! تو حال اینان را می‌دانی، اینها از فشار گرسنگی توانِ خود را از دست داده‌اند، من هم چیزی که به کارشان بخورد، در دست ندارم.

پروردگارا! بزرگ ترین قلعه را که خوراك و روغن و گوشت فراوان داشته باشد به تصرف آنها درآور!

پیغمبر این دعا را کرد و در بامداد دیگر قلعه صعب بن معاذ، محل ذخیره خوراك را که دو روز در محاصره مسلمانان بود فتح کردند، بدین طریق لشکر از گرسنگی نجات یافت. (۱) گر چه یهود با از دست دادن این قلعه شکست زیادی را متحمّل شدند و در مقابل، مسلمانان به پیروزی‌های مهمی نائل گردیدند، ولی روحیه یهود به کلّی متزلزل نشده بود و تصمیم گرفتند تا آخرین نفس بجنگند. هر قلعه‌ای که به دست مسلمانان می‌افتاد، فراری‌ها آنچه را که می‌توانستند با خود برداشته، به قلعه دیگر پناه می‌بردند. مسلمانان چهار قلعه را که عبارت بود از ناعم و شق و کتیبه و نطاهٔ تصرف کرده بودند و سه قلعه وطیح، قموص و سلالم در محاصره باقی مانده بود. قلعه قموص به گفته صاحب سیره حلبیه (۲) بیست روز در محاصره ماند.

مرحب که شجاع‌ترین مردان یهود بود و در این قلعه می‌زیست، حکم خار بزرگی را داشت که در جلوی مسلمانان روییده باشد. هر روز یک تن از افسران ارشد مأمور گرفتن قلعه می‌شد و شکست خورده برمی‌گشت. روزی عمر رفت و شکست خورده برگشت. او کوشش می‌کرد گناه را به گردن سپاهیان بیندازد و سپاهیان هم می‌گفتند: ترس عمر سبب شد که ما شکست خوردیم (۳) همچنین دیگران نیز رفتند و کاری از پیش نبردند.

شکست افسران و چیرگی دشمن ممکن بود روحیه سربازان را متزلزل سازد ولی پیغمبر تصمیم گرفت فردا کار را یکسره کند و قلعه قموص را بیش از این در محاصره نگاه ندارد. حتماً باید این قلعه گرفته شود ولی افسران ارشد که کاری از پیش نبردند و سربازان روحیه خود را باخته‌اند. همه اینها یک رشته احتمالات و خیالات بود که در فکر هر یک از لشکریان خطور می‌کرد.

علی کجاست؟

همینکه پیامبر از پیشرفت دو فرمانده نا امید شد، برای اینکه سربازان

۱- البدایه و النهایه ۷ ص ۱۹۴، ج ۴؛ طبری، ج ۳، ص ۹۲؛ سیره حلبیه ج ۳، ص ۴۵.

۲- ج ۳، ص ۴۷

۳- طبری، ج ۳، ص ۹۳

ص: ۱۵۰

دچار تزلزل روحی نشوند، فرمان زیر را صادر کرد:

«فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم، که خدا و رسول را دوست می‌دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می‌دارند. او حتماً پیروز شده و شکست نخواهد خورد.» (۱) تمام افسران و فرماندهان آرزو می کردند فردا صبح پرچم به دست آنها داده شود. (۲) می گویند عمر گفته است:

هیچ روزی فرماندهی را مانند آن روز دوست نداشتم.

فردا صبح، برخلاف انتظار دیدند پیغمبر پسر عموی خود علی را می‌خواهد.

به عرض رسید علی بیمار است.

- چه مرضی دارد؟

- درد چشم، خیلی هم سخت است.

به طوری که نمی‌تواند پیش پای خود را ببیند!

- فوراً حاضرش کنید!

به عجله یک دسته برای اجرای دستور و ابلاغ بشارت نزد علی علیه السلام رفتند و او را در حالی که چشمانش را با دستمال بسته بود و یکنفر دستش را گرفته و می کشید، حاضر کردند. عجب! علی چگونه می‌تواند بجنگد؟! درست است که او شجاع و دلیر است ولی شجاعتِ تنها به چه دردی می‌خورد؟ چشم لازم است. مگر چشم دردِ به این سختی را می‌توان فوری معالجه کرد؟ اینها افکاری است که شاید در مغز همه سربازان و افسران دور می‌زد، ولی مدّتش زیاد طول نکشید؛ زیرا دیدند که پیغمبر علی را پیش خود خواند و آب دهنش را به چشمانش کشید و فوری بهبود یافت. (۳) پس دیگر شکست یهود حتمی است. پس علی خدا و رسول را دوست می‌دارد و آنها هم علی را دوست می‌دارند!

این داستان را به همین طریق که نوشتیم بزرگان حدیث و مورّخان سنّی و شیعی نوشته‌اند. حسان بن ثابت، شاعرِ انصار، داستان را همان روز به شعر در آورد که اوّل قصیده چنین است:

وَ کانَ عَلِیٌّ أرمَد العین یبتغی دواءً فلمّا لم یحسّ مداویاً

شفاه رسول‌اللّه منه بتفلهٔ (۴) پیغمبر: علی! پرچم را بگیر و به سوی قلعه برو تا خدا آن را به دست تو بگشاید.

- با آنها بجنگم تا مسلمان شوند؟

۱- فتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۵۱۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۴۲؛ البدایهٔ والنهایه، ج ۴، ص ۱۸۴؛ سیرهٔ الحلبیه، ج ۳، ص ۳۵؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۱۳۳؛ بخاری، ج ۵، ص ۱۳۴؛ عقدالفرید، ج ۵، ص ۶۹؛ صحیح مسلم و طبرانی و ابن حجر الصواعق المحرقه ص ۴۷؛ ینابیع الموده، ص ۴۸؛ مطالب السئول، ص ۱۵

۲- سیرهٔ الحلبیه، ج ۳، ص ۳۵

۳- البدایهٔ والنهایه، ج ۴، ص ۱۸۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۲؛ طبری، ج ۳، ص ۹۱؛ تاریخ ابوالفداء، ج ۴، ص ۱۴۷؛ شرح المواهب زرقانی، ج ۲، ص ۲۲۳؛ مسلم و بخاری در صحیحین طبرانی در معجم نقل از ص ۷۴ کتاب الصواعق المحرقه.

۴- چشم علی درد می کرد و دوایی می‌خواست؛ چون کسی که معالجه او را بکند پیدا نکرد، پیغمبر درد او را با آب دهان درمان کرد.

ص: ۱۵۱

- آرام آرام برو، همینکه نزدیکشان رسیدی به اسلام دعوتشان کن و بگو خدا چه چیزها بر آن ها واجب کرده است. به خدا قسم اگر مردی به دست تو راهنمایی شود، بهتر است از اینکه شتران سرخ موی قیمتی داشته باشی.

علی پرچم را می‌گیرد و با سربازان تحت فرمان خود به سوی قلعه می‌رود.

آنجا در بالای قلعه یک نفر یهودی دیده‌بانی می‌کرد، پرسید کیستی؟

- علی فرزند ابوطالبم.

- قسم به چیزی که به موسی نازل شده، شما پیروز شدید.

علی علیه السلام حمله کرد و مرحب را کشت و قلعه قموص پس از بیست روز محاصره به دست مسلمانان افتاد. (۱) از آنجا که چراغ عُمْر یهودیان رو به خاموشی می‌رفت و خدا می‌خواست اسلام پیشرفت کند و پیغمبر فاتح شود.

در همان موقعی که قلعه شق و نطاة در محاصره سپاهیان اسلام به سر می‌برد، یک تن از یهودیان نزد پیغمبر آمد و خبر داد که: یهود از ترس، روحیه خود را به کلّی باخته‌اند. ولی باید فکر اساسی کرد که زود تسلیم شوند؛ زیرا به فرض که محاصره دو ماه دیگر هم طول بکشد نتیجه ندارد، چون یهودیان آذوقه کافی در داخل قلعه دارند ولی احتیاجشان به آب است که شبها از راه نقب بیرون می‌آیند و آب می‌خورند. پیامبر دستور داد نقب‌ها را بستند. یهود که از این واقعه مرگ حتمی را احساس کردند؛ قلعه را باز کردند و برای مبارزه نهایی آماده شدند، ولی پس از زد و خورد مختصری شکست خوردند و این قلعه هم تسلیم شد. (۲) باز هم مقاومت

نصب منجنیق و ختم جنگ

اگر از واقعه خیبر هزار و سیصد و شصت سال می‌گذرد و شما نمی‌توانید صحنه جنگ را از نزدیک تماشا کنید؛ تاریخ همه چیز را برای شما ضبط کرده است. وقتی می‌بینید مورّخان می‌نویسند:

از فلان قلعه اینقدر زن اسیر شد یا این مقدار بچه و مرد گرفتار گردید و صحبتی از مال نیست، باید فهمید که یهودی‌ها برای حفظ مال بیشتر از حفظ زن و بچه کوشش می‌کردند و روی همین اصل بود که یهود در نگاهداری قلعه وطیح و سلالم (آخرین قلعه‌ها) پافشاری زیادی کردند؛ زیرا اموال باقی مانده، در این دو

۱- البدایة والنهایه، ص ۱۸۵ و ۱۸۶

۲- البدایة والنهایه، ص ۴، ص ۱۹۸

ص: ۱۵۲

قلعه جمع شده بود. وطیح و سلالم در محاصره ماند، یک روز- دو روز و یک‌هفته. خیر، از تسلیم خبری نیست.

چهارده روز گذشت و این دو قلعه در محاصره ماندند. (۱) پیغمبر اسلام برای اینکه کار محاصره را پایان دهد و دشمن را مجبور به تسلیم بنماید؛ دستور داد منجنیق‌ها را به طرف قلعه نصب کنند.

منجنیق آلتی بود که در جنگ های آن عصر برای گرفتن قلعه به کار می‌بردند. از بالای منجنیق سنگ و نی آتش زده و شیشه‌های پر از نفت به داخل قلعه می‌انداختند و قلعه آتش می گرفت.

پس از نصب منجنیق‌ها، یهودیان فهمیدند که مقاومت بی‌فایده است و اگر تسلیم نشوند مسلمان ها قلعه را با هر چه در آن است آتش خواهند زد و سرانجام آنها را خواهند کشت. لذا بهتر دیدند که راه مسالمت آمیزی را برای فرار از خطر پیش بگیرند که هم از مرگ نجات یابند و هم تا آنجا که ممکن است بهره‌ای از مال‌ها ببرند. این بود که پیشنهاد متارکه جنگ به وسیله امیّهٔ بن ابی‌الحقیق به اردوی پیغمبر فرستاده شد و ضمناً شرایط متارکه را خواستند و بالأخره عهدنامه متارکه جنگ روی ۶ ماده که تماماً به نفع مسلمانان بود، امضا گردید ولی در حقیقت می‌توان این مصالحه را «تسلیم بدون شرط» تعبیر کرد.

متن پیمان:

۱- آنچه از وسایل نقلیه، امتعه، وجوه نقدی و جواهرات در داخل قلعه‌ها موجود است به پیغمبر اسلام واگذار می‌شود.

۲- یهودیان با یک پیراهن که به تن پوشیده‌اند، از قلعه خارج شوند و جای آنها را سپاهیان اسلام بگیرند.

۳- یهودیان موظفند، محلّ دفینه و ذخایر و اماکن و اموال و اسلحه را به مسلمانان نشان دهند.

۴- هر گاه پس از رسیدگی معلوم شد یهودیان در اجرای مقررات ماده ۳ تخلّف ورزیده‌اند یا تقلبی کرده‌اند محکوم به اعدام خواهند شد.

۵- هر زمان پیغمبر اسلام بخواهد می‌تواند یهود را از خیبر خارج سازد.

۶- در مقابل این تعهدات پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله حقوق زیر را برای یهود امضا می کند:

الف: پس از امضای پیمان، بلافاصله به ارتش فرمان عدم تعرّض داده می‌شود.

ب: ظرف اجرای مقرّرات ماده ۳، تا

۱- البدایهٔ والنهایه، ج ۴، ص ۱۹۴؛ سیرهٔ الحلبیه، ج ۳، ص ۴۷

ص: ۱۵۳

موقعی است که ارتش اسلام در قلعه‌ها مشغول تفتیش است و پس از انجام کار یهود حق دارند به داخل قلعه بروند.

ج: یهود حق دارند اطفال خود را همراه خود ببرند و کسی از سپاهیان متعرض آنها نخواهد شد. (۱) پس از امضای پیمان، بلافاصله نبرد پایان یافت و زمین‌های وطیح و سلالم چون به دست سپاهیان فتح نشده بود، مخصوص پیامبر اسلام گردید ولی باقی زمینها به نسبت، بین مسلمانان تقسیم گشت. (۲) اهالی فدک که از آغاز جنگ خیبر منتظر پایان کار بودند، پس از شکست خیبریان برای خود چنین روزی را پیش‌بینی می‌کردند. از این رو صلاح دیدند قبل از آنکه مسلمانان متوجّه آنها شوند، از راه مسالمت با پیغمبر کنار بیایند و آنها هم مانند خیبری‌ها چنین معاهده‌ای، یا اگر بشود با شرایط آسان‌تری، با پیغمبر ببندند. لذا پس از مشاوره، محیصهٔ بن مسعود نامزد شد که برای عقد قرار داد به طرف مدینه رود. بنا به گفته ابی‌اثیر در کامل (۳) پیغمبر محیصه را فرستاد تا با یهودیان فدک مذاکره کند، ولی شکی نیست که پیشنهاد صلح قبلًا از طرف اهالی فدک تقدیم پیغمبر صلی الله علیه و آله شده بود. در هر صورت قراردادی نیز بین پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهالی فدک امضا شد، که به موجب آن، نصف زمین‌های فدک خالصه پیغمبر و نصف دیگر مال یهودی‌ها باشد. (۴) در اینجا باز کلام فقهای سنّی بسیار متفاوت است؛ چنانکه عده‌ای می گویند:

آنچه بهره پیغمبر بود فقط نیمی از زمین‌های فدک است. امّا زمین‌های خیبر بین همه مسلمان ها تقسیم گردید. ابن عباس می گوید: آنچه خدا در آیه شریفه وَمَا أَفَاءَاللَّهُ عَلَی رَسُولِهِ ... به پیغمبر داد، نیمی از خیبر بود و نیم دیگر بهره مسلمانان است (۵) ولی در اینکه فدک خالصه پیغمبر اسلام بود، ظاهراً همه موافق هستند.

واگذاری

اگر چه نمی‌شود درآمد سالیانه آن روز فدک را حدس زد، و پیشتر آوردیم که مورّخان به این گونه مطالب توجّهی نداشته‌اند، ولی از قرائن می‌توان فهمید که درآمد زیادی داشته است. چون هر کجا نویسنده‌ها نام فدک را برده‌اند، می‌نویسند: دارای چشمه‌های آب و

۱- البدایهٔ والنهایه، ج ۴، ص ۱۹۹؛ سیرهٔ الحلبیه، ج ۳، ص ۴۷

۲- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۴؛ ابوالفدا، ج ۳، ص ۱۴۸؛ طبری، ج ۳، ص ۹۱؛ سیرهٔ الحلبیه، ج ۳، ص ۵۷

۳- ج ۲، ص ۸۵

۴- معجم البلدان، ج ۶، ص ۳۴۳، از کتاب فتوح البلدان احمد بن جابر البلاذری؛ نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۸؛ اموال، ص ۹

۵- درّ المنثور، ج ۶، ص ۱۹۲

ص: ۱۵۴

نخلستان های زیادی است و غیر از محصول خرما مسلماً محصولات دیگر هم داشته است. روی هم رفته شاید مبلغی را که اقلًا در سال کمتر از دویست هزار ریال نبوده عایدی می‌داده. این درآمد پس از عقد قرارداد، مستقیماً به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌رسید که میان بنی‌هاشم و فقرا و بی‌چاره‌های مدینه تقسیم می‌شد و یا در عروسی جوانان و شوهردادن دختران بنی‌هاشم هزینه می‌شد (۱) ولی چون آیه وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه نازل شد، پیغمبر فاطمه علیها السلام را طلبید و فدك را به وی بخشید.

سیوطی در تفسیر خود، ذیل همین آیه از قول ابن مردویه که از حافظان قرن چهارم است و از گفته بزاز و ابو یعلی و ابن ابی‌حاتم از ابی‌سعید خدری این مطلب را نقل می‌کند و ابن عباس هم گفته است که: وقتی این آیه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد فدك را به فاطمه علیها السلام داد. (۲) ابن کثیر شامی که یکی از مورخّان قرن هشتم هجری است، این حدیث را ذیل همین آیه، در تفسیر خود (۳) از حافظ ابو بکر بزاز از ابوسعید خدری نقل کرده، می گوید: پیغمبر فدك را در زمان حیات خود به فاطمه علیها السلام بخشید ولی چون از یک سو با گفته ابوبکر (که می گوید: فدك جزو بیت المال مسلمین است و از این جهت آن را تصرف نمود) مواجه شده، نخواسته یا نتوانسته است حقیقت را اعتراف کند. از این رو شروع به ایراد تراشی نموده، می گوید: این حدیث بر فرض که سندش درست باشد بی‌اشکال نیست؛ زیرا سوره مکّی است در صورتی که مصالحه فدك در سال هفتم هجری و در مدینه‌واقع شده، پس‌بهتر است بگوییم حدیث را شیعه‌ها از خود درآورده‌اند!

حقیقت این است که: نه روایت را شیعه‌ها جعل کرده‌اند و نه آیه مکّی است.

این دو روایت را حفاظ در کتب خود از راویان معتبر که از یاران پیغمبر بوده‌اند، نقل کرده‌اند. چگونه است که ابی‌سعید خدری و ابن عباس روایتشان در همه جا صحیح است غیر از این یک جا که به ضرر ابن کثیر تمام می‌شود؟!

محمّد عبدالباقی در معجم المفهرس (۴) به طور صریح می‌نویسد: آیه مدنی است و دیگر اینکه بر فرض هم سوره مکّی باشد چنین نیست که همه آیاتِ آن هم باید مکّی باشد؛ همچنانکه بسیاری از سوره‌ها مدنی است ولی بعض از آیات آنها در مکّه نازل شده است.

۱- سیرهٔ الحلبیه، ج ۳، ص ۵۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۲۷ ص ۸۵

۲- درّ المنثور، ج ۴، ص ۱۷۷

۳- ج ۳، ص ۳۶

۴- ص ۲۱۲

ص: ۱۵۵

و همچنین زمخشری در کشاف (۱) می‌گوید: برخی گفته‌اند: مقصود از ذوی‌القربی در آیه، خویشان پیغمبر می‌باشد و رازی در تفسیر آیه می‌گوید:

مقصود از ذوی القربی خویشان پیغمبر است، که خدا امر کرده حقوق آنها را از خالصه و غنیمت پرداخت نمایند و این معنی را احتمالًا اوّل آیه قرار داده. روی هم رفته از گفتار این مفسران می‌توان فهمید که روایت ابی‌سعید و ابن عباس درست است.

پس از واگذاری فدک به فاطمه، دیگر حوادث مهمّی که قابل ذکر باشد رخ نداده است.

پی‌نوشتها:

۱- ج ۲، ص ۱۸۶

ص: ۱۵۶

ص: ۱۵۷

ص: ۱۵۸

فدک، نماد مظلومیّت اهل‌بیت علیهم السلام

محمّدتقی رهبر

«... وَالْأَمْرُ الْأَعْجَبُ وَالْخَطْبُ الْأَفْظَعُ بَعْدَ جَحْدِکَ حَقَّکَ غَصْبُ الصِّدیقَةِ الطَّاهِرَةِ الزَّهْراءِ سَیِّدَةِ النِّساءِ فَدَکاً، وَرَدَّ شَهادَتِکَ وَشَهادَةِ السَّیِّدَیْنِ سُلالَتِکَ، وَعِتْرَةِ الْمُصْطَفی صَلَّی‌اللَّهُ عَلَیْکُمْ، وَقَدْ اعْلَی‌اللَّهُ تَعالی عَلَی‌الْاُمَّةِ دَرَجَتَکُمْ، وَرَفَعَ مَنْزِلَتَکُمْ وَابانَ فَضْلَکُمْ، وَشَرَّفَکُمْ عَلَی الْعالَمینَ، فَاذْهَبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَکُمْ تَطْهیراً ...» (بخشی از زیارت امیر المؤمنین علیه السلام در روز غدیر)

«... موضوع شگفت‌انگیزتر و مصیبت هولناک‌تر، پس از انکار حق تو، غصب فدک بود از صدیقه طاهره، حضرت زهرا سرور زنان علیها السلام. پس از آنکه گواهی تو و دو بزرگوار از نسل تو و عترت مصطفی صلی الله علیه و آله را رد کردند. در حالی که خدای متعال درجه شما را بالا برد و منزلت شما را بر امّت برتری داد، و فضیلت شما را آشکار کرد و از آلودگی زدود و پاک و پاکیزه نمود ...»

ماجرای تاریخی فدک از جمله مسائلی است که همزمان با رحلت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و از روزهای نخستین تاریخ اسلام تا کنون مطرح بوده است؛ مسأله‌ای که فراموش ناشدنی است و باید آن را یکی از دردناک‌ترین فرازهای تاریخ اسلام برشمرد. هر چند طرح این مسأله مانند بسیاری از مسائل تاریخی دیگر، با آثار عملی همراه نیست و در حال حاضر

ص: ۱۵۹

سرزمین تاریخی فدک در صحرای حجاز و در دل بیابان‌ها و حرّه‌ها و سنگ‌های سوخته و پاره‌ای نخلستان‌های اطراف مدینه طیبه، گمنام افتاده و کسی را در مالکیت آن دعوا و مرافعه‌ای نیست. امّا از آنجا که طیّ قرنها بحث‌های فراوانی درباره آن بوده و مورّخان و محدّثان و محقّقان سخن‌ها در این باب گفته‌اند و یافتن نظر صائب می‌تواند نکته اتکایی برای مسائل اعتقادی مخصوصاً در مسأله خلافت و امامت و مظلومیت اهل‌بیت علیهم السلام در آن مقطع تاریخ اسلام باشد، لذا طرح آن مانند سایر مسائل تاریخی از بار ارزشی و معنوی و اعتقادی برخوردار است که می‌تواند پرده از روی حوادث برافکند و برای آیندگان عبرت‌آموز باشد. بدینسان نمی‌توان ماجرای فدک را از حوادث فراموش شده تاریخ اسلام تلقّی کرد. با توجّه به این نکته مهمّ، گذر بر تاریخ پرماجرای فدک و مناقشات آن همواره مورد توجّه عالمان، محدّثان، مورّخان و پژوهشگران شیعه و سنی بوده است.

در حالی که پیروان اهل‌بیت مصادره فدک به وسیله نظام حاکم، پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ظلم مضاعفی در حقّ خاندان پیغمبر پس از غصب خلافت امیر مؤمنان علیه السلام می‌دانند و حتّی اسفبارتر از آن می‌شمارند. نظریه پردازان عامّه در مقام توجیه این اقدام برآمده‌اند و بر مستندات غاصبان صحّه گذاشته و آن را اقدامی مشروع جلوه داده‌اند!

نکته‌ای که تأکید بر آن لازم است این است که: مسأله فدک پیش از آنکه بار اقتصادی داشته باشد، بار معنوی و سیاسی داشته که با گذشت زمان به مسائل اعتقادی پیوند خورده است؛ چنانکه امر از آغاز نیز چنین بوده و دفاعیات حضرت زهرا علیها السلام و حمایت امیر مؤمنان از دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله در این کشاکش، به روشنی مبیّن این است که اساساً سخن از منافع اقتصادی نبوده، بلکه بعد معنوی و دینی آن، نقطه محوری را تشکیل می‌داده است.

این دفاعیّات و خشم و خروش‌ها در راستای دفاع مستمر از اصول ومبانی اسلامی است که از سوی پروردگار و با رسالت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله پی‌افکنده شد و خطر ارتجاع زودرس به طور جدّی آن را تهدید می‌کرد. و این وظیفه سنگرداران ولایت بود که از حریم شرایع دین دفاع کنند و از گسترش خطر ارتجاع و بدعت مانع شوند و از هرگونه امکانات تبلیغی بهره گیرند. در اعصار بعدی نیز وارثان ولایت در برابر رژیم‌های حاکم، همان مواضع را دنبال کردند. و حتّی مسأله فدک را به عنوان نمادی از کشور اسلامی

ص: ۱۶۰

مطرح نموده و آن را به گستره حاکمیّت دین و ولایت تعمیم داده‌انـد؛ چنانکه در سـخن امام موسـی بن جعفر علیه السـلام با مهـدی عباسـی در تحدیـد حـدود فـدك روایت آمـده که آن حضـرت حـدود فـدك را بـا مفهـوم رمزی‌اش به قلمرو حکـومت اسـلامی و جغرافیای آن روز جهان اسلام پیوند دادند و خواستار شدند که هرگاه خلیفه عباسی بخواهد آن را به آل‌رسول بازگرداند باید چنین اقدامی کند؛ یعنی تمام متملّکات دولت اسلامی را واگذارد و این حاکمان نه تنها غاصب فدك‌اند که غاصب خلافت نیز هستند. در هر حال با توجّه به اهمّیت موضوع وارتباطی که با مسأله ولایت پیدا می‌کند در این مقال برآنیم تا مروری گذرا بر سرگذشت فدك کنیم و مظلومیت اهل‌بیت و علی و زهرا علیهم السلام را در لحظات واپسین رحلت پیامبر به اجمال بنگریم.

موقعیّت جغرافیایی و سابقه تاریخی فدك

فدك از جمله قرا و قصبات حجاز و حوالی خیبر است که با مدینه طیّبه دو یا سه روز طی مسافت فاصـله دارد که به مقیاس زمان ما به ۱۳۰ کیلومتر می‌رسد. سرزمینی بوده آباد و به لحاظ داشتن آب کافی، از نخلستان‌های فراوان و محصول برخوردار بوده است.

اشـتغال مردم این سـرزمین را امر کشاورزی و کارهای دستی تشکیل می‌داده و خرمای آن مشهور بوده و از بافته‌های فدك در کتب تاریخی سخن به میان آمده است.

فـدك بـا پیشـینه تـاریخی منزلگـاه طایفه «بنو مُرّه» از قبیله بزرگ و مشـهور عرب «غطفان» است. به گفته طبری مادر نعمان بن منـذر پادشاه حیره از اهالی فـدك بوده که سـند معتبری در قـدمت تاریخی سـرزمین فـدك به شـمار می‌رود. (۱) و بـه گفته برخی دیگر: فدك نام پسـرحام بن نوح بوده و این قریه به نام وی موسوم گشـته است. فدك با خیبر ده کیلومتر فاصله دارد و به لحاظ اینکه خیبر مرکز عمـده یهودیان بوده، مردم آن از نظر اجتماعی و مـذهبی تابع یهودیان خیبر بوده‌انـد. قلعه مشـهور قدیمی فدك به «الشـمروخ» شهرت داشـته که در حقیقت حصن و قلعه فـدك بـوده است. (۲) فـدك، بـا دیرینه ممتـدّ تاریخی و موقعیت ویژه‌اش به عنوان یک سرزمین پر آب و در نتیجه دارای نخلسـتان‌ها، نـامی مشـهور بوده که علی‌رغم کوچکی‌اش از اهمّیت تاریخی و جغرافیایی برخوردار است.

۱- نک: سیّد محمّد باقر نجفی، مدینه‌شناسی، ج ۲، ص ۴۸۹

۲- همان، ص ۴۹۰

ص: ۱۶۱

در قرن سوّم هجری، این قریه مسیر و منزل‌گاه مسافران مدینه بوده که در حال حاضر این موقعیّت را از دست داده است.

موقعیّت کنونی فدک

بنا به نوشته مؤلّف کتاب مدینه‌شناسی که خود از محلّ فدک دیدن کرده است، این منطقه امروزه به «الحائط» موسوم است که تابع امارت «حائل» است و در مغرب «الحُلیفه» و جنوب «ضرغد» قرار دارد. دقیقاً در مرز شرقی خیبر دارای موقعیّت مشخّصی است. به گفته مؤلّف فوق الذکر، تا پایان سال ۱۹۷۵ میلادی، این منطقه شامل ۲۱ روستا و دارای ۱۱۰۰۰ نفر جمعیت بوده و سکنه «الحائط» بیش از ۱۴۰۰ نفر نبوده است.

تصویر

ص: ۱۶۲

فـدک سـرزمینی است پوشـیده از نخلسـتان‌ها و برخوردار از امکانـات کشـاورزی و در عین حال مجاور سـرزمین‌های خشک حرّه و تابش آفتاب گرم.

حائط، بی‌هیچ نشانی از تاریخ، در لابلای نخلستان‌ها و صحرای خشک متروک، امروزه اهمّیت خود را به عنوان منزلگاه مسافران از دست داده است. (۱) مشخصات فدک و نخل‌های آن

چنانکه پیشتر اشاره شد، فدک به لحاظ امکانات کشاورزی، سـرزمینی بود پر محصول و رطب آن شهرت بسیار داشت. در خصوص حجم درآمد کشاورزی و نخلستان‌های فدک، پس از آنکه در تصـرف پیامبر قرار گرفت، گزارشـهایی به ثبت رسـیده است. برخی گویند: نخلستان‌هایش در قرن ششم هجری معادل نخلستان‌های کوفه بوده است. (۲)ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: وقتی عمر بر نیمی از فـدک بـا یهودیان مصالحه کرد از مال عراق پنجاه هزار درهم به آنان داد. (۳) سـیّد بن طاووس در کشف المحجّه گفتاری دارد که درآمـد فـدک را بیش از این تخمین زده است. وی می‌گویـد: در آمد فدک به روایت شـیخ عبداللَّه بن حماد انصاری سالانه بالغ بر هفتـاد هزار دینار بوده است. (۴) از اینجـا می‌توان علّت واگـذاری این سـرزمین پرحاصل به فاطمه زهرا علیها السـلام از طرف پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و به امر پروردگار متعال در آیه وَآتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه را استنباط کرد.

بـدیهی است با زندگی زاهدانه‌ای که اهل‌بیت رسول‌اللَّه صـلی الله علیه و آله داشـتند آنان را برای اداره معیشت شخصـی به این مبلغ نیـازی نبـوده و حکمت دیگری در این امر مهمّ بایـد باشـد که شایـد بتـوان گفت: هـدف از این واگـذاری داشـتن بنیه مـالی و توان اقتصـادی جهت اداره حکومت اسـلامی بوده که می‌بـایست در خانـدان پیامبر مسـتقر می‌شـد. همانگونه که تصـرّف فـدک و خارج ساختن آن از دست اهل‌بیت به وسیله دستگاه خلافت را در همین نکته باید جستجو کرد که به شرح آن خواهیم رسید.

فتح خیبر و فدک

در سـال هفتم هجرتِ پیـامبر صـلی الله علیه و آله، سپاه اسـلام موفّق شدنـد طیّ فتوحـات خود قلعه‌هـای خیـبر را که دژهـای اسـتوار یهودیان بود فتح کنند، دلاوری‌های امیرمؤمنان علیه السلام در این

۱- مدینه‌شناسی، ج ۲، ص ۴۹۲

۲- آیهٔ‌اللَّه شهید سیّدمحمّد باقر صدر، فدک در تاریخ، ص ۲۷

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۸، چاپ بیروت.

۴- به روایت محدّث قمی در بیت الاحزان، ص ۸۲

ص: ۱۶۳

فتوحات مشهور است. اسطوره شجاعت آن حضرت و به خاک افکندن مرحب، قهرمان غول پیکر یهود و کندن در خیبر با آن حجم افسانه‌ای‌اش برگ دیگری است از افتخارات آن فاتح بزرگ در تاریخ اسلام. همینکه خیبر فتح شد و یهودیان سرتسلیم در برابر مسلمانان فرود آوردند، خبر سقوط خیبر با آن عظمت به یهودیان فدک که از ساکنان قلعه‌ها و مزارع آن خطّه بودند رسید و از این رهگذر رعب و وحشتی در دل آنان افتاد و پیش از آنکه سپاه اسلام راهی فدک شوند، نمایندگانی نزد پیامبر فرستادند و از تسلیم و مصالحه خود بر نیمی از حاصل باغات و اراضی فدک سخن گفتند. (۱) ابن ابی‌الحدید از سیره ابن اسحاق چنین نقل می‌کند: همین که خیبر فتح شد، رعب و وحشت یهودیان فدک را گرفت، لذا نمایندگان خود را نزد پیامبر فرستادند و درخواست کردند بر نیمی از فدک با آنان مصالحه کند. نمایندگان یهود در خیبر یا در مسیرِ راه و یا در مدینه خدمت پیامبر رسیدند و موضوع را عنوان کردند و آن حضرت پیشنهاد آنان را پذیرفت. از این رو فدک ملک ویژه رسول‌اللَّه شد؛ زیرا بدون جنگ به تصرّف در آمد. همچنین نامبرده از کتاب ابوبکر جوهری با اسناد خود از زهری چنین آورده است:

گروهی از اهالی خیبر که در محاصره قرار گرفتند، تحصّن کرده و از پیامبر خواستند به آنان امان دهد تا جلای وطن کنند. پیامبر پذیرفت. اهالی فدک این را شنیدند و همین پیشنهاد را دادند و پیامبر قبول کرد. و بدینگونه فدک بدون هیچ جنگ و جهاد به تصرّف در آمد و بدین ترتیب ملک خاص پیامبر شد. (۲) مفسران سنّی و شیعی نیز به چگونگی تصرّف فدک اشاره کرده و آن را خالصه و فیٔ رسول خدا و از زمین‌هایی برشمرده‌اند که بدون سلاح و سپاه فتح شده و آحاد مسلمین در آن نقشی نداشته‌اند و بنا به نصّ قرآنی، متعلّق به پیامبر خواهد بود:

وَمَا أَفَاءَاللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَ‌اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* مَا أَفَاءَاللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِى الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَىْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ ... (۳)

«آنچه را خدا از آنها (یهود) به رسول خود بازگرداند، چیزی است که شما برای

۱- معجم البلدان، ماده فدک.

۲- شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۰۸

۳- حشر: آیات ۶ و ۷

ص: ۱۶۴

به دست آوردن آن نه اسبی تاختید نه شتری، ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلّط می‌سازد و خدا بر همه چیز توانا است. آنچه را خدا از اهل این آبادی بازگرداند «فیء» از آن خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه‌ماندگان است تا این اموال میان ثروتمندان شما دست به دست نشود ...»

دو آیه فوق الذکر خاطر نشان می‌سازد که آنچه بدون جنگ و جهاد به دست آید به خدا و رسول تعلّق دارد و سایر مسلمانان در آن حقّی ندارند. و آنگاه که در دست پیامبر قرار گرفت، آن حضرت به عنوان ولّی امر مسلمین در مصارفی که صلاح دین و مسلمین است خرج می‌کند و آن را ذخیره ثروتمندان نمی‌سازد. این مصارف به بیان آیه، عبارتند از: راه خدا و ترویج و تقویت دین و اهداف مقّدس رسالت نبوی، خویشاوندان پیامبر و ایتام و مستمندان و در راه ماندگان و به طور کلّی در جهت مصلحت دین و مسلمین.

و هر گاه پیامبر از میان مردم رخت بربندد، زمام چنین اموالی در دست جانشین به حقّ او، امام عادل خواهد بود که از قبل تعیین شده است که او نیز در همان مصارف مذکور خرج و صرف خواهد کرد.

واگذاری فدک به فاطمه علیها السلام

چنانکه در روایات بی‌شماری از طریق خاصّه و عامّه آمده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود فدک را به فاطمه زهرا علیها السلام واگذار کردند و این سه سال قبل از رحلت پیامبر بود؛ یعنی همان ایامی که فدك به تصرف آن حضرت درآمد.

طبرسی در مجمع البیان، ذیل تفسیر آیه: وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ وَالْمِسْکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ از امام باقر و امام صادق علیهما السلام و نیز ابوسعید خدری چنین روایت می‌کند:

«إنّه لَمّا نَزَلَتْ هذِهِ الآیَهُ عَلَی النَّبِی صلی الله علیه و آله أَعْطاها وَسَلَّمَها فَدَکاً وَبَقِیت فِی یَدِها ثَلاث سَنَوات قَبْلَ وَفاتِ النَّبیّ». (۱)

همینکه آیه کریمه به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد حقّ ذوی‌القربی؛ یعنی خویشاوندان پیامبر و مسکین و ابن سبیل را بدهد، آن حضرت فدك را به فاطمه علیها السلام داد و سه سال قبل از وفات حضرتش در دست فاطمه بود.

۱- مجمع البیان، و نیز نک: اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۳

ص: ۱۶۵

همین مطلب را سیوطی در درّالمنثور از ابی‌سعید خدری نقل کرده است:

«أخرج البزاز وابویعلی وابن حاتم و ابن مردویه عن أبی‌سعید الخدری، قال:

لَمّا نَزَلَتْ هذِهِ الآیَهُ وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ ... دعا رسول‌اللّه فاطمهٔ فأعطاها فَدَکاً.

چون آیه شریفه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را فراخواند و فدک را به او داد.

و نیز از قول ابن عباس آورده: «لما نزلت وَآتِ ذَاالْقُرْبی حَقَّه أقطع رسول‌اللّه فاطمهٔ فدکاً» چون آیه شریفه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را ملک فاطمه علیها السلام قرار داد.

هیثمی در مجمع الزوائد و ذهبی در میزان الاعتدال، متّقی در کنز العمال و برخی دیگر از محدّثان عامّه نیز عین این مطلب را نقل کرده‌اند. (۱) کوتاه سخن اینکه: فدک خالصه پیامبر گرامی بوده و در زمان حیات خود به امر خداوند آن را به فاطمه زهرا علیها السلام داده است. این اقدام پیامبر صلی الله علیه و آله بر اساس مصلحت دین و مسلمین و آینده خلافت اسلام بوده؛ زیرا اوّلًا: هرگاه فدک در دست زهرا و علی علیهما السلام بود، آن را جز برای دین و مسلمین و مصالح جامعه اسلامی نمی‌خواستند و همان راه و روش پیامبر را می‌پیمودند. ثانیاً: خلافت آینده اسلام که می‌بایست در دودمان اهل‌بیت استمرار می‌یافت، به بنیه مالی و پشتوانه اقتصادی نیاز داشت و فدک به عنوان یک منبع درآمد، بخشی از این بودجه را تأمین می‌کرد و رمز اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به فاطمه علیها السلام دادند و مستقیماً به علی علیه السلام نسپردند، شاید این باشد که فاطمه دختر پیامبر بود و مردم نسبت به او احترامی ویژه داشتند و ذی‌القربای مستقیم رسول‌اللّه بود و دادن فدک به حضرتش دستور خداوند در آیه کریمه بود و بدیهی است که فاطمه زهرا علیها السلام نیز با فدک همانگونه عمل می‌کرد که پیامبر می‌خواست و آن را در جهت خلافت امیرمؤمنان و مصلحت مسلمانان قرار می‌داد. این در حالی است که گروهی از اهل نفاق و دنیاطلبان؛ از قبل با خلافت امیرمؤمنان سرستیز داشتند و اگر فدک به طور مستقیم در اختیار آن حضرت قرار می‌گرفت، عکس‌العمل‌هایی نشان می‌دادند.

در هر حال، وجود فدک در میان اهل‌بیت، خواه در دست علی علیه السلام یا زهرا علیها السلام در حاق واقع فرقی نداشت. اقدام دستگاه حاکمه نیز در غصب فدک همان هدف را تعقیب

۱- نک: سوگنامه فدک، صص ۱۳۴ و ۱۳۵

ص: ۱۶۶

می‌کرد که اشاره شد و آن تهی دست نمودن خاندان پیامبر از بنیه مالی بود و در این جهت فرقی نداشت که متصرف زهرا باشد یا علی علیهما السلام.

نکته دیگری نیز در اینجا وجود داشت و آن اینکه اگر زهرا علیها السلام تسلیم می‌شد، می‌بایست در اصل خلافت نیز تسلیم شود و حقّی را که خدا و پیامبر در ولایت امّت برای اهل‌بیت قرار داده، به آنان تسلیم نماید و این به معنای بر باد رفتن کرسی خلافت بود. بنابر این جنبه سیاسی فدک مهمتر از جنبه اقتصادی آن بوده است.

ابوبکر و مصادره فدک

پس از ماجرای سقیفه و تصاحب خلافت، نخستین اقدام خلیفه این بود که فدک را از تصرّف زهرا علیها السلام خارج کند. از این رو دستور داد وکیل آن حضرت را از فدک اخراج کردند و آن را به بیت المال ملحق نمودند. هر چند این اقدام عجولانه و تصرّف غاصبانه هیچگونه مستند شرعی و قانونی نداشت بلکه یک اقدام صرفاً سیاسی و در راستای تثبیت حکومت بود امّا وی برای توجیه کار خود به روایتی دست یازید که جز او هیچیک از صحابه و روات آن را نقل نکرده‌اند.

در صحیح بخاری آمده است که ابوبکر در پاسخ حضرت زهرا، که به اقدام وی اعتراض نمود، چنین گفت: «إنّ رسول‌اللّٰه قال: لا نورث ما ترکناه صدقهٔ»؛ (۱)

«ما ارث نمی‌گذاریم، هر چه از ما بماند صدقه است.»

و در برخی منابع دیگر آمده است: «نحن معاشر الانبیاء لا نورث». (۲)

در تحلیل این ماجرا نکاتی را باید خاطرنشان ساخت:

۱- چنانکه از پیش ملاحظه کردیم، فدک را پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله سه سال قبل از رحلت خود به فرمان خداوند در آیه وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ ... به فاطمه واگذار نمودند و بدین ترتیب فدک نحله فاطمه علیها السلام است و تا روی کار آمدن ابوبکر در اختیار حضرت بوده و وکیل و نماینده ایشان بر فدک نظارت می‌کرده و تصدّی آن را در دست داشته است.

و بدینگونه حضرت فاطمه «ذوالید»؛ یعنی متصرّف بوده و اصولًا خلیفه حق نداشت ملکی را که در تصرّف زهرا علیها السلام بوده از وی بگیرد. و یا برای مالکیّت آن، از حضرتش شاهد بخواهد و این چیزی است که احکام فقه اسلامی به صراحت بیان

۱- صحیح بخاری، ج ۸، صص ۳ و ۴ و ج ۵ ص ۸۲

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۱۷، چاپ بیروت.

ص: ۱۶۷

می کندو آنها نخواستند به حکم خدا عمل کنند.

۲- با این وجود هنگامی که ابوبکر شاهد خواست، حضرت زهرا علیها السلام علی علیه السلام و حسنین علیهما السلام و امّ‌أیمن را به گواهی فراخواند. امّا خلیفه شهادت این بزرگواران را رد کرد که این بزرگترین اهانت به ساحت قدس آل‌اللَّه بود که قرآن به طهارت و صدق و عصمتشان گواهی داده و آیه «تطهیر» در شأن ایشان فرود آمده است و همه راویان؛ اعمّ از شیعه و سنّی اتفاق نظر دارند که آیه تطهیر جز برای این خاندان نازل نشده و به همین خاطر است که در زیارتِ غدیرِ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این اقدام مصیبتی بزرگ‌تر از غصب خلافت خوانده شده است؛ زیرا اگر غصب خلافت یک ظلم آشکار بود امّا ردّ شهادت صدیقه امت، حضرت فاطمه علیها السلام و صدیق اکبر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و دو سبط پیامبر علیهما السلام از بُعد معنوی خسارتی بود جبران‌ناپذیر و اهانتی آشکار و پشت‌سر انداختن آیه تطهیر و نادیده گرفتن مقامات و فضائلی که رسول گرامی برای علی و زهرا و حسنین علیهم السلام گفته بود و دوست و دشمن و خود ابوبکر بدان گواهی داده‌اند.

فقه و فضائل فاطمه و علی علیهما السلام

مگر پیامبر نفرمود: «فاطمه پاره تن من است، هر که او را بیازارد مرا آزرده است.»

در صحیح بخاری و مسلم است که ابن مخرمه گفت: شنیدم از پیامبر که در منبر فرمود:

«فاطمة بِضْعَةٌ مِنّی یُؤْذِینی ما آذاها ویریبنی ما رابها.» (۱)

و مگر نفرمود: «رضای فاطمه رضای خدا و غضب او غضب خداوند است.»

ابن ابی‌عاصم روایت کرده:

«إنّ النبیّ صلی الله علیه و آله قال لفاطمة إنّ‌اللَّهَ یَغْضِبُ لِغَضَبِکَ وَیَرضی لِرِضاکَ». (۲) همچنین ترمذی از قول زید بن ارقم آورده: «إنّ رسول‌اللَّه قال:

علیّ وفاطمة والحسن والحسین، أنا حربٌ لمن حاربهم وسِلْمٌ لمن سالَمَهُم»؛ (۳)

«هر که با علی و فاطمه و حسنین بستیزد من با آنها بستیزم و هر که مسالمت کند با وی مسالمت کنم.»

ونیز فرمود:

«اشتدّ غضب‌اللَّه عَلی مَن آذانی فی عترتی». (۴)

«خشم خدا شدّت گرفت بر کسانی که با آزردن عترتم مرا آزردند.»

دکتر محمّد عبده یمانی، یکی از دانشمندان اهل سنّت عربستان سعودی در کتاب

۱- به نقل ابن حجر در الاصابه، ج ۴، ص ۳۳۸

۲- همان.

۳- همان، و مسند احمد حنبل، ج ۲، ص ۴۴۲ و کتاب فاطمه زهرا، ص ۲۵۳ ترجمه نگارنده.

۴- کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۳، ح ۳۴۱۴۳

ص: ۱۶۸

ارزشمند خود؛ «انّها فاطمهٔ الزهراء» فصلی را به فقه حضرت فاطمه اختصاص داده و در بخش‌هایی از آن می‌نویسد:

«شکّی نیست که آن جناب سرآمد زنان عالم است، سیّده فقیهه و فاطمه که در انتقال دادن دین و دعوت و شناخت قرآن و سنّت توانمندی بالایی داشت ...

هنگامی که از فقه و دانش او در قالب روایات سخن می‌گوییم می‌بینیم در موارد بسیاری با مسائل فقهی مواجه بوده و در آن مسائل به نور خدای عزّوجلّ می‌نگریسته و خداوند قلب او را نورانی ساخته و وی را گرامی داشته و از زنان برگزیده عالم قرار داده است.» (۱) «اگر در کتابهای روایی تتبع کنیم موارد بسیاری از فقه و درایت فاطمه را خواهیم یافت که به اعتراف اهل تحقیق، به صورت یک کتاب مستقل می‌توان ارائه داد. حضرت فاطمه علیها السلام دارای روحی دانا و فهمی دقیق نسبت به اسلام و احکام آن بود ... او با فقه کامل از کتاب خدا و سنّت رسول صلی الله علیه و آله عمل می‌کرده و اصرار داشته که همه اعمال و رفتارش تابع سنّت مصطفی و هدایت آن حضرت باشد.» (۲) و در همین کتاب از قول عایشه آورده که گفت: «کسی را ندیدم راستگوتر از فاطمه» (۳) و بالاخره سراسر این کتاب و صدها نظیر آن از قلم عامّه و خاصّه مشحون از فضائل صدیقه طاهره علیها السلام است. و اینها را دستگاه خلافت نیز مانند هزاران راوی و محدّث دیگر به یاد داشته است؛ امّا در ماجرای فدک برخوردشان چنان بود که دیدیم و نیز درباره امیرمؤمنان علیه السلام و مقامات و فضایل و حقانیت و صدق و علم و منزلت معنوی او احدی تردید نداشته و کتب عامّه نیز آکنده از ذکر مناقب آن حضرت است.

ابن حجر هیثمی با اینکه از متعصّبان سرسخت عامّه است، در کتاب صواعق، چهل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضائل امیرالمؤمنین آورده و علاوه بر آن، فضائل دیگری برای آن حضرت و خاندانش برشمرده است. از جمله:

«عَلِیٌ مَعَ الْقُرْآن وَالْقُرآن مَعَ عَلِیّ لا یَفْتَرِقان حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوض»؛ (۴)

«علی با قرآن و قرآن با علی است و این دو جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر نزد من آیند.»

۱- کتاب فاطمه زهرا، صص ۲۶۱ و ۲۶۳ دکتر محمّد عبده یمانی، ترجمه محمّدتقی رهبر.

۲- کتاب فاطمه زهرا، صص ۲۶۱ و ۲۶۳ دکتر محمّد عبده یمانی، ترجمه محمّدتقی رهبر.

۳- انّها فاطمهٔ الزهراء، ص ۳۱۱

۴- صواعق، ص ۳۶۱ و کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۳

ص: ۱۶۹

و «أقضاکم علیّ»؛ یعنی از همه شما بهتر علی قضاوت و داوری کند. و دعا درباره او که: «اللَّهُمَّ اهْدِ قَلبَهُ وَثَبِّتْ لِسانَهُ»؛ (۱)

«خدایا قلبش را هدایت کن و زبانش را استوار دار!»

و نیز: «الصدیقون ثَلاثَهٔ؛ وَعَلِیّ بْن أَبِی‌طالِب أَفْضَلُهُمْ»؛ (۲)

«سه تن صدیقان‌اند، حبیب نجار و مؤمنِ آل یاسین و علی که افضل همه آنهاست.»

و نیز از سخن پیامبر است: «عَلِیٌّ مَعَ الْحَقّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِیّ لَنْ یَزُولا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوض»؛ (۳)

«علی با حقّ است و حق با علی، از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار کوثر نزد من آیند.»

و نیز: «عَلِیٌّ مِنّی بِمَنْزِلَهٔ رَأسی مِنْ جَسَدِی»؛ (۴)

«علی نسبت به من، همانند سر من نسبت به پیکر من است.»

همچنین ابن حجر از قول ابوبکر آورده که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

«علیّ مِنّی بمنزلتی من ربّی»؛ (۵)

«علی نسبت به من همانند منزلت من با خدای من است.»

حال با چنین فضایلی آیا جای آن داشت که خلیفه از زهرا علیها السلام شاهد بخواهد و شهادت علی علیه السلام را رد کند و گواهی حسنین را نادیده بگیرد؟! اسف‌بارتر اینکه در مناقشات مربوط به فدک حرمت حریم ولایت را پاس ندارد؟!

ابن ابی‌الحدید متن خطبه‌ای را از ابوبکر در پاسخ به خطابه تاریخی حضرت زهرا علیها السلام نقل کرده که از گستاخی و جسارت وی نسبت به اهل‌بیت پرده برمی‌دارد و نگارنده این مقال حتّی نقل آن سخنان را دور از ادب می‌داند.

وی پس از نقل آن خطبه موهن، می‌نویسد: من سخنان ابوبکر را برای نقیب ابویحیی جعفر بن یحیی بن ابوزید خواندم و گفتم: او به چه کسی گوشه می‌زند؟ پاسخ داد: گوشه نمی‌زند بلکه به صراحت می گوید! گفتم: اگر صریح بود از تو نمی‌پرسیدم. او خندید و گفت: علی بن ابی‌طالب علیه السلام را اراده کرده است. گفتم همه این سخنان را برای علی گفته است؟! پاسخ داد: آری، پسرم، پادشاهی است! گفتم: انصار کجا بودند؟ گفت:

آنها نام علی را فریاد کردند و او برای جلوگیری از بلوا و آشوب آنها را نهی کرد.» (۶) آری پادشاهی است! دنیا و حکومت و ریاست چند روزه که آدمی را به اینجا می کشاند تا حرمت حریم حق را می‌شکند و همه ارزشها را زیر پا می گذارد!

۱- همان، ص ۳۵۱

۲- همان، ص ۳۶۵

۳- راغب، محاضرات، ج ۲، ص ۴۷۸

۴- صواعق، ص ۳۶۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۳

۵- همان، ص ۵۱۷

۶- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۱، چاپ بیروت.

ص: ۱۷۰

۳- چنانکه در مناقشات فدک آمد، پاسخ خلیفه به فاطمه زهرا علیها السلام در پی اعتراض به غصب فدک استناد به روایتی بود که جز وی آن را نقل نکرده است؛ «ما پیامبران ارث نمی گذاریم.» در حالی که در آغاز امر، سخن از میراث نبود. فاطمه رفع تعرض از ملکی را می‌خواست که در تصرف وی بوده و پیامبر سه سال قبل از رحلت، خالصه خود را به دخترش داده بود، امّا ابوبکر به جای اینکه با منطق صحیح پاسخ زهرا را بدهد، سخن را به انحراف برد و بحث میراث را پیش کشید.

و چون سخن از میراث به میان آمد، ناگزیر دفاع زهرا علیها السلام در این حال به گونه دیگر شد و در حقیقت به یک بحث اساسی در باب میراث به عنوان حکمی از احکام‌اللّه تبدیل گشت و موضع حضرت زهرا علیها السلام در این مناقشه درست ردّ دعاوی خلیفه بود که مدعی شد «از پیامبر کسی ارث نمی‌برد.» که این بر خلاف قانون ارث است که به صورت عام برای همه در قرآن تعیین شده و تخصیص آن غیر موجّه و بدون دلیل است. همانگونه که وراثت انبیا نیز در قرآن طی آیاتی مطرح گردیده و در این جهت فرقی میان آنها و دیگران نیست و وارث؛ اعم ازاینکه دختر باشد یا پسر، از اسلاف خود ارث می‌برد و روایت مورد استناد ابی‌بکر خبر واحدی بیش نیست که جز خلیفه راوی ندارد و هرگز نمی‌توان با چنین روایتی عمومات قرآنی را تخصیص زد. به عبارت دیگر میراث از احکام مصرّح و عام است که کتاب‌اللّه بدان ناطق است و روایت ابی‌بکر به فرض صحّت خبر واحد و قطع نظر از مشخصات راوی، اگر شرایط و قراین حالیه و موقعیّت زمان و مکان و بحران امر خلافت را هم در نظر بگیریم کمترین اعتباری برای آن خبر نمی‌توان در نظر گرفت. نه تنها از نظر شیعه بلکه از دیدگاه بسیاری از محقّقین عامّه که تخصیص کتاب‌اللّه را با خبر واحد جایز نمی‌دانند. به هر حال با توجّه به شرایط پیشگفته، حضرت زهرا علیها السلام مصمّم به میدان آمد تا از حریم دین دفاع کند که از مسأله فدک فراتر و مهم‌تر بود.

دفاع زهرا و شکایت به جمع عمومی

پس از آنکه ابوبکر به استناد روایتی به تصرف فدک اقدام کرد و وکیل فاطمه زهرا علیها السلام را خلع ید نمود و آن حضرت از این اقدام آگاه شد، چادر بر سر افکند و با جمعی از زنان بنی‌هاشم راهی مسجد گردید و این در حالی بود که ابوبکر در جمع مهاجر و

ص: ۱۷۱

انصار حضور داشت. آنگاه پرده‌ای زدند و زهرا علیها السلام ناله‌ای از دل برآورد که همه اهل مسجد به گریه افتادند. سپس اندکی درنگ کرد تا صدای گریه فرونشست و آغاز سخن نمود و خطبه غرّایی ایراد فرمود و از نعمت رسالت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و فلسفه احکام آسمانی سخن گفت، آنگاه در مورد خطر رجعت به جاهلیّت به مردم هشدار داد و در فرازی از آن خطابه تاریخی مسأله میراث خود را از رسول خدا عنوان کرد و محرومیّت از ارث پدر را حکم جاهلیّت خواند و مردم را مورد نکوهش قرار داد که چرا در برابر این جریان سکوت کرده‌اند؟! گفت: «هیهات، مسلمانان! ای پسر ابی‌قحافه چرا من از ارث پدر محروم شوم؟ آیا خداوند گفته تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟! چه حکم ناروایی آوردی و گستاخانه به قطع رحم دست یازیدی و عهد و پیمان شکستی! کتاب خدا پیش روی شماست و به عمد به آن پشت‌پا زدید و به دور افکندید. خدای عزّوجلّ می‌فرماید: وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ ... و در داستان یحیی و زکریا می‌گوید: فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً* يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيّاً (۱)

و نیز می‌فرماید:

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ ... و همچنین فرمود: إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ ... (۲)

و شما پنداریـد که من بهره و میراثی از پدر ندارم! آیا خداوند آیه‌ای را به شما اختصاص داده و پدر مرا از حکم آن استثنا کرده است؟ یا می‌گویید: (ما اهل دو ملت‌ایم) اهل دو ملّت از یکدیگر ارث نمی‌برند؟! آیا من و پدرم از اهل یک ملّت و دین نیستیم؟! آیا شما به خاصّ و عام قرآن از پیامبر داناترید؟! و ... (۳) چنانکه ملاحظه می‌کنیم: تمام تکیه سخن دختر گرامی پیغمبر این است که چرا خلیفه و یارانش کتاب خدا را نادیده گرفته‌اند و به احکام جاهلیّت رجعت نموده‌اند. در حقیقت فدک بهانه است برای مسأله‌ای مهم‌تر و آن اعتراض به زیر پا گذاشتن آیات صریح قرآن با دستاویز روایتی مجهول که جز خلیفه راوی ندارد. در حالی که چند صباحی بیش از رحلت آن حضرت نگذشته و جریان‌های روز، اسلام و مسلمین را با شتاب به جاهلیت منسوخ پیشین سوق داده است و اگر در لحظات نخستین غیبت پیغمبر چنین رجعتی آغاز گردد، آینده تاریخ چه خواهد شد؟! و این بود رسالت فاطمه زهرا علیها السلام در دفاع بی‌وقفه از آیینی که پدرش بنیان نهاده و احکامی که پی‌افکنده و باید برای آینده

۱- مریم: ۶ و ۷

۲- بقره: ۱۸۰

۳- دلائل طبری، صص ۱۱۶ و ۱۱۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، صص ۱۲۹ و ۱۳۰

ص: ۱۷۲

بشریت تا رستاخیز جاودانه بماند.

دفاعیّه زهرا علیها السلام هر چند در آن لحظه‌ها در بازگرداندن حق او بی‌اثر ماند و ابوبکر همچنان در تصرف فدک پای فشرد امّا در وجدان‌ها و بستر تاریخ اسلام تأثیر عمیق برجای نهاد. حقایقی را روشن کرد. مطالب زیر پرده‌ای را افشا نمود و خط و نشان‌ها را نقش بر آب ساخت. پرده از چهره سیاستمداران حاکم برافکند. به همگان آموخت که چگونه باید از حریم دین و قرآن و ولایت دفاع نمود و به حرکت بی‌امان ادامه داد و با اعراض از دستگاه خلافت و مهجور ساختن آن با مبارزه منفی و وصیت به عدم حضور غاصبان در نماز و تشییع جنازه و دفن و مزارش این طرح مقدس را تکمیل نمود و این پرسش همواره پیش روی انسان‌هاست که چرا دختر گرامی پیامبر شبانه دفن شد و قبرش در اختفا ماند؟!

ولأیّ الأمور تدفن سرّاً بنت خیر الوری وتعفی ثراها

حدیث مورد استناد در مصادره فدک

از بررسی منابع روایی استفاده می‌شود که حدیث: «لا نورث ما ترکناه صدقة» که مورد استناد خلیفه در تصرف فدک بود، از هیچ یک از روات و صحابه، جز ابوبکر نقل نشده است. بخاری از سه طریق به نقل این روایت پرداخته که هر سه به عایشه منتهی می‌شود و عایشه نیز از قول پدرش ابوبکر روایت می‌کند. بنا به روایت بخاری، زهری از قول عایشه نقل کرده که «فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمدند و میراث خود از رسول خدا را مطالبه کردند که شامل فدک و بخشی از خیبر بود و ابوبکر در پاسخ گفت: شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «لا نُورث ما تَرَکْناهُ صَدَقَة ...». از ما ارث برده نشود، آنچه به جای ماند صدقه است و خاندان پیامبر نیز از این مال خواهند خورد. ابوبکر اضافه کرد: به خدا کاری را که پیغمبر می‌کرد من ترک نکنم. در پی‌اظهارات ابوبکر، فاطمه علیها السلام از او روی برتافت و تازنده بود با وی حرف نزد.» (۱) همچنین ابن ابی‌الحدید در چند مورد از شرح نهج البلاغه تأکید می‌کند که مشهور این است: حدیث «لا نَورث ما تَرَکْناهُ صَدَقَة» را جز ابوبکر کسی از پیامبر نقل نکرده است. (۲)

۱- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۳

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۴، صص ۱۱۴، ۱۱۷ و ۱۲۷

ص: ۱۷۳

همچنین از بررسی منابع عامّه چنین استفاده می‌شود که حدیث مورد استناد را حتّی همسران رسول خدا نشنیده بودند. ابن ابی‌الحدید از قول عایشه آورده است که همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله عثمان بن عفان را نزد ابوبکر فرستادند تا میراث آنها را از خالصه و فئ رسول اللَّه مطالبه کند و من (عایشه) آنها را از این خواسته منع کردم و گفتم از خدا نمی‌ترسید! مگر نمی‌دانید که پیغمبر فرمود: «ما ارث نمی گذاریم ...» (۱) حال اگر موضوع نفی وراثت از مسلّمات دین بود چگونه همسران رسول خدا آن را نشنیده بودند و تنها عایشه به رد و انکار آن پرداخت؟! و چرا عثمان خودش به آنان پاسخ نداد که از پیامبر کسی ارث نمی‌برد؟! چنانکه در روایت بخاری ملاحظه کردیم، گفتار عایشه نیز مستند به گفتار پدرش ابوبکر است و مستقیماً از پیامبر نقل روایت نکرده است.

از مجموع این وقایع می‌توان استنباط کرد که حدیث «نفی وراثت از پیامبر» پایه محکمی نداشته و مورد قبول همگان نبوده است. مؤیّد دیگر بی‌پایه بودن حدیث فوق، برخورد عمر با مسأله وراثت فدک در ماجرایی است که ذیلًا از نظر می گذرد.

در صحاح اهل سنّت آمده است که: «علی علیه السلام و عباس در زمان عمر بر سر فدک اختلاف کردند، علی علیه السلام می گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله آن را در زمان حیات خود به فاطمه علیها السلام واگذار کرد و عباس این مطلب را انکار می کرد و می گفت: ملک رسول خدا بودو من وارث او هستم! داوری نزد عمر بردند، امّا عمر از اظهار نظر خودداری کرد و گفت: «من حلّ این مسأله را به خود شما واگذار می کنم، خود بهتر می‌دانید چه کنید.» (۲) تعبیر یاقوت حموی در معجم البلدان چنین است:

«هنگامی که عمر به خلافت رسید و فتوحاتی نصیب مسلمانان شد و دولت اسلامی گسترش یافت، عمر با اجتهاد خود در این مسأله بر آن شد که فدک را به ورثه پیامبر برگرداند.» (۳) اگر این روایات صحیح باشد، دالّ بر این است که حکم خلیفه اوّل سیاسی و موقّتی بوده و در لحظه‌های حسّاس خلافتش بدان متمسّک شده است وگرنه چگونه عمر درباره تصمیم خلیفه اوّل اهمال می کرد و آن را به دور می‌انداخت و فدک را به علی و عباس با عنوان ورثه پیامبر واگذار می‌نمود؟ (۴) افزون بر این، شخصیت امیرمؤمنان علیه السلام و منزلت معنوی و مقام ایمانی اوست که

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۵ و نیز معجم البلدان، فدک.

۲- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۴؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۴، چاپ بیروت.

۳- معجم البلدان، ماده فدک.

۴- فدک فی التاریخ، صص ۴۷ و ۴۸، ضمناً برای شناخت موضع خلیفه دوّم با این مسأله در زمان خلیفه اوّل، بنگرید به کافی، ج ۱، ص ۴۴۳

ص: ۱۷۴

قوی‌ترین حجّت در این مسأله است و این چیزی است که دو خلیفه بارها به آن اعتراف کرده‌اند و نظر او را در مسائل و معضلات، ملاک عمل قرار می‌دادند و در اینجا نیز باید ملاک باشد.

به گفته ابن ابی‌الحدید: «اگر علی علیه السلام و عباس از پیامبر روایتی شنیده بودند که به موجب آن پیامبر ارث نمی‌گذارد، چگونه آمدند نزد عمر و طلب میراث کردند؟! آیا عباس این را می‌دانسته و با این حال مطالبه میراث کرده است؟! و آیا امکان داشت که علی علیه السلام این را بداند و به همسر خود اجازه دهد چیزی را مطالبه کند که استحقاق ندارد و به مسجد بیاید و با ابوبکر محاجّه کند و آن سخنان را بگوید؟! به طور قطع علی علیه السلام دعوی فاطمه علیها السلام را تأیید می‌کرده و او را برای دفاع از حقّ خود اجازه داده است.» (۱) ابن ابی‌الحدید می‌افزاید:

«اگر صحیح باشد کسی از پیامبر ارث نمی‌برد، به چه دلیل شمشیر و مرکب و نعلین آن حضرت را به علی علیه السلام دادند؟ به اعتبار اینکه همسرش (فاطمه علیها السلام) وارث پیامبر است؛ زیرا اگر میراث از پیامبر صحیح نباشد در این جهت فرقی نیست که شیء موروث کم باشد یا زیاد و تفاوتی نمی‌کند که از چه نوع و جنس باشد.» (۲) خلاصه اینکه: حدیث «نفی وراثت از پیامبر» را کسی جز ابوبکر نقل نکرده است و اگر در عهد ابوبکر، یار و همراهش عمر بن خطاب، از اقدام ابوبکر حمایت کرده، جنبه سیاسی داشته و یک حکم شرعیِ برگرفته از کتاب و سنّت نبوده است؛ چرا که اگر حکم شرعی بود، از هر کس سزاوارتر به فهم احکام شریعت و حمایت از آن، علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود که احدی از صحابه حتّی ابوبکر و عمر نیز منکر آن نشده‌اند؛ همانگونه که منزلت معنوی و صدق گفتار فاطمه زهرا علیها السلام صدیقه طاهره، پاره تن پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز به اعتراف همه و اقاریر مکرّر عایشه دختر ابوبکر جای تردید و انکار نبوده است. حال چگونه امکان داشت مطلبی در باب فدک یا مسأله میراث، از رسول خدا رسیده باشد و ابوبکر آن را بداند، امّا امیرالمؤمنین علیه السلام که باب مدینه علم و حکمت و عالم به تأویل و تنزیل قرآن است و نیز صدیقه امّت از آن آگاهی نداشته باشند و نعوذ باللّه چیزی را ادّعا کنند که به آنان تعلّق نداشته است! و همچنین همانگونه که دیدیم، خلیفه دوّم نیز در زمان خلافت خود بر اقدام ابوبکر پافشاری نکرد و خلفای بعدی نیز در چند مقطع تاریخی،

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۶

۲- همان.

ص: ۱۷۵

فدک را به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله واگذار کردند.

خلیفه و اعتراف به خطا

از گفته‌های تاریخی می‌توان استفاده کرد که شخص ابوبکر نیز در باطن امر، به حقانیت حضرت زهرا علیها السلام در امر فدک معتقد بوده است. در این خصوص به چند مورد و شاهد می‌توان اشاره کرد:

۱- در اصول کافی از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایتی نقل شده که در بخشی از آن آمده است: در پی احتجاجات حضرت زهرا علیها السلام و گواهی امیر مؤمنان علیه السلام و أمّایمن، ابوبکر در نوشته‌ای دستور ترک تعرّض از فدک را صادر کرد و چون فاطمه علیها السلام نامه را گرفت و برگشت، در راه عمر خبردار شد و آن نامه را گرفت و پاره کرد و دور ریخت. (۱)

۲- بنابر آنچه در کتاب «الإمامهٔ والسیاسه» ذیل صفحه، به عنوان یک روایت آمده است:

هنگامی که ابوبکر و عمر برای عذرخواهی! و عیادت به خانه فاطمه آمدند، ابوبکر با اعتراف به اشتباه خود در مورد فدک و خلافت چنین گفت:

«یا حَبِیبَهَٔ رَسُول‌اللَّه، أ غَضَناکِ فِی مِیراثِکِ منه وَفِی زَوجِکِ». (۲)

«ای حبیبه پیامبرخدا، ما تو را درباره میراث از پدرت و در مورد شوهرت (امر خلافت) خشمگین و ناراحت کردیم.»

و آنگاه فاطمه علیها السلام فرمود: «چگونه خاندان تو از تو ارث ببرند و ما از حضرت محمّد صلی الله علیه و آله ارث نبریم؟!»؛ «ما بالک یرثک أهلک ولا نرث محمّداً». (۳)

۳- بنابه نوشته مورّخ شهیر، مسعودی: «ابوبکر هنگام مرگ از چند چیز اظهار پشیمانی و تأسف کرد؛ از جمله اینکه گفت: ای کاش به تفتیش خانه فاطمه علیها السلام اقدام نمی‌کردم.» (۴) در متون روایی و تاریخی، مواردی از این قبیل می‌توان یافت که بیانگر حقانیت دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله در دعوای خود و مظلومیت اهلبیت و محکومیت دستگاه حاکمه در اقدام خود می‌باشد. و بهترین داور خداوند است.

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۴۳

۲- الامامهٔ والسیاسه، ص ۱۳

۳- همان.

۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱

ص: ۱۷۶

تحلیلی از جاحظ در موضوع بحث

علمای اهل سنّت نیز در مواردی بر پذیرش این حقیقت ناگزیر شده و عذر خلیفه را نا موجّه خوانده‌اند و به طور غیر مستقیم روایت خلیفه را مخدوش دانسته، مدافعات برخی متعصبان عامّه را مردود شمرده‌اند؛ از جمله آنان جاحظ است که در رسائل خود به این مطلب پرداخته، می‌نویسد:

«برخی پنداشته‌اند که دلیل صدق گفتار ابوبکر وعمر در منع میراث و برائت آنها، این است که اصحاب رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله دعوی آنان را رد نکردند؛ یعنی سکوت صحابه در برابر دعوی خلیفه تأییدی بود بر مدّعای او.

سپس جاحظ به ردّ این پندار پرداخته و می‌گوید: «اگر ستمدیدگان و آنان که حقّشان ضایع شده بود و طرح دعوا و شکایت داشتند، معترض نبودند، در این صورت سکوت می‌توانست دلیل بر صحّت مدعای خلیفه باشد در حالی که اعتراض فاطمه علیها السلام تا بدانجا پیش رفت که وصّیت کرد ابوبکر بر جنازه‌اش نماز نخواند و هنگامی که برای مطالبه حق خود نزد ابوبکر آمد، گفت: ای ابابکر اگر تو بمیری چه کسی از تو ارث خواهد برد؟ پاسخ داد خانواده‌ام و فرزندانم. فاطمه فرمود: چرا ما از پیامبر ارث نبریم، و بالاخره هنگامی که ابوبکر فاطمه را از ارث خود منع کرد و حقّش را نداد و فاطمه ناامید شد و یاوری نیافت.

گفت: به خدا تو را نفرین می‌کنم. و ابوبکر جواب داد به خدا تو را دعا می‌کنم ...

جاحظ سپس به نقل گفتگوی فاطمه با ابوبکر و ملایمت ابوبکر در برابر سخنان تند فاطمه علیها السلام اشاره کرده، در بیان راز این ملایمت می‌نویسد: این دلیل بر برائت از ظلم و سلامت از جور نیست؛ زیرا مکر ظالم و سیاست مکّارانه گاه تا آنجا می‌رسد که مظلوم‌نمایی کند و سخن متواضعانه و منصفانه به کار بگیرد و در ادامه با اشاره به اقدام عمر در تحریم متعه می‌گوید: چگونه می‌توان عدم اعتراض صحابه را دلیل بر صحّت اقدام کسی دانست در حالی که عمر در منبر گفت: «مُتْعَتانِ کانَتا عَلی عَهْدِ رَسُول‌اللَّه مُتْعَهُ النَّساء وَمُتْعَهُ الْحَجّ أَنَا أنْهی عَنْهُما وَأُعاقِبُ عَلَیهِما»؛ «دو متعه در عهد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود؛ یکی متعه زنان و دیگری تمتّع در حجّ و من از آن دو نهی می‌کنم و مرتکب آن را مجازات می‌نمایم.» با این وصف، کسی در صدد انکار و ردّ این اقدام عمر برنیامد و آن را تخطئه نکرد و اظهار شگفتی ننمود و از او توضیحی نخواست.» (۱)

۱- الغدیر، ج ۷، ص ۲۲۹ و ۲۳۰

ص: ۱۷۷

مقصود جاحظ این‌است که خلفا اقدامات متعدّدی داشتند که بر خلاف سنّت و سیره نبوی بود و مردم اینها را می‌دیدند و اعتراض نمی‌کردند و این دلیل مشروعیت نمی‌شود.

پس به صرف اینکه مردم دعوی ابوبکر را در مورد ارث نبردن از پیامبر انکار نکردند، دلیلی بر صحت دعوی او نیست و این موارد مشابه دیگری داشته؛ چنانکه در مورد تحریم متعه حج و متعه ازدواج از عمر دیدیم، و به گفته جاحظ سکوت در برابر کسی که مسلّط بر اوضاع است و امر و نهی و قتل و عفو و حبس و یا آزادی را در دست دارد، دلیل روشن و حجّت قانع کننده نیست. (۱)

غصب فدک و جنبه سیاسی آن

برخورد خشونت بار دستگاه خلافت با دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را اگر به دیده تحقیق بنگریم، جنبه سیاسی داشته نه جنبه دینی. از یکسو می‌خواستند دست اهل بیت را از مال دنیا تهی کنند که پشتوانه حرکتی در جهت معارضه با غصب خلافت نباشد و از سوی دیگر زمینه را برای باز پس گیری خلافت فراهم نکنند؛ همانگونه که ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: در شهر حلّه یکی از علوی‌ها به نام علی بن مهنا ذکی معروف به ذوفضائل به من گفت: فکر می‌کنی چرا ابوبکر و عمر فدک را از فاطمه گرفتند؟ پرسیدم: چه هدفی داشتند؟ گفت: «خواستند پس از آنکه خلافت را گرفتند انعطاف و نرمشی نشان ندهند و آن حضرت از آنان انعطاف نبیند و بدینسان زخمی بر زخم‌های دیگر نهادند، و نیز از قول یکی از متکلمین امامیّه به نام علی بن نقی در بلده نیل آورده که هدف آن دو در تصرّف غاصبانه فدک و خارج ساختن آن از دست فاطمه علیها السلام جز این نبود که علی علیه السلام با محصول و در آمد آن قدرت پیدا کند و با ابوبکر در خلافت منازعه نماید و از فاطمه و علی و سایر بنی‌هاشم و فرزندان عبدالمطلب را در خمس منع کردند.» (۲) هر چند ابن ابی‌الحدید اینگونه اظهارات را مورد انکار و استهزا قرار داده امّا حقیقت امر جز این نبوده است.

امیر مؤمنان علیه السلام و ماجرای فدک

دوره بیست و پنج ساله سه خلیفه سپری شد و خلافت ظاهری با همه مشکلات و

۱- به نقل از علامه امینی در الغدیر، ج ۷، ص ۲۲۵

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۲، چاپ بیروت.

ص: ۱۷۸

بحران‌هایش در کف با کفایت امیرمؤمنان قرار گرفت. در این حال، آن حضرت می‌توانست حق برباد رفته اهل بیت را به خاندانش برگرداند. امّا چنین نکرد. چرا؟

این مسأله مورد تحلیل‌های گونان قرار گرفت؛ برخی تصوّر کردند اقدام علی علیه السلام تأییدی بود بر سیره خلفای پیشین و امضای غصب فدک! که این تفسیر ناروایی است؛ چرا که آن حضرت از هر کس بهتر می‌دانست که فدک متعلّق به فاطمه زهرا علیها السلام و اهل‌بیت است و برای این موضوع شهادت داد که ابوبکر نپذیرفت! همچنین علی علیه السلام همدرد فاطمه بود و موضع گیری‌های او را در برابر غاصبان تأیید و از وی حمایت می کرد.

بنابراین، سکوت آن حضرت در مسأله فدک همانند سکوت او در برابر تصرّف خلافت بود، پس از اتمام حجّت‌های لازم که مصلحت اسلام و مسلمین آن را ایجاب می کرد.

آنچه برای علی و زهرا علیهما السلام اهمّیت داشت و هستی خود را به پای آن فدا کردند، شریعت والای احمدی صلی الله علیه و آله بود که در مقام حفظ آن از هرچه هست می‌توان گذشت؛ خلافت، فدک و بالاتر از همه اینها، جان و تن و هرچه در توش و توان باشد.

علی علیه السلام پس از شهادت همسر مظلومش نیز راه و روش دیگری اتخاذ نکرد و با مظلومیت خود و خاندانش روزگار گذرانید. او هرگز علاقه‌ای به مال و مقام دنیا نشان نداد و اندیشه آخرت از فکر دنیا مشغولش می‌داشت. و چنین بود همسر بزرگوارش فاطمه زهرا علیها السلام آنچه در مدافعات آن بانوی بزرگ اسلام محور بود، احکام و سنن الهی بود که پدرش پایه گذاری کرد و چنانکه گفتیم فدک بهانه‌ای بیش نبود.

امیرمؤمنان علیه السلام در ماجرای فدک سخنی دارد که طی نامه‌ای به عثمان بن حنیف آن را متذکر می‌شود و این سخن بیانگر موضع آن حضرت در ماجرای تأسّف بار فدک است.

در این نامه می‌نویسد:

«بَلَى كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكُ مِنْ كُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ، فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْم، وَسَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ آخَرِينَ، وَنِعْمَ الحَكَمُ اللَّهَ. وَمَا أَصْنَعُ بِفَدَكَ وَغَيْرِ فَدَكَ، وَالنَّفْسُ مَظَانُّهَا فِي غَدٍ. جَدَثٌ تَنْقَطِعُ فِي ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا وَتَغِيبُ أَخْبَارُهَا، وَحُفْرَةٌ

ص: ۱۷۹

لَوْ زِیدَ فِی فُسْحَتِهَا، وَأَوْسَعَتْ یَدَا حَافِرِهَا، لَأَضْغَطَهَا الحَجَرُ وَالْمَدَرُ، وَسَدَّ فُرَجَهَا التُّرَابُ الْمُتَرَاکِمُ، وَإِنَّمَا هِیَ نَفْسِی أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَی لِتَأْتِیَ آمِنَةً یَوْمَ الْخَوْفِ الْأَکْبَرِ، وَتَثْبُتُ عَلَی جَوَانِبِ الْمَزْلَقِ.» (۱)

«آری، از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، در دست ما تنها فدک بود که گروهی بر آن دیده حرص و طمع دوختند و گروهی دیگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین داور و حَکَم خداوند است. مرا با فدک و غیر فدک چه کار! در حالی که آرامگاه فردای آدمی قبری است که در تاریکی آن آثارش محو شود و اخبارش ناپدید گردد؛ گودالی که اگر با دست گورکن توسعه داده شود سنگ و کلوخ در آن فرو ریزند و انبوه خاک درزهایش را بپوشاند و همانا نفس سرکش را ریاضت می‌دهم تا در آن روز هراس‌انگیز بزرگ با امنیت در آید و در آن لغزشگاه استوار بماند.»

این سخن به صراحت می گوید: واگذاری فدک نه از روی رضایت بلکه از روی بی‌رغبتی و اعراض از دنیا بود و حکمیت و شکایت را نزد خدا بردن و این خود اعلام وضع صریح آن حضرت است در مورد فدک.

ابن ابی‌الحدید در شرح این بخش نامه، توضیح جالبی دارد. او می‌نویسد: «در معنای سخن امام که می‌فرماید: «فَشَحَّتْ عَلَیْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ، وَسَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ آخَرِینَ» این است: «أی سامحت وأغضت ولَیسَ یعنی هیهنا بالسخاء إلّاهذا لا السّخاء الحقیقیّ لأنّه علیه السلام وأهله لم یَسْمَحوا بفدک إلّاغصباً وقسراً وقد قال: هذه الألفاظ فی موضع آخر فیما تقدّم وهو یعنی الخلافة بعد وفات رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله. ثمّ قال: ونِعْمَ الحَکَم‌اللّه، الحکم الحاکم وهذا الکلام کلام شاکٍ متظلّم.» (۲) اینکه می‌فرماید: «گروهی به فدک طمع بستند و گروهی سخاوتمند از آن گذشتند.» بدین معنی است که فدک را نادیده گرفتند و چشم از آن پوشیدند و نه جز این. سخاوت در اینجا به معنای سخاوت حقیقی نیست؛ زیرا آن حضرت و خاندانش فدک را رها نکردند مگر از روی غصب و زور. آن حضرت نظیر این الفاظ را در مورد غصب خلافت پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز دارد. و این سخنان نشانه نارضایتی اوست. لذا پس از این

۱- نهج البلاغه، نامه ۴۵

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۷ چاپ بیروت.

ص: ۱۸۰

سخنان می گوید: بهترین حَکَم یعنی داور و حاکم خداوند است. این سخن سخن کسی است که شکایت دارد و تظلّم می کند.

در زیارت غدیرِ امیرمؤمنان علیه السلام نیز به این تظلّم و شکوه اشاره شده و پس از مطرح ساختن غصب فدک به عنوان مصیبتی اندوهبارتر از غصب خلافت و ردّ شهادت علی و حسنین علیهم السلام از سوی حاکمان چنین آمده است:

«فما أعْمَهَ مِنْ ظُلْمِـکَ عَنِ الحَقِّ ثُمَّ أفْرَضوکَ سَهمَ ذَوی القُربی مَکْراً وأحادُوهُ عَنْ أهْلِهِ جَوْراً فَلَمّا آلَ الأمرُ الَیکَ أجرَیتُهُم علی ما أجْرَیا رَغْبَةً عَنْهُما بِما عِنْدَ اللَّهِ لَکَ فأشبَهَتْ مِحْنَتُکَ بِهِما مِحَنَ الأنْبیاءِ علیهم السلام عِنْدَ الوَحْدَةِ وَعَدَمِ الأنْصارِ ...»

«چه کور دل است آنکه حقّ تو را به ستم پایمال کرد، سپس سهم ذوی‌القربی را با نیرنگ از تو گرفتند و با جور از اهلش دریغ داشتند. پس چون کار خلافت به تو بازگشت همانگونه که آن دو کردند، عمل کردی و به امید ثواب الهی از آن روی برتافتی. بدینسان ابتلای تو به آن دو به ابتلا و امتحان پیامبران شباهت داشت آنگاه که تنها می‌شدند و یار و یاوری نداشتند ...»

امیرالمؤمنین و تأسّی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

نکته دیگری که در زیارت بدان اشاره شد و روایات نیز به آن توجّه داده‌اند، این است که امیرالمؤمنین علیه السلام در ماجرای فدک و خودداری کردن از اعاده آن در دوران خلافتش و تنها اعلام موضع زبانی، به پیامبران خدا و حضرت ختمی مرتبت تأسّی نمود که اگر از آنان چیزی را به زور می گرفتند از آن چشم می‌پوشیدند و اعراض می کردند.

در این خصوص چند روایت از امامان معصوم علیهم السلام رسیده است؛ از جمله ابراهیم کرخی از امام صادق علیه السلام می‌پرسد: چرا و به چه علّت هنگامی که امیرالمؤمنین به خلافت رسید فدک را رها کرد؟

امام در پاسخ فرمود:

«اقتداءً برسول‌اللَّه لمّا فتح مکّه وقد باع عقیل‌بن ابی‌طالب داره. فقیل یا رسول اللَّه ألا ترجع إلی دارک؟ فقال: وهل ترک عقیل لنا داراً. إنّا أهلَ بیتٍ

ص: ۱۸۱

لا نسترجع شیئاً یؤخذ منّا ظلماً فلذلک لم یسترجع فدکاً لمّا ولّی» (۱)

«او به پیامبر اقتدا کرد آنگاه که مکّه را فتح نمود و عقیل خانه آن حضرت را فروخته بود. پرسیدند: یا رسول‌اللّه، به خانه خود برنمی‌گردید؟ فرمود: مگر عقیل برای ما خانه‌ای گذاشته است؟! ماخاندانی هستیم که اگر به ظلم از ما چیزی را بگیرند باز پس نگیریم، از اینرو امیرالمؤمنین پس از تصدّی امر، فدک را باز پس نگرفت ...»

پرونده فدک در محکمه تاریخ

پرونده فدک هرگز از دفتر محاکمات حذف نشد، نه زهرا و علی علیهما السلام آن را نادیده گرفتند و نه فرزندانشان؛ زیرا همانگونه که گفتیم بُعد معنوی فدک اصل بود و نه ارزش مادّی آن. فدک نماد و مظلومیّت اهلبیت بود و مظلوم باید از مظلومیّت خود سخن بگوید وگرنه به ظلم صحه گذاشته و این در منطق دین روا نیست. در آینده تاریخ نیز می‌بینیم که فرزندان فاطمه و علی علیهم السلام هرگاه فرصتی می‌یافتند داستان فدک را تازه می‌کردند تا از صفحه تاریخ و جغرافیای عقاید محو نشود و اگر خود فدک نیست پرونده‌اش باز باشد و وجدان‌ها بر اساس آن داوری کنند و چنانکه وقایع تاریخی نشان می‌دهد، فدک از محدوده یک دهکده کوچک و یک مزرعه خارج شد و مفهوم وسیع‌تری گرفت؛ همان مفهومی که در مدافعات زهرا نیز نقش بنیادین داشت و بعداً پرده از روی آن برداشته شد.

مفهوم نمادین فدک

حقیقت این است که بحث فدک از مرافعه بر سر یک مزرعه فراتر رفته و شکل کلّی‌تری به خود گرفته است و آن به اساس حاکمیت مربوط می‌گردد. برای نمونه، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفتاری دارد با مهدی عباسی که فدک را با مفهوم نمادین آن به تصویر می‌کشد. علی بن ساباط می‌گوید: هنگامی که ابوالحسن موسی علیه السلام بر مهدی عباسی وارد شد و دید که حقوق غصب شده را باز پس می‌دهد، گفت: ای خلیفه، چرا آنچه از ما به ستم گرفته شده باز پس نمی‌دهی؟ مهدی گفت: ای ابوالحسن مقصودتان چیست؟ حضرت داستان فدک و فتح آن برای رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله را به تفصیل بیان کرد و یادآور

۱- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۵۴؛ کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۹۴، و نیز نک: سوگنامه فدک، ص ۲۰۲

ص: ۱۸۲

شـد که این خـالصه رسول‌اللّه بود و به امر حقّ به زهرا داده شـد و در حیـات پیـامبر در دست فـاطمه بود تا اینکه با روی کار آمـدن خلیفه اوّل از دست او خارج شد ولی با مدافعات زهرا علیها السـلام و گواهی امیرمؤمنان و امّایمن، ابوبکر حاضـر شد آن را به فاطمه علیها السلام واگذار کند امّا عمر مانع گردید تا بالأخره در تصرّف دستگاه خلافت درآمد.

پس از نقل این ماجرا، مهدی عباسی از امام خواست که حدود فدک را مشخّص کند و امام فرمود:

«حَدّ مِنها جبل احد وحَدّ منها عریش مصـر وحدّ منها سـیف البحر وحدّ منها دَوْمة الجندل، فقال له کلّ هذا؟ قال نعم. هذا کلّه ممّا لم یوجف علی أهله رسول اللّه نجیل ولا رکاب. فقال کثیرٌ و أنظر فیه». (۱)

«یـک حـدّ آن به کوه احـد، حـدّ دیگرش به عریش مصـر (شـهری مجاور مصـر قـدیم) و حـدّ سوم به ساحل دریا، و چهارم به دومهٔ الجندل (ناحیه‌ای در شام از طریق مدینه) منتهی می‌شود.

مهدی عباسـی گفت: همه اینها؟! امام فرمود: آری اینها سـرزمین‌هایی است که پیامبر با سپاه و لشکر از اهلش متصرّف نشده، مهدی گفت اینها زیاد است! باید در باره آن فکر کنم!»

شایـد مهـدی عباسـی نیز مقصـود امـام را فهمیـده کـه اینگـونه پاسـخ داده اسـت. و ممکـن اسـت مفـاد سـخن‌امام‌این باشـدکه قلمرو حکومت‌اسـلامی‌به غصب درتصرّف حاکمان قرار گرفته و اگر قرار است حق به صاحب آن برگردد، از محدوده فدک فراتر می‌رود و باید به خاندان پیامبر واگذار شود؛ زیرا آنها ولیّ امر مسـلمین و صاحب اختیار کشور اسـلامی‌اند، چون تنها آنها هستند که با عدل و داد حکومت توانند کرد و از حقوق توده‌ها حمایت خواهند نمود، چون اگر در اختیار افراد نالایق قرار گیرد سـرگذشت فدک نیز بـدانجا منتهی می‌شود که مثلًا معاویه آن را سه قسم کنـد، یک ثلث به مروان حکم بدهـد، ثلث دیگر به عمرو بن عثمان بن عفان و باقی مانـده را به یزیـد بن معاویه! (۲) و یـک روز تمـام آن در اختیـار مروان حکم، دشـمن اهـل‌بیت قرار گیرد و همینطور دست به دست خلفا بگردد و نه تنها به بیت المال و مستضعفان نرسد بلکه در مقاصد شخصی و عیش و نوش حاکمان و

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۴۳

۲- نک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۱۱

ص: ۱۸۳

حواشی آنها مانند بقیّه بیت المال صرف شود، چنانکه تحوّلات تاریخی فدک این را نشان می‌دهد.

البته در پاره‌ای موارد نیز از سوی خلفا همچون عمر بن عبدالعزیز که تا حدودی به مظالم مردم می‌رسید، فدک به اهلبیت عودت داده شد. و یا در زمان مأمون نیز به خاندن پیامبر واگذار گردید که دعبل در این خصوص قصیده‌ای سرود که مطلعش این بود:

أصبح وجه الزمان قد ضحکا برد مأمون هاشم فدکاً

«بر چهره زمان لبخند شادی نشست آنگاه که مأمون فدک را به بنی‌هاشم برگردانید.»

نکته آخری که در اینجا اشاره می‌شود این است که این تحوّلات و واگذاری فدک از سوی برخی خلفا و غصب آن از سوی برخی دیگر، نشانگر دو مطلب است:

۱- فدک به عنوان یک ابزار سیاسی و اهرم فشار بر اهل بیت مورد استفاده بوده چنانکه از آغاز نیز چنین بود.

۲- آنها پذیرفته بودند که فدک واقعاً متعلّق به اهل بیت است و باید حقّ به حق‌دارش برگردد و این نتیجه مدافعات فاطمه زهرا علیها السلام بود. که بعدها نیز در این راستا حرکت‌هایی صورت گرفت.

در هر حال اگر چه فدک به عنوان یک مزرعه یا دهکده اهمّیت آن را نداشت که آنهمه مورد مناقشه و مناظره قرار گیرد؛ امّا از بُعد سیاسی و بعد معنوی اهمّیت داشت که این را باید محور اصلی مناقشات دانست.

پی‌نوشتها:

ص: ۱۸۴

ص: ۱۸۵

ص: ۱۸۶

موقوفات امیرالمؤمنین، علی علیه السلام

سیّداحمد اشکوری

شاید بعضی افراد که درباره زندگی زاهدانه و کاملًا بدون تجمّل حضرت امیرمؤمنان علیه السلام گفته‌هایی می‌شنوند یا نوشته‌هایی می‌خوانند، گمان کنند که آن حضرت در فقر و بینوایی روزگار می‌گذراند و از مال دنیا بهره کافی نداشت و نمی‌توانست در وضعیتی بهتر زندگی کند.

آن حضرت، به اضافه سهمی که هر سال از غنایم جنگی و بیت‌المال داشت، همواره در اطراف مدینه به کشاورزی می‌پرداخت و بر اثر بصیرت و اطلاع کامل در امور کشت و زرع و با کوششهای شخصی، باغها و چشمه‌هایی احداث کرد که سالانه دارای محصولی فراوان بود و می‌توان گفت که از افراد تا حدّی غنی مسلمان آن روز به شما می‌رفت.

امّا انفاق به فقرا و صدقات مستمرّ به مستمندان و بذل و بخشش به نیازمندان، هدف والای آن حضرت بود و همواره آسودگی دیگران و رفع احتیاج مسلمانان را، حتی بر زندگی روزمره خود ترجیح می‌داد، (۱) به خصوص در روزگار خلافت ظاهریش در عمل نشان داد که خلیفه و رهبر باید آنگونه زندگی کند که بینواترین افراد مسلمانان زندگی می‌کنند تا از وضع خویش دلشکستگی نداشته باشند و در تحمّل ناملایمات و مشکلات روزگار، صبر و شکیبایی پیشه کنند. امیرمؤمنان در پاسخ عاصم بن زیاد، که بر شدّت سختگیری حضرت در پوشاک و خوراک و دیگر احتیاجات روزانه‌اش اعتراض داشت،

۱- در بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۴ به بعد. نمونه‌هایی از سخای علی علیه السلام را ببینید.

ص: ۱۸۷

فرمود: خداوند بر امامان عادل واجب کرده است که در پایین‌ترین سطح مردمان ضعیف زندگی کنند تا فشار فقر آنان را از پای درنیاورد. (۱) وقفنامه عمومی یا وصیت‌نامه‌ای که حضرت امیر علیه السلام نوشته و امام کاظم علیه السلام آن را در روایتی صحیح نقل می‌کند، مشتمل بر رقبات و املاک و اموالی است که دلیل بر گفتار ماست، لذا پیش از برشمردن همه موقوفات آن حضرت، عین وقف‌نامه را می‌آوریم و ترجمه می‌کنیم تا خواننده گرامی بینایی بیشتری در موضوع داشته باشد. (۲) متن وقف‌نامه امیر المؤمنین علیه السلام

هذا ما أوصی بِهِ وَقَضی بِهِ فِی ماله عَبْدُاللَّه علیٌّ ابتغاءَ وجهاللَّه، لیولجنی به الجنّهٔ ویصرفنی به عن النّار ویصرف النّار عنّی یوم تَبیَضُّ وجوهٌ وتسودُّ وجوهٌ، أنّ ما کان لی من مالٍ بِیَنْبُع یعرف لی فیها وما حولها، صدقهٔ ورقیقها، غیر أنَّ رباحاً وأبانَیْزَرَ وجُبَیراً عتقاءٌ لیس لأحد علیهم سبیل، فهم موالیّ یعملون فی المال خمس حِجَج، وفیه نفقتُهم ورزقهم وأرزاق أهالیهم. ومع ذلک ما کان لی بوادِ القری کلّه من مال لبنی فاطمهٔ، ورقیقها صدقهٔ. وما کان لی بدَیْمَهَٔ وأهلُها صدقهٔ، غیر أن زُرَیْقاً له مثلُ ما کتبتُ لأصحابه، وما کان لی بأذِینهَٔ وأهلُها صدقهٔ، والفَقیرَیْن کما قد علمتم صدقهٔ فی سبیل‌اللَّه. وإنَّ الذی کتبتُ من أموالی هذه صدقهٔ واجبهٔ بَتْلَهٔ، حیّاً أنا أو میّتاً، یُنفق فی کلّ نفقهٔ یُبتغی بها وجهَاللَّه فی سبیل‌اللَّه ووجهه، وذوی الرحم من بنی‌هاشم وبنی‌المطلب والقریب والبعید. وإنّه یقوم علی ذلک الحسنُ بن علیّ، یأکل منه بالمعروف، وینفقه حیث یراهاللَّه عزّوجلّ فی حلٍّ محلَّل، لا حرج علیه فیه، فإن أراد أن یبیع نصیباً من المال فیقضی به الدینَ فلیفعل إن شاء ولا حرج علیه، وإن شاء جعله سَرِیَّ المِلک، وإن وُلدَ علیّ وموالیهم وأموالهم إلی الحسن بن علیّ.

۱- ثقهٔ الاسلام محمّد بن یعقوب الکلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۱۰

۲- کافی، ج ۷، ص ۴۹؛ تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۴۶، گویا نسخه‌هایی از این وصیت‌نامه نزد سادات بنی‌الحسن وبنی‌الحسین بوده که ابن شبه در تاریخ مدینه ج ۱، ص ۲۲۵ آن را از حسن بن زید نقل می‌کند.

ص: ۱۸۸

وإن كانت دارُ الحسن بن عليّ غير دار الصدقة فبدا له أن يبيعها إن شاء لا حرج عليه فيه، وإن شاء باع، فإنّه يقسّم ثمنَها ثلاثة أثلاث، فيجعل ثلثاً فی سبيل‌اللّه وثلثاً فی بنی‌هاشم وبنی‌المطلب، ويجعل الثلثَ فی آل أبی‌طالب، وإنّه يضعه فيهم حيث يراه‌اللّه. وإن حَدَثَ بحسن حَدَثٌ وحسين حيٌّ فإنّه إلی الحسين بن علی، وإنّ حسيناً يفعل فيه مثل الذی أمرتُ به حسناً، له مثل الذی كتبتُ للحسن وعليه مثل الذی علی الحسن. وإنّ لبنی ابنَیْ فاطمة صدقة عليّ مثل الذی لبنی عليّ، وإنّی إنّما جعلتُ الذی جعلت لابنَیْ فاطمة ابتغاءَ وجه‌اللّه عزّوجلّ وتكريم حرمة رسول‌اللّه صلی الله عليه و آله وتعظيمهما وتشريفهما ورضاهما. وإن حَدَثَ بحسن وحسين حَدَثٌ، فإنّ الآخر منهما ينظر فی بنی عليّ، فإن وجد فيهم من يرضی بهداه وإسلامه وأمانته فإنّه يجعله إليه إن شاء، وإن لم يرفيهم بعض الذی يريده فأنّه يجعله إلی رجل من آل أبی‌طالب يرضی به، فإن وجد آل أبی‌طالب قد ذهب كبراؤهم وذوو آرائهم، فإنّه يجعله إلی رجل يرضاه من بنی‌هاشم. وإنّه يشتَرِطُ علی الذی يجعله إليه أن يتركَ المال علی أصوله ويُنفق ثمره، حيث أمرتُه به من سبيل‌اللّه ووجهه وذوی الرّحم من بنی‌هاشم وبنی‌المطلب والقريب والبعيد، لا يُباع شیء منه ولا يُوهب ولا يُورَّث.

[وإنّ مال محمّد بن عليّ علی ناحيته، وهو إلی بنی فاطمة عليهم السلام] (۱)، وإن رقيقيَّ الذين فی صحيفة صغيرة التی كُتِبَتْ لی عتقاء. هذا ما قضی به عليُّ بن أبی‌طالب فی أمواله هذه الغد من يوم قدم مِسْكن (۲) ابتغاء وجه‌اللّه والدار الآخرة، واللّه المستعان علی كلّ حال، ولا يحلّ لامرئٍ مسلم يؤمن باللّه واليوم الآخر أن يقول فی شیء قَضَيتُه من مالی ولا يخالف فيه أمری من قريب أو بعيد.

۱- در تاريخ المدينة المنوّره ابن شبّه اين جمله بدين صورت آمده: «وإنّ مال محمّد علی ناحية، ومال‌ابنی فاطمة ومال فاطمة إلی ابنی فاطمة»، وبايد اين عبارت صحيح باشد.

۲- مسكن نام جايی است در كوفه.

ص: ۱۸۹

أمّا بعد، فإنّ ولائدی... هذا ما قضی به علیّ فی ماله هذه الغد من یوم قدم مِسْکَن. شهد أبوشمر بن أبرهة وصَعصَعة بنُ صُوحان، ویزیدُ بنُ قیس وهیّاجُ بن أبی‌هیّاج. وکتب علیّ بن أبی‌طالب بیده لعشرٍ خلون من جمادیَ الأولی سنهٔ سبع وثلاثین.

«این آن چیزی است که وصیّت نموده ودستور داده است به آن در اموال و داراییش، بنده خدا علی، برای خشنودی خدا، تا مرا به واسطه آن به بهشت برد و دوزخ را از من برای خاطر آن دور سازد و آتش جهنّم را بر من روا ندارد در روزی که گروهی روسفید و گروهی روسیاه می‌شوند.

وصیت چنین است:

املاکی که در «ینبع» و اطراف آن دارم و نسبت آنها به من شناخته شده است، همه آنها و بندگان در آنها صدقه است. جز بندگانم «رباح» و «ابونیزر» و «جبیر» که این سه تن آزادند و هیچ کس بر آنها تسلطی ندارد. ایشان غلامان من‌اند و در اموال یاد شده پنج سال کار می کنند و حق برداشت مخارج و هزینه زندگی خود و فرزندانشان را دارند.

با حفظ این مراتب آنچه در «وادی القری» دارم و همه از اموال خودم می‌باشد اختصاص به فرزندان «فاطمه» دارد، و بندگان در این املاک صدقه‌اند (و در راه خدا مصرف می‌شوند.)

و آنچه در «دَیْمه» دارم و افرادی که در آنجا هستند نیز صدقه است، جز «زریق» که مانند غلامان یاد شده می‌باشد. و آنچه در «اذینه» دارم با آنان که در آنجا هستند نیز صدقه است، و «فقیرین»- چنان که می‌دانید- نیز صدقه است و باید در راه خدا مصرف شود.

آنچه از اموالم در اینجا یاد کردم همه صدقه لازم قطعی است، و این حکم در زندگی و پس از مرگ من جاری خواهد بود، باید در آنچه سبب خوشنودی خدا و در راه خداست به مصرف رسد و خویشانم از بنی‌هاشم و بنی‌مطلب نزدیک و دور بهره برند.

نظارت بر این اوقاف و صدقات با (فرزندم) حسن بن علی است، از آنها به قدر ضرورت خود بدون زیاده روی بهره می‌برد و در مواردی که رضای الهی در

ص: ۱۹۰

آن است صرف می‌نماید، در این کار بر او باکی نیست. اگر خواست بخشی از آنها را بفروشد تا قرضی را ادا کند، بفروشد باکی بر او نیست، و اگر بخواهد می‌تواند املاک برجسته و نفیس قرار دهد. فرزندان علی و غلامان و اموال وی اختیارشان در دست حسن بن علی است.

و اگر خانه حسن بن علی جز خانه صدقه باشد و خواست که آن را بفروشد می‌تواند بفروشد، بر او باکی نیست. اگر بخواهد می‌تواند بفروشد و قیمتش را به سه بخش تقسیم کند؛ قسمتی را در راه خدا مصرف نماید و قسمتی را به بنی‌هاشم و بنی‌مطلب و قسمتی را به فرزندان ابوطالب بدهد، در مواردی که خدا می‌پسندد از این سه قسم به مصرف رساند.

اگر پیشامدی برای حسن، رخ داد (و از این جهان درگذشت) در حالی که حسین زنده باشد، این کارها بدو موکول می‌شود، باید آنچه را به حسن دستور دادم وی انجام دهد. برای اوست آنچه برای حسن نوشتم و بر اوست آنچه بر عهده حسن بود.

برای فرزندان دو فرزند فاطمه (حسن و حسین) از صدقه علی آن چیزی خواهد بود که برای فرزندان علی تعیین شد، و من هر چه برای دو فرزند فاطمه قرار دادم به جهت خوشنودی خدای عزّوجلّ و حفظ حرمت رسول‌اللّٰه و تعظیم و بزرگداشت و رضای خدا و رسول است.

اگر برای حسن و حسین پیشامدی رخ داد، آخرین این دو نفر در فرزندان علی جستجو می‌کند، اگر کسی را از آنان یافت که صلاحیت و اسلام و امانت او را بپسندد، کارها را بدو محوّل می‌سازد، و اگر کسی را در آنها نیافت که واجد شرایط باشد به یکی از فرزندان ابوطالب که دارای صلاحیت باشد کارها را محوّل می‌کند، و اگر دید بزرگان و صاحب نظران فرزندان ابوطالب در گذشته‌اند به یکی از مردان بنی‌هاشم که او را واجد شرایط می‌داند می‌سپارد.

بر آن کسی که کارها بدو محوّل می‌گردد، شرط می‌شود که اصول اموال را حفظ کند و بهره آن را انفاق نماید در آنچه او را بدو دستور داده‌ام؛ از سبیل‌اللّٰه و بر خویشان از بنی‌هاشم و بنی‌مطلب، دور و نزدیک. چیزی از آن اصول به فروش نمی‌رسد و بخشیده نمی‌شود و به ارث منتقل نمی‌گردد.

آنچه در اختیار محمّد بن علی (ابن حنفیه) است در اختیار او می‌ماند و پس از او

ص: ۱۹۱

به اولاد فاطمه منتقل می‌شود، و آن دو برده که نامشان را در صحیفه کوچک آورده‌ام، آزادند.

این است آنچه علی در اموالش دستور می‌دهد، از روزی که به «مسکن» آمده، و این وصیّت برای خوشنودی خدا و پاداش در آخرت انجام گرفته، و از خدا در هر حال یاری می‌خواهم. بر هیچ فرد مسلمانی که ایمان به خدا و روز واپسین دارد، حلال نیست که در اموالم کاری کند جز دستوری که داده‌ام و از نزدیک یا دور خلاف امر من انجام دهد.

سپس آن حضرت در ادامه وصیّت‌نامه فرمودند:

این است آنچه علی در اموال خود دستور می‌دهد از روزی که به مسکن آمده است. شاهدان بر این وصیّت ابوشمر بن ابرهه و صعصعهٔ بن صوحان و یزید ابن قیس و هیّاج بن هیّاج می‌باشند. این وصیّت را علی بن ابی‌طالب به دست خود پس از گذشتن ده روز از جمادی الاوّل سال سی و هفت نوشته است.»

*** اینک چند موضع از موقوفات حضرت امیر علیه السلام را که نام آنها را در کتابهای حدیثی و تاریخی یافته‌ایم در اینجا می‌آوریم، با توضیحات مختصر جغرافیایی و بیان بعضی از خصوصیّات هر یک از این موقوفات:

۱- الأحْمر:

صحرایی است در «الرَّجْلاء» بین مدینه و شام، نیمی از آن از موقوفات آن حضرت ونیم دیگر متعلّق به وراث بود. (۱) ۲- أدْبِیَهٔ:

در صحرای «إضَم» در اطراف مدینه واقع است. (۲) ۳- أُذَیْنَهٔ:

نام یکی از وادی‌های «قَبَلیّه» در اطراف مدینه می‌باشد. (۳) املاک و بردگان آنجا صدقه‌اند، چنانچه در وقفنامه عمومی آمده.

۴- الاشْحَن:

صحرایی است در حدود «فدک». (۴)

۱- ابن شبه، تاریخ المدینه، ص ۲۳۴

۲- همان، ص ۲۲۲

۳- معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۰۹

۴- تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۲۲۵

ص: ۱۹۲

۵- بِئْر المَلک:

در صحرای «قَناة» واقع است. (۱) ۶- البُغَیْبغَهٔ

چاهی است نزدیک «رشاء» در اطراف مـدینه. از حضـرت صادق علیه السـلام از پـدرش نقل شـده که چون به علی علیه السـلام پیدا شـدن این چشـمه را بشارت دادنـد، فرمود: وارث خوشـنود می گردد، آنگاه فرمود: وقف است بر مساکین و مسافرانی که خرجی راه ندارند و نیازمندان نزدیک. (۲) ۷- البُغَیْبِغات

چند چشـمه است در «ینبع» به نام‌های «خَیْفُ الأراک» و «خَیف لیلی» و «خَیف بسـطاس». مجموع این چشمه‌ها را حضرت علی وقف نموده است. (۳) ۸- البَیْضاء

صحرایی است در «حَرَّهٔ الرَّجلاء» دارای مزارع و باغ‌ها. (۴) ۹- خانه‌ای در مدینه

این خانه در محلّه «بنی‌زُرَیق» در شـهر مدینه واقع است و حضـرت آن را وقف نمود تاخاله‌هایش در آن سکنی‌داشـته باشـند وپس از آن‌ها در اختیار نیازمندان از مسلمین باشد. (۵) ۱۰- دَیمَهٔ

معلوم نشد کجاست. املاک آنجا وقف و بردگان آن صدقه‌اند جز «زُرَیق» که آزاد است؛ چنانچه در وقفنامه عمومی آمده.

۱۱- ذاتُ کمات

چهـار چـاه است در «حرّهٔ الرجلاـء» به نامهای «ذوات العشـراء» و «قعین» و «معیـد» و «رعوان». مجموعاً از جمله موقوفات آن حضـرت می‌باشد. (۶) ۱۲- رعیه

صحرایی‌است در حدود «فدک» دارای نخل و اندکی آب که از کوه ریزش می کند. (۷) ۱۳- عین أبی‌نَیْزر

چشمه‌ای است در «ینبع» پر آب و دارای نخل‌های بسیار، منسوب به «أبونَیْزر» یکی از غلامان حضرت امیر علیه السلام. (۸)

۱- همان، ص ۲۲۳

۲- همان، ص ۲۲۰

۳- همان، ص ۲۲۲

۴- همان، ص ۲۳۴

۵- شیخ الطایفه محمّد بن حسن طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۳۱

۶- تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۲۲۴

۷- همان، ص ۲۲۴

۸- نور الدین علی بن احمد سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، ج ۱، ص ۱۲۷

ص: ۱۹۳

۱۴- عین موات

چشمه‌ای است در «وادی القری». (۱) ۱۵- عین فاقهٔ

چشمه‌ای است در «وادی القری» و «عین حسن» نیز نامیده می‌شود. (۲) ۱۶- عین یَنْبُع

«ینبع» دهی است نزدیک کوه «رَضْوی» و از مدینه هفت منزل فاصله دارد، دارای چشمه‌های پر آب و گوارا و زمینی حاصل‌خیز. (۳) بعضی چشمه‌های آنجا را یک‌صد و هفتاد چشمه گفته‌اند. (۴) از عمار یاسر نقل شده که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله زمینی را از «ذی‌العَشِیره» در ینبع به حضرت امیر بخشید و عمر نیز در ایام خلافتش قطعه‌ای در همانجا بدو بخشید و علی علیه السلام در آنجا ملکی دیگر خرید و مجموعاً چند چشمه در آنجا داشت و همه را وقف نمود. (۵) این ملک در وقفنامه عمومی ذکر شده با قید هر چه در اطراف آن است و صدقه بودن بردگانی که در آنجا به کار مشغول‌اند جز سه تن از آنها؛ «رباح»، ابو «نیزر» و «جبیر» که آزاد می‌باشند.

۱۷- فَقْرَین

نام دو جاست در اطراف مدینه که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین بخشیده، و اصل این نام به معنی چاه یا حفیره‌ای است که برای به کار گذاشتن نخل حفر می‌کنند. (۶) این زمین حاصل‌خیز در عصر ما نیز معروف است و به زبان محلّی «الفُقیر» نامیده می‌شود. (۷) از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که در ینبع چشمه‌ای احداث کردند، آبی از آن به طرف آسمان جوشید مانند گردن یک شتر، چون به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بشارت دادند فرمود: به وراث بشارت دهید، این چشمه صدقه و وقف است برای زایران خانه خدا و مسافرینی که نیاز به خرج راه دارند، فروخته و بخشیده و به ارث گذاشته نمی‌شود ... (۸) ۱۸- القُصَیْبَهٔ

باغی است در حدود «فدک». (۹)

۱- تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۲۲۳

۲- همان، ص ۲۲۳

۳- ابوعبداللّه یاقوت بن عبداللّه حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۵۰

۴- شیخ احمد بن عبدالحمید عباسی، عمدهٔ الاخبار فی مدینهٔ المختار، ص ۳۵۳

۵- وفاء الوفا، ص ۱۳۳۴

۶- معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۶۹؛ وفاء الوفا، ص ۱۲۸۲

۷- عمدهٔ الاخبار، ص ۳۱۸

۸- کافی، ج ۷، ص ۵۴؛ تهذیب الاخبار، ج ۹، ص ۱۴۸

۹- تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۲۲۵

ص: ۱۹۴

۱۹- وادی القُری

نام صحرای وسیعی است میان مدینه و شام، دارای ده‌های بسیار و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله آنجا را فتح نمود. (۱) حضرت امیر در آنجا املاکی داشت و وقف نمود، بعضی از آنها با نام مخصوص ذکر شده و بعضی را نام نبرده‌اند.

در وقفنامه عمومی آمده است که برای فرزندان فاطمه علیهم السلام وقف شده و بردگان آنجا صدقه می‌باشند.

پی‌نوشتها:

۱- معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۴۵

ص: ۱۹۵

ص: ۱۹۶

پاره‌های برجای مانده کتاب فضائل علی بن أبی‌طالب علیه السلام و کتاب الولایهٔ

محمّد بن جریر بن یزید طبری (۲۲۳– ۳۱۰)

رسول جعفریان

مقدمه

محمـد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری آملی (۲۲۴– ۲۸ شوال ۳۱۰) محدّث، مفسّر، فقیه و مورّخ برجسته سُنّی مذهب قرن سوم و اوایـل قرن چهارم هجری، شخصـیت و عالمی شـناخته شـده است که در باره او تحقیقات و مطالعات فراوانی صورت گرفته و نیـازی به تکرار آن در اینجـا نیست. (۱) در مقایسه او و نوشـته‌هایش با آنچه که از عالمان بغـداد این قرن می‌شناسـیم، بـدون تردید می‌توان برتری وی را در بیشتر زمینه‌های علمی؛ مانند فقه، (۲) حدیث، تفسیر و به ویژه تاریخ بر معاصرانش تشخیص داد. به علاوه، در تاریـخ تفکّر سنی، به لحـاظ کثرت تألیفـات‌خوب و مانـدنی، تنها می‌توان او را در ردیف برخی از بزرگترین مؤلفان سنّی مانند خطیب بغـدادی، ابن جـوزی، شـمس الـدین ذهـبی و ابن حَجَر قرار داد. نفـوذ چشـمگیر نوشـته‌های او، به ویژه دو کتـاب «تاریـخ» و «تفسیر» اش بر آثاری که پس از او نگارش یافته، برای شناخت برجستگی وی کافی است.

ما درباره باورهای مذهبی او در جای دیگری به تفصیل سخن گفته و شرایط مذهبی ناهنجار حاکم بر بغداد را که سبب شد تا طبری در برابر حنابله و افراطیون اهل حدیث قرار گیرد، شرح داده‌ایم. (۳) بدون مطالعه آن مطالب، دست‌کم

۱- نک: تاریخ الاسـلام ذهبی، ص ۳۲۰– ۳۱۰– ۲۸۶– ۲۷۹ در پاورقی آنجا دهها منبع برای شـرح حال وی‌آمـده است. نیز در لسان المیزان، ج ۵، ص ۷۵۷، ش ۷۱۹۰ به همین ترتیب مآخذ شرح حال وی از مصادر مختلف فراهم آمده است. سیوطی در رساله‌ای که با عنوان «التنبیه بمن یبعثه‌اللّه علی رأس کلّ مائـهٔ» نگاشـته، طبری را از کسانی دانسـته که شایسـته است فرد برگزیده در آسـتانه سال ۳۰۰ هجری باشد. نک: خلاصهٔ عبقات الأنوار، ج ۶، ص ۹۴ قم، ۱۴۰۴ به نقل از رساله یاد شده.

۲- طبرانی م ۳۶۰ محـدث بزرگ و صـاحب سه معجم صـغیر، اوسط و کبیر، وقتی از طبری نقل می‌کنـد، او را با «الطبری الفقیه» نام می‌برد. نک: المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۲۹۲

۳- مقـاله «اهـل حـدیث» و «کتاب صـریح السـنه طبری» در «مقالات تاریخی»، دفتر دوم. و نیز مقاله «نقش‌احمـد بن حنبل در تعـدیل مذهب اهل سنت» در «مقالات تاریخی» دفتر ششم.

ص: ۱۹۷

نمی‌توان دلیل تمایل طبری را به نگارش اثری تحت عنوان «کتاب الولایه» را که گردآوری طرق حدیث غدیر است، دریافت. حنابله بغداد، که دشمنی با امام‌علی علیه السلام را از دوران اموی به ارث برده بودند، به صراحت به انکار فضائل امام می‌پرداختند. این انکار به حدّی بود که خشم ابن‌قُتَیبه، عالمِ محدّثِ سنّیِ اهلِ حدیث را برانگیخت. (۱) به علاوه، نگرش حدیثی و اخباری عثمانی‌مذهب‌ها و اصرارشان بر برخی از احادیث مجعول اما منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله، سبب شد تا آنان اجازه کوچک‌ترین تخطّی از ظواهر احادیث مزبور را به دیگر دانشمندان دنیای اسلام ندهند. در این میان طبری که خود را یک سر و گردن بالاتر از همه آنان و حتی احمد بن حنبل می‌دید، این فشار را برنتافت و در زمینه‌های مختلف، به مخالفت با اهل حدیث پرداخت.

در این باره که چرا طبری کتاب الولایه را تألیف کرد، در عنوان بعدی سخن خواهیم گفت. آنچه در اینجا لازم است بگوییم این است که، بدون تردید این اثر که اصل آن- بر حسب اطلاعات موجود- برجای نمانده، کتابی است از محمد بن جریر طبری، مورّخ معروف بغداد. در این باره، در کهن‌ترین منابع از یک نسل پس از طبری تا قرن دهم، نصوص متقنی در اختیار است که آنها را مرور خواهیم کرد. این درست است که یک یا دو طبری دیگر هم داریم که یکی از آنها شیعه و صاحب «المسترشد» (۲) و دیگری نویسنده کتاب «دلائل الامامهٔ» است؛ (۳) اما احتمال نسبت دادن کتاب طرق حدیث غدیر به آن عالم شیعه، ناشی از بی‌اطلاعی از نصوص متقن تاریخی و به کلی ناشی از حدس و گمانهایی غیر تاریخی است. (۴) عنوان کتاب

کتاب طبری، مانند بسیاری از رساله‌ها و کتابهای کهن، دارای چندین نام مختلف شده است. دلیلش آن است که قدما در نقل از اینگونه کتابها، گاه به اقتضای موضوع کلّی کتاب، نامی را که خود می‌خواستند و آن را مطابق با محتوای کتاب می‌دیدند، بر آن اطلاق می‌کردند.

نکته دیگر آن که، همانگونه که از این نام‌ها بر می‌آید، برخی نام مجموعه‌ای از مطالب متنوع است که کنار

۱- ابن قتیبه با اشاره به برخورد واکنشی اهل حدیث در برابر رافضه که مقام علی علیه السلام را بیش از حد بالامی‌برند، به کوتاهی آنها در نقل احادیث فضائل امام اشاره کرده می‌نویسد: آنان او را از ائمهٔ الهدی خارج کرده، از جمله ائمه فتن می‌دانند و عنوان خلافت را برای او ثابت نمی‌کنند به بهانه آن که مردم بر او اجتماع نکردند، اما در عوض یزید بن معاویه را خلیفه می‌دانند، چون مردم بر او اجماع کرده‌اند. پس از آن می‌نویسد:

«و تحامی کثیر من المحدثین أن یحدثوا بفضائله- کرّم‌اللّه وجهه- أو یظهروا ما یجب له، و کل تلک الأحادیث لها مخارج صحاح. و جعلوا ابنه الحسین علیه السلام خارجیّا شاقّا لعصا المسلمین، حلال الدم، لقول النبی صلّی‌اللّه علیه و سلم: «من خرج علی امّتی و هم جمیع، فاقتلوه کائنا من کان». و سوّوا بینه فی الفضل و بین اهل الشوری لأن عمر لو تبیّن له فضله لقدّمه علیهم و لم‌یجعل الامر شوری بینهم. و أهملوا من ذکره او روی حدیثا من فضائله حتی تحامی کثیر من المحدثین أن یتحدثوا بها و عنوا بجمع فضائل عمرو بن العاص و معاویهٔ کأنهم لایریدونهما بذلک وإنّما یریدونه. فإن قال قائل: «أخو رسول‌اللّه صلّی‌اللّه علیه و سلم علیّ وأبوسبطیه الحسن و الحسین و أصحاب الکساء علیّ و فاطمهٔ و الحسن و الحسین» تمعرت الوجوه و تنکّرت العیون و طرّت حسائک الصدور. وإن ذکر ذاکر قول النبی صلّی‌اللّه علیه و سلم: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» و «أنت منّی‌بمنزلهٔ هارون من موسی»، و أشباه هذا، التمسوا لتلک الأحادیث المخارج لینقصوه و یبخسو حقه بُغْضاً منهم للرّافضهٔ و الزاماً لعلیّ علیه السلام بسببهم ما لایلزمه و هذا هو الجهل بعینه. و السلامهٔ لک أن لاتهلک بمحبّته و لاتهلک ببغضته و أن «لا تتحمّل» ضغنا علیه بجنایهٔ غیره، فإن فعلت فأنت جاهل مفرط فی بغضه

وإن تعرف له مکانـة من رسـول‌اللَّه صـلّی‌اللَّه علیه و سـلم بالتربیـة و الإـخوة و الصـهر و الصـبر فی مجاهـدة أعـدائه و بـذل مهجته فی الحروب بین یدیه مع مکانه فی العلم و الدین و البأس و الفضل من غیر أن تتجاوز به الموضع الذی وضـعه به خیار السـلف لما تسمعه من کثیر فضائله فهم کانوا أعلم به و بغیره و لأنّ ما أجمعوا علیه هو العیان الذی لاشکّ فیه، و الأحادیث المنقولة قد یدخلها تحریف و شوب و لو کان إکرامک لرسول‌اللَّه صـلّی‌اللَّه علیه و سلم هو الذی دعاک إلی محبة من نازع علیا و حاربه و لعنه إذ صحب رسول‌اللَّه صلّی‌اللَّه علیه و سـلم و خدمه و کنت قد سـلکت فی ذلک سبیل المستسـلم لأنت بذلک فی علیّ علیه السـلام أولی لسابقته و فضـله و خاصـته و قرابته و الـدناوة التی جعلهااللَّه بینه و بین رسول‌اللَّه صـلّی‌اللَّه علیه و سـلم عند المباهلة، حین قال تعالی «قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَکُم» فدعا حسـنا و حسـینا «وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُم» فدعا فاطمة علیها السـلام «وَأَنْفُسَـنا و أَنْفُسَکُم» فدعا علیا علیه السلام. و من أراداللَّه تبصیره بصّره و من أراد به غیرذلک حیّره». الاختلاف فی اللفظ، صص ۴۱- ۴۳ بیروت، دارالکتب العلمیه.

۲- تحقیق احمد المحمودی، قم، مؤسسة الثقافة الاسلامیة لکوشانپور، ۱۴۱۵ به مقدمه مصحح.

۳- تحقیق قسم الدراسات الاسلامیة مؤسسة البعثه، قم، ۱۴۱۳

۴- البدایـة و النهایه، ج ۱۱- ۱۲ و ص ۱۶۷، ذیـل حوادث سال ۳۱۰؛ ذریعه، ج ۱۶، ص ۳۵؛ شرح الاخبار، ج ۱، صص ۱۳۱- ۱۳۲ پـاورقی. کلبرگ بـا اشـاره به حـدس آقـابزرگ در این که مقصود از کتـاب منـاقب اهـل البیت که ابن طاوس آن را به طبری مورخ نسـبت داده، کتابی از طبری شـیعی است، می‌نویسـد: ظاهرا هیـچ منبعی حـدس آقابزرگ را تأیید نمی‌کند. کتابخانه ابن طاوس، ص ۳۹۸، ش ۳۵۶

ص: ۱۹۸

هم قرار گرفته و برخی دیگر از این نامها، نام بخشی و فصلی از همان کتاب است که احیانا به صورت مستقل نیز تدوین شده است. برای نمونه، عنوان «فضائل اهل البیت» یا «مناقب اهل البیت»- که ابن طاوس برای کتاب طبری از آن یاد و استفاده کرده- نامی کلی است که «حدیث الولایه» می‌توانسته بخشی از آن باشد؛ بخشی که خود به صورت کتابی مستقل نیز درآمده است.

عنوان «کتاب الولایه»- افزون بر آن که مکرر توسط استفاده کنندگان از این اثر بکار رفته- توسط ابن شهرآشوب در اثری کتابشناسانه عنوان شده است. (۱) عنوان دیگر «الرد علی الحرقوصیه» در «رجال النجاشی» آمده و تصریح شده است که کتابی است از طبری مورخ عامی مذهب در باره حدیث غدیر: «له کتاب الرّد علی الحرقوصیة، ذکر طرق خبر یوم الغدیر». (۲)

ابن طاوس نیز تصریح کرده است که طبری نام کتابش را «الرد علی الحرقوصیه» گذاشته است. (۳) عقیده ابن طاوس بر آن است که انتخاب این نام به این سبب بوده است که احمد بن حنبل از نسل حرقوص بن زهیر، رهبر خوارج بوده و به همین دلیل از سوی طبری این نام انتخاب شده است. (۴) روزنتال این احتمال را مطرح کرده است که حرقوص در لغت به معنای مگس یا پشه باشد و به احتمال، طبری این تعبیر را برای ابوبکر بن ابی‌داود سجستانی، که کتاب الولایه را در رد بر او نوشته است، به قصد تحقیر او استفاده کرده است. (۵) شاید بتوان این احتمال را نیز افزود که این نام، اشاره به فلسفه نگارش این اثر دارد که طبری آن را در رد بر فردی ناصبی نگاشته است. از آنجا که خوارج دشمن امام علی علیه السلام بوده‌اند و حرقوص بن زهیر رهبر آنان بوده، طبری چنین نامی را برای کتاب خود انتخاب کرده تا حنابله افراطی را خارجی و ناصبی مسلک نشان دهد- نه آن که بحث از نسب احمد در میان بوده باشد.

عنوان «رسالة فی طرق حدیث غدیر» نیز عنوانی است که با مضمون کتاب به راحتی سازگار است. (۶) در این میان، کالبرگ عنوان «کتاب الولایه» و «کتاب المناقب» را در دو جا آورده است؛ در حالی که خود وی به این نکته اشاره دارد که ممکن است کتاب الولایه بخشی از کتاب فضائل یا کتاب مناقب باشد. (۷)

۱- معالم العلما ص ۱۰۶، ش ۷۱۵؛ و عمدة عیون صحاح الأخبار، ابن بطریق، ص ۱۵۷

۲- رجال النجاشی، ص ۳۲۲، ش ۸۷۹.

۳- اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۳۰ قم ۱۴۱۵.

۴- الطرائف، ص ۱۴۲

۵- کتابخانه ابن طاوس، ص ۲۸۸

۶- برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، نک: کتابخانه ابن طاوس، ص ۲۸۶

۷- کتابخانه ابن طاوس، ص ۲۸۶، ش ۱۷۱؛ ص ۳۹۸، ش ۳۵۶

ص: ۱۹۹

آنچه در عمل رخ داده، این است که استفاده کنندگان از این کتاب، گاه نام کتاب فضائل علی علیه السلام یا مناقب را آورده‌اند، اما حدیث غدیر را نقل کرده‌اند؛ مانند ابن شهرآشوب در مناقب، که نام کتاب الولایه را آورده و فضائل را از آن نقل کرده است. پیداست که دقتی در این کار صورت نگرفته است.

اکنون که بنای جمع آوری نقلهای برجای مانده این کتاب است، بهتر است احادیثی که از این کتاب در فضائل امام پ بجز حدیث غدیر نقل شده- به عنوان کتاب فضائل و احادیث غدیر هم تحت عنوان کتاب الولایة گردآوری شود.

کتاب غدیر و مناقب طبری در اختیار چه کسانی بوده است؟

روشن است که، این کتاب در اختیار چندین نفر از مؤلفان، مورّخان و محدثان بزرگ اسلامی تا قرن نهم بوده است. (۱) فهرست اجمالی نام این افراد عبارت است از:

قاضی نعمان اسماعیلی (م ۳۶۳) که بیشترین نقل را از این کتاب دارد.

نجاشی (۳۷۲- ۴۵۰) که از نام کتاب یاد کرده و طریق خود را به آن یادآور شده است. شیخ طوسی (م ۴۶۰)، همین طور. یاقوت حموی (م ۶۲۶) که گزارشی از چگونگی تألیف این اثر به دست داده است.

ابن بطریق (م ۶۰۰) که به تعداد طرق نقل حدیث غدیر در این کتاب تصریح کرده است. ابن شهرآشوب (م ۵۸۸) که او نیز نام این کتاب را در شرح حال وی آورده و در جای دیگر خبر شمار طرق نقل شده برای حدیث غدیر در این کتاب را ارائه کرده و در المناقب، در چندین مورد از آن نقل کرده است.

ابن طاووس (م ۶۶۴) که هم از آن یاد و هم نقل کرده است.

شمس الدین ذهبی (۷۴۸) که آن را دیده و چندین حدیث از آن نقل کرده است.

ابن کثیر (م ۷۷۴) که کتاب را دیده و چندین روایت نقل کرده است.

و ابن حجر (م ۸۵۲) که او نیز کتاب را دیده است.

در واقع این مطلب به قدری واضح و روشن است که نیازی به اثبات آن نیست. گفتنی است که در سالهای اخیر هیچ کس به اندازه استاد علامه مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی که عمرش را

۱- شگفت آن که فؤاد سزگین تاریخ التراث العربی، مجلد الأول، ج ۱، التدوین التاریخی، ص ۱۶۸ به‌هیچ روی متوجه منقولات این کتاب طبری نشده و از آن در فهرست کتابهای طبری یاد نکرده است. وی تنها در پاورقی همان صفحه، به نقل از بروکلمان و با اشاره به سخن نجاشی، از رساله الرد علی الحرقوصیه یاد نموده، بدون آن که به باقی مانده‌های این اثر مهم در کتابهای بعدی اشاره کند.

ص: ۲۰۰

وقف تحقیق در باره امیرالمؤمنین و اهل‌بیت علیهم السلام کرده، به معرفی این اثر نپرداخت. (۱) اکنون مروری بر آنچه که درباره این اثر گفته شده است، خواهیم داشت.

مفصل‌ترین نقلها از این کتاب توسط قاضی نعمان- ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی، نویسنده، دانشمند و قاضی اسماعیلی مذهب دولت فاطمی (م ۳۶۳) در مجلد نخست «شرح الأخبار فی فضائل الائمة الاطهار» او آمده که در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت.

ابوالعباس احمد بن علی نجاشی (م ۴۵۰) در باره طبری و کتاب غدیر می‌نویسد:

أبوجعفر الطّبری عامیّ، له کتاب الردّ علی الحرقوصیة، ذکر طرق خبر یوم الغدیر، أخبرنا القاضی أبوإسحاق إبراهیم بن مخلّد، قال: حدّثنا أبی، قال: حدّثنا محمد بن جریر بکتابه الردُّ علی الحرقوصیة. (۲)

شیخ طوسی (م ۴۶۰) در باره این کتاب نوشته است:

محمد بن جریر الطبری، أبوجعفر، صاحب التاریخ، عامیّ المذهب. له کتاب خبرغدیر خمّ، تصنیفه و شرح أمره. أخبرنا أحمد بن عبدون، عن أبی‌بکر الدوری، عن ابن کامل، عنه. (۳)

یحیی بن حسن معروف به ابن بطریق (۵۲۳- ۶۰۰) می‌نویسد:

و قد ذکر محمد بن جریر الطبری، صاحب التاریخ خبر یوم الغدیر و طرقه من خمسة و سبعین طریقا، و افرد له کتابا سمّاه کتاب الولایة. (۴)

ابن شهرآشوب (م ۵۸۸) نیز از کتاب الولایه طبری یاد کرده است:

أبوجعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری صاحب التاریخ، عامیّ، له کتاب غدیر خمّ و شرح أمره، و سمّاه کتاب الولایة. (۵)

که وی در کتاب «مناقب آل أبی‌طالب» از آن روایاتی نقل کرده است که بدان خواهیم پرداخت. شیخ سدیدالدین محمود حمصی رازی از علمای قرن هفتم هجری نیز در اثبات تواتر حدیث غدیر به نوشته‌های اصحاب حدیث استناد کرده و می‌نویسد:

۱- الغدیر فی التراث الاسلامی، صص ۳۷- ۳۵؛ اهل البیت فی المکتبة العربیه، صص ۶۶۴- ۶۶۱

۲- رجال النجاشی، تحقیق السید موسی الشبیری، قم ص ۳۲۲، ش ۸۷۹

۳- کذا. و فی مورد آخر: کتاب خبر غدیر خم و شرح امره، تصنیفه. فهرسة کتب الشیعة و اصولها، تحقیق السید عبدالعزیز الطباطبائی، قم، ۱۴۲۰، ص ۴۲۴، ش ۶۵۵

۴- عمدة عیون صحاح الاخبار، ص ۱۵۷ قم، ۱۴۱۲.

۵- معالم العلماء، ص ۱۰۶، ش ۷۱۵.

ص: ۲۰۱

لأنّ أصحاب الحدیث أوردوه من طرق کثیرة، کمحمدبن جریر الطبری فإنّه أورده من نیّف وسبعین طریقاً فی کتابه. (۱)

احمد بن موسی بن طاوس که از علمای میانه قرن هفتم هجری است نیز در همین زمینه می‌نویسد: و ساقه [ای الحدیث الغدیر] أبوجعفر محمد بن جریر الطبری صاحب التفسیر و التاریخ الکبیر من خمسة و سبعین طریقاً. (۲)

رضی الدین علیّ ابن طاوس (۵۸۹– ۶۶۴) در مواردی از کتاب مناقب اهل البیت طبری مطالبی نقل کرده، (۳) و در مواردی نیز از کتاب الولایه او یاد کرده که گزارش آن را خواهیم آورد. وی در باره کتاب الولایه طبری می‌نویسد:

و من ذلک ما رواه محمد بن جریر الطبری صاحب التاریخ الکبیر صنّفه و سمّاه کتاب الردّ علی الحرقوصیة، روی فیه حدیث یوم الغدیر و ما نصّ النبیّ علی علیّ علیه السلام بالولایة و المقام الکبیر، و روی ذلک من خمس و سبعین طریقا. (۴)

همچنین در مورد دیگری می‌نویسد: واما الذی ذکره محمد بن جریر صاحب التاریخ فإنّه فی مجلّد. (۵)

و در جای دیگر می‌نویسد: و قد روی الحدیث فی ذلک محمد بن جریر الطبری صاحب التاریخ من خمس و سبعین طریقا و أفرد له کتاباً سمّاه حدیث الولایة. (۶)

شمس الدین ذهبی (م ۷۴۸) می‌نویسد:

و لمّا بلغه أنّ ابن‌أبی‌داود تکلّم فی حدیث غدیر خمّ، عمل کتاب الفضائل و تکلّم علی تصحیح الحدیث. قلت: رأیت مجلّداً من طرق الحدیث لابن جریر فاندهشْتُ له لکثرة الطرق. (۷)

خواهیم دید که شمس الدین الذهبی (۶۷۳– ۷۴۸) که به احتمال تنها جزو دوم این کتاب را دیده، چندین روایت از آن در کتاب «طرق حدیث من کنت مولاه» نقل کرده است. وی در موردی می‌نویسد:

قال محمد بن جریر الطبری فی المجلّد الثانی من کتاب غدیر خم له، و أظنّه بمثل جمیع هذا الکتاب نسب إلی التشیع، فقال: ... (۸)

ابن کثیر (م ۷۷۴) در ضمن شرح حال طبری در ذیل حوادث

۱– المنقذ من الضلال، ج ۱، ص ۳۳۴ قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۴.

۲– بناء المقالة الفاطمیة فی نقض الرسالة العثمانیة، مؤسسة آل البیت، قم، ۱۴۱۱، صص ۲۹۹– ۳۰۰

۳– الیقین، ص ۲۱۵

۴– اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۳۰ قم ۱۴۱۵.

۵– همان، ج ۲، ص ۲۴۸

۶– الطرائف، ص ۱۴۲ و نک: ص ۱۵۴ قم، ۱۴۰۰

۷– تذکرة الحفاظ، بیروت، دارالکتب العلمیه ج ۲، ص ۷۱۳

۸– طرق حدیث من کنت ...، ص ۶۲، ش ۶۱

ص: ۲۰۲

سال ۳۱۰ می‌نویسد:

و قد رأیت له کتاباً جمع فیه أحادیث غدیر خمّ فی مجلدین ضخمین. (۱)

ابن حَجَر عسقلانی (۷۷۳- ۸۵۲) با ارائه آنچه که مزّی در «تهـذیب الکمال» آورده، می‌نویسـد: وی چیزی افزون بر آنچه ابن عبدالبرّ در «الاستیعاب» دارد، نیاورده، جز آن که حـدیث موالاهٔ را نقل کرده، (۲) در حالی که طبری در تألیفی چنـدین برابر آنچه ابن عقده در جمع طرق این روایت آورده، (۳) طرق حدیث غدیر را فراهم آورده است:

و قـد جمعه ابن جریر الطبری فی مؤلف فیه أضـعاف من ذکر و صـحّحه و اعتنی بجمع طرقه أبوالعباس بن عقـدهٔ فأخرجه من حـدیث سبعین صحابیاً أو أکثر. (۴)

انگیزه طبری در تألیف کتاب‌الولایه

در بـاره علت تـألیف کتـاب الولاـیه از سـوی طبری، در چنـدین منبع، به آن اشـاره شـده است. خلاـصه مـاجرا آن است که عـالمی سجسـتانی نام- فرزنـد سجسـتانی صاحب سنن- مطلبی در انکار حـدیث غدیر گفت که سـبب تألیف این اثر از سوی طبری شد. در اینجا گزارش این رویداد را در منابع کهن پی می‌گیریم.

قدیمی‌ترین منبعی که دلیل تألیف این کتاب را مطرح کرده، قاضی نعمان (م ۳۶۳) است. وی می‌نویسد:

فمن ذلک انّ کتابه الذی ذکرناه و هو کتاب لطیف بسیط ذکر فیه فضائل علیّ علیه‌السلام و ذکر أنّ سـبب بسطه إیّاه، إنّما کان لأنّ سائلًا سأله عن ذلک لأمر بلغه عن قائل زعم أنّ علیّا علیه‌السلام لم‌یکن شهد مع رسول‌اللّه صلّی‌اللّه علیه و آله حَجّهٔ‌الوداع الّتی قیل أنّه قام فیها بولایـهٔ علیّ بغـدیر خمّ لیـدفع بذلک بزعمه عنه الحدیث لقول رسول‌اللّه صـلّی‌اللّه علیه وآله: من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه. فأکثر الطّبری التعجب من جهل هـذا القائل و احتجّ علی ذلک بالروایات الثابتهٔ علی قدوم علیّ من الیمن علی رسول‌اللّه صـلّی‌اللّه علیه وآله (۵)

یـاقوت حموی بخش عمـده آگاهی‌هـای خود دربـاره طبری را از ابوبکر ابن کامل گرفته است. ابتـدا در شـمارش تألیفات طبری، از جمله می‌نویسد:

۱- البدایهٔ و النهایه، ج ۱۱ و ۱۲، ص ۱۶۷، ذیل حوادث سال ۳۱۰

۲- تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۴۸۴

۳- در فتـح البـاری ج ۷، ص ۶۱ بـدون اشـاره به کتـاب طبری می‌نویسـد: «و أوعب من جمع منـاقبه [یعنی‌علیّاً] من الأحادیث الجیاد النسـائی فی کتـاب الخصائص؛ و اما حـدیث من کنت مولاه فَعَلیّ مولاه، فقـد أخرجه الترمـذی و النسائی و هو کثیرالطرق جـدّاً، و قد استودعها ابن عقدهٔ فی کتاب مفرد؛ و کثیر من أسانیدها صحاح و حسان.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۹۷ بیروت، دارالفکر. نسـخه‌ای از کتاب ابن عقده تحت عنوان «جمع طرق حدیث الغدیر» در اختیار ابن حجر بوده است. نک: مقالات تاریخی، دفتر ششم، مقاله منابع تاریخی ابن حجر در الاصابه، ص ۳۶۳

۵- شرح الاخبار، ج ۱، صص ۱۳۲- ۱۳۰

ص: ۲۰۳

و کتاب فضائل علی بن أبی‌طالب رضی الله عنه تکلّم‌فی‌أوّله بصحّهٔ الاخبار الواردهٔ فی غدیرخمّ، ثم تلاه بالفضائل و لم یتمّ. (۱)

پس از آن، با اشاره به این که طبری همه کسانی را که در باره او سخنی گفته بودند، بخشید مگر کسانی را که او را متهم به بدعت کرده بودند، از وی ستایش کرده و به نقل از ابوبکر بن کامل می‌نویسد:

و کان إذا عرف من إنسان بدعهٔ أبعده و أطرحه. و کان قد قال بعض الشیوخ ببغداد بتکذیب حدیث غدیر خمّ، و قال: إنّ علیّ بن أبی‌طالب کان بالیمن فی الوقت الذی کان رسول‌اللّه صلّی‌اللّه علیه وآله بغدیر خمّ. و قال هذا الإنسان فی قصیدهٔ مزدوجهٍ یصف فیه بلدًا بلدًا و منزلًا منزلًا یُلَوِّح فیها إلی معنی حدیث غدیر خمّ فقال:

ثمّ مَرَرنا بغدیر خمّ کم قائل فیه بزور جَمّ

علی علیٍّ و النبیّ الأمیّ

و بلغ أباجعفر ذلک، فابتدأ بالکلام فی فضائل علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام و ذکر طریق حدیث خُمّ، فکَثُر الناس لاستماع ذلک و استمع [اجتمع] قوم من الرّوافض من بسط لسانه بما لایَصْلُحُ فی الصّحابهٔ فابتدأ بفضائل ابی‌بکر و عمر. (۲)

در دو متن بالا، نام کسی که چنین اشکالی را مطرح کرده، نیامده است. اما شمس الدین ذهبی به نقل از ابومحمد عبداللّه بن احمد بن جعفر فَرَغانی- که او را دوست طبری دانسته‌اند (۳) و بیشترین آگاهی‌های موجود در باره طبری از اوست و ذیلی هم بر تاریخ طبری نگاشته (۴)- در این باره توضیح بیشتری داده است:

و لمّا بلغه [الطبری] أنّ ابن أبی‌داود تکلّم فی حدیث غدیر خمّ، عمل کتاب الفضائل و تکلّم علی تصحیح الحدیث. (۵)

ذهبی در جای دیگری هم ضمن برشمردن تألیفات طبری می‌نویسد:

و لما بلغه أنّ ابابکر بن ابی‌داود تکلّم فی حدیث غدیر خمّ، حمل کتاب الفضائل، فبدأ بفضل الخلفاء الراشدین، وتکلّم علی تصحیح حدیث غدیر خمّ، واحتجّ لتصحیحه. (۶)

۱- معجم الأدباء، ج ۱۸، ص ۸۰

۲- معجم الأدباء، ج ۱۸، ص ۸۴ و ۸۵

۳- تاریخ الاسلام ذهبی، صص ۳۲۰- ۳۱۰ وص ۲۸۱

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۱۳۲

۵- تذکرهٔ الحفاظ، ج ۲، ص ۷۱۳

۶- تاریخ الاسلام ذهبی، ۳۲۰- ۳۱۰، ص ۲۸۳

ص: ۲۰۴

اصل این عبارت از آن فرغانی بوده که شکل کامل آن را ابن عساکر نقل کرده است. وی پس از برشمردن آثار طبری به تفصیل، می‌نویسد:

و لمّا بلغه أنّ أبابکر بن أبی‌داود السجستانی [م ۳۱۶] تکلّم فی حدیث غدیر خمّ عمل کتاب الفضائل، فبدأ بفضل أبی‌بکر و عمر و عثمان و علی- رحمهٔاللّه علیهم- و تکلّم علی تصحیح حدیث غدیر خمّ واحتجّ لتصحیحه و أتی من فضائل أمیر المؤمنین علیّ بما انتهی الیه و لم یتمّ الکتاب، و کان ممّن لایأخذه فی دین‌اللّه لومهٔ لائم ... (۱)

در متون کلامی شیعه نیز در وقت بحث از غدیر به اشکال ابوبکر عبداللّه ابن ابی‌داود سلیمان سجستانی اشاره شده و به برخورد طبری نیز با او اشارت رفته است؛ از جمله سید مرتضی در «الذخیره» سخن سجستانی را باطل دانسته و به برخورد طبری با او اشاره می‌کند. (۲)همو در «الشافی» با اشاره به این که خبر غدیر را تمامی راویان شیعه و سنی روایت کرده‌اند، به عنوان اشکال، از انکار سجستانی یاد کرده است. شریف مرتضی در پاسخ، ضمن اینکه اظهار کرده نظر سجستانی نظر شاذ و نادری است، از تبرّی بعدی او در مواجه با طبری، از این نظرش هم یاد کرده است. (۳) در همین منابع آمده است که سجستانی این نسبت را تکذیب کرده و گفته است: که وی نه اصل حدیث، بلکه منکر این شده است که مسجد غدیر خم آن روزگار هم وجود داشته است.

ابوالصلاح حلبی نیز در «تقریب المعارف» پس از اشاره به تواتر حدیث غدیر می‌نویسد:

و لایقدح فی هذا ما حَکاه الطبریّ عن بن أبی‌داود السجستانی من إنکار خبر الغدیر ... علی أنّ المضاف إلی السجستانی من ذلک موقوف علی حکایهٔالطبری، مع‌مابینهما من الملاحاهٔ والشنآن وقد اکذبالطّبری فی حکایته عنه، وصرّح بأنّه لم ینکر الخبر و إنّما أنکر أن یکون المسجد بغدیر خمّ متقدّما و صنّف کتاباً معروفاً یتعذّر ممّا قرفه به الطبری ویتبرّأ منه. (۴)

۱- تاریخ دمشق، ج ۵۲، ص ۱۹۸

۲- الذخیره، ص ۴۴۲ تصحیح سید احمد حسینی اشکوری.. به رغم آن که در هر دو نسخه کتاب، قیدشده که مقصود ابوبکر فرزند ابن ابی‌داود سجستانی صاحب سنن است، مصحح تصور کرده که آن خطاست و نام خود سجستانی را در متن آورده است!

۳- الشافی فی الامامهٔ، ج ۲، ص ۲۶۴ تصحیح سیدعبدالزهراء الخطیب، تهران، مؤسسهٔ الصادق علیه السلام.

۴- تقریب المعارف، تحقیق فارس حسون، قم، ۱۴۱۷، صص ۲۰۷ و ۲۰۸

ص: ۲۰۵

تألیف کتاب الولایه واتهام به تشیّع

همـان گونه که ذهبی اشـاره کرده است، طبری به دلیل تألیف این اثر، متهم به تشیـع گردیـد؛ (۱) زیرا اهل حـدیث، حدیث غدیر را نمی‌پذیرفتند و اگر هم می‌پذیرفتند، اجازه تألیف کتابی در طرق آن را که می‌توانست دستاویز شیعیان شود، به کسی چون طبری که امامی شـناخته شـده بود، نمی‌دادنـد. از همین روست که شاهدیم بخاری که تنها و تنها روایات موجود در دوایر اهل حدیث را ارائه می کند، از ذکر این حدیث با داشتن آن همه طریق خودداری ورزیده است.

اگر نگارش کتابی دیگر از سوی طبری را در باره «حدیث الطیر» که صحت آن بی‌تردید افضل بودن امام علی علیه السلام را بر همه صحابه ثابت می کند، مورد توجه قرار دهیم، زمینه اتهام تشیع به طبری روشن‌تر می‌شود. ابن کثیر درباره این کتاب نوشته است:

و رأیت فیه مجلّداً فی جمع طرقه و ألفاظه لأبی جعفر محمد بن جریر الطبری المفسّر صاحب التاریخ.

در ادامه اشاره می کنـد که ابوبکر باقلانی کتابی در تضـعیف طرق و دلالت این روایت در رد بر کتاب طبری نوشـته است. (۲) به هر روی روشن است که طبری در شـرایطی مانند شـرایط بغداد، با تسـلّطی که حنابله داشتند، با داشتن تألیفی در حدیث غدیر و جامع‌تر از آن، تـألیفِ اثری در فضائل علی بن ابی‌طالب علیه السـلام می‌بایست به تشـیع متهم می گردیـد. ابن خزیمه، محدّث معروف سـنی اهل حـدیثی مشبِّهی مـذهب، که در نیشابور می‌زیست، در باره او می‌نویسـد: ما أعلم عَلی أدیم الأرض أعلم من محمـد بن جریر، و لقد ظلمته الحنابلهٔ. (۳)

در واقع، دشـمنی حنابله متعصّب با او، (۴) دلایـل دیگری نیز داشت؛ (۵) امـا این نکته، می‌توانست مهم‌ترین عامـل عناد و کینه آنان نسبت به طبری باشد. در واقع، نسبت دادن رفض به او، جز از این زاویه ممکن نبود.

ابن مسکویه در این باره می‌نویسد:

و فیها [۳۱۰] تُوُفّی محمد بن جریر الطبری، و له نحو تسعین سنهٔ، و دفن لیلا، لأنّ العامهٔ اجْتمعت و مَنَعَتْ من دفْنِه نهارًا. و ادّعت علیه الرفض، ثمّ ادّعت علیه الإلحاد. (۶)

۱- طرق حدیث من کنت ...، ص ۶۲: و أظنه بمثل جمع هذا الکتاب نسب الی التشیّع.

۲- البدایهٔ و النهایه، ج ۷، ص ۳۹۰ داراحیاءالتراث العربی، ۱۴۱۳

۳- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۶۴؛ تاریخ دمشق، ج ۵۲، ص ۱۹۶؛ الانساب، ج ۴، ص ۴۶؛ معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۴۳؛ تاریخ الاسلام ذهبی، صص ۳۲۰- ۳۱۰ و ۲۸۲

۴- قال: کانت الحنابلهٔ تَمْنَع و لاتَتْرُک احدًا یَسْمَع علیه. معجم الأدباء، ج ۱۸، ص ۴۳

۵- از جمله آنها، انکار حدیث الجلوس علی العرش بود که می گفت محال است و این شعر را می‌خواند:

سبحان من لیس له انیس و لا له فی عرشه جلیس

یـاقوت معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۵۸؛ و الوافی بالوفیـات، ج ۲، ص ۲۸۷ در ادامه این نقل می‌نویسـد: فلما سـمع ذلک الحنابلهٔ منه و أصـحاب الحـدیث، وثبوا و رموه بمحـابرهم و قیـل کـانت الوفا، فقام ابوجعفر بنفسه و دخل داره، فرموا داره بالحجارهٔ حتی صار علی بابه کالتّلِّ العظیم، و رکب نازوک صاحب الشُّرطهٔ فی عشـرات الوف من الجند یمنع عنه العامّهٔ. و وقف علی بابه یوما الی اللیل و أمر برفع الحجارهٔ عنه. و کان قد کتب علی بابه

سبحان من لیس له انیس و لا له فی عرشه جلیس

فأمر نازوک بمحو ذلک. و کتب مکانه بعض اصحاب الحدیث ...

به دنبال این اعتراضات بود که طبری تسلیم شد و متنی مطابق میل حنابله نوشت. این متن همان «صریح السنه» است که ما در مقالات تاریخی دفتر دوم، گزارش آن را آورده‌ایم.

به جز آنچه گذشت، ابن جوزی به اختلاف نظرهای دیگری میان طبری و ابوبکر بن ابی‌داود در زمینه مسائل اعتقادی کرده و از تلاش ابن ابی‌داود در کشاندن مسأله به حکومت و پاسخ طبری سخن گفته است. نک: المنتظم، ج ۱۳، ص ۲۱۷

دلیل دیگر مخالفت حنابله با طبری، بی‌اعتنایی طبری به فقه احمد بن حنبل است. ابن الوردی می‌نویسد: و صنف کتابا فیه اختلاف الفقهاء و لم یذکر فیه احمد بن حنبل، فقیل له فی ذلک، فقال: انما کان احمد بن حنبل محدثا. فاشتد ذلک علی الحنابلة و کانوا لایحصون کثرةً ببغداد، و رموه بالرفض تعصبا و تشنیعا علیه. تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۳۵۶ نجف، مطبعة الحیدریه، ۱۳۸۹ ق. المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۷۱ قاهره، مکتبة المتنبی.

۶- تجارب الأمم، ج ۵، ص ۱۴۲ تصحیح دکتر ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۷۷

ص: ۲۰۶

یاقوت حموی (م ۶۲۶) در باره او سخنی از خطیب بغدادی نقل کرده و سپس می‌نویسد:

قال غیر الخطیب: و دُفِنَ لیلًا خوفًا من العامّة لأنَّه کان یُتَّهم بالتَّشیع. (۱)

ابن جوزی (م ۵۹۷) در باره او به نقل از ثابت بن سنان می‌نویسد:

و ذکر ثابت بن سنان فی تاریخه: أنه إنّما أخفیت حاله، لأنّ العامّة اجتمعوا و منعوا من دفنه بالنّهار و ادّعوا علیه الرفض، ثم ادّعوا علیه الإلحاد. (۲)

وی در ادامه با اشاره به این فتوای طبری که مسح بر پا را جایز می‌دانست و غَسْل و شست وشوی آن را لازم نمی‌شمرد، این را نیز سبب دیگری در نسبت رفض به طبری می‌داند: فلهذا نسب إلی الرفض. (۳)

ابن اثیر- با الهام از عبارت ابن مسکویه- می‌نویسد:

و فی هذه السنة [۳۱۰] تُوُفِّیَ محمدُ ابن جریر الطبری، صاحب التاریخ ببغداد، و مولده سنة أربع و عشرین و مأتین، و دفن لیلا بداره، لأنّ العامة اجتمعت ومنعت من دفنه نهاراً، وادّعوا علیه الرفض، ثم ادّعوا علیه الإلحاد. (۴)

ابن اثیر، تعبیر عامّه را که کنایه از اهل سنت است نمی‌پذیرد و با اظهار این که مخالفت از سوی عامه؛ یعنی اهل سنت نبوده، حنابله را مقصّر اصلی می‌داند؛ وإنّما بعض الحنابلة تعصّبُوا علیه و وقعوا فیه، فتبعهم غیرهم» (۵)

ابن کثیر نیز خبر از برخورد حنابله با او داده، می‌نویسد:

«و دفن فی داره، لأنّ بعض عوام الحنابلة و رعاعهم منعوا دفنه نهاراً و نسبوه إلی الرفض ... و إنّما تقلّدوا ذلک عن أبی‌بکر محمد بن داود الفقیه الظاهری، حیث تکلّم فیه و یرمیه بالعظائم و بالرفض» (۶).

ابن کثیر در این عبارت، به عمد یا غیر عمد، میان ابوبکر عبداللَّه بن أبی‌داود سجستانیِ (م ۳۱۶) متهم به ناصبی گری با ابوبکر محمد بن علی بن داود فقیه ظاهری خلط کرده است. (۷) کسی که طبری را متهم به تشیع می کرد، سجستانی- فرزند سجستانی صاحب

۱- معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۴۰ دارالفکر.

۲- المنتظم، ج ۱۳، ص ۲۱۷

۳- همانجا.

۴- الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۷۴ ذیل حوادث سنه ۳۱۰ بیروت، مؤسسة التاریخ العربی.

۵- همانجا.

۶- البدایة و النهایه، ج ۱۱ و ۱۲، ص ۱۶۷ بیروت، مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۱۳.

۷- البته میان طبری و علی بن داود ظاهری اختلاف نظرهایی بود که منجر به نگارش اثری از محمد بن‌علی بن داود ظاهری بر ضدّ طبری شد؛ اما این جریان، ربطی به مناقشه مورد بحث در باره غدیر ندارد. نک: معجم الادباء، ج ۱۸، صص ۷۹ و ۸۰

ص: ۲۰۷

سنن- بود که خود متهم به ناصبی گری بود. به همین دلیل، زمانی که به طبری خبر دادند سجستانی فضائل علی علیه السلام را روایت می کند، گفت: «تکبیرة من حارس» (۱).

ذهبی پس از نقل این مطلب، از دشمنی موجود میان آنان سخن گفته است. همو نقلهایی در باره ناصبی گری او دارد که البته آن را انکار می کند. (۲) ابن ندیم، در شرح حال سجستانیِ یاد شده، اشاره می کند که کتاب تفسیری نگاشت و این بعد از آن بود که طبری کتاب تفسیرش را نوشت. (۳) این هم نشانی از رقابت آنهاست.

ناصبی گری سجستانی سبب شد تا ابن فراتِ وزیر او را از بغداد به واسط تبعید کند و تنها وقتی که قدری از فضائل امام علی علیه السلام را روایت کرد، علی بن عیسی او را به بغداد بازگرداند. پس از آن شیخ حنابله شد!: ثم تَحَنْبَلَ، فصار شیخًا فیهم و هو مقبول عند أهل الحدیث.

افتضاح وضعیت او به حدی بود که پدرش در باره‌اش می گفت: ابنی عبداللّٰه کذّاب. (۴)

ذهبی در شرح حال او در «میزان الاعتدال» گفته یکی دیگر از محدثان سنی درباره طبری را آورده است؛ «أقذع أحمد ابن علی السلیمانی الحافظ: فقال: کان یضع للروافض» (۵). سپس به رد سخن وی پرداخته و همین اندازه تأیید می کند که: «ثقة صادق فیه تشیّعٌ یسیر و موالاة لاتَضُرّ» (۶)

وی احتمال می‌دهد که سخن سلیمانی در باره ابن جریر شیعی بوده که کتاب «الرواة عن أهل البیت» داشته است. با توجه به نصوصی که در باره اتهام رفض به طبری مورخ داریم، بعید می‌نماید که مقصود سلیمانی، کسی جز او باشد. به علاوه که ابن جریر شیعی، در دوایر سنی شهرتی نداشته است.

ابن حجر در «لسان المیزان» سخن ذهبی را نقل کرده و به پیروی او، با دفاع از سلیمانی به این که امام متقنی است، سخن او را در باره ابن جریر دوم یعنی امامی مذهب می‌داند! با این حال، در باره طبری مورخ این نکته را تصریح می کند که: «وإنّما نُبِزَ بالتشیّع، لأنّه صحّح حدیثَ غدیر خُمّ». (۷)

تشیّع طبری! (۸)

در اینجا پیش از پرداختن به بحث درباره روایت غدیر در کتاب طبری، این پرسش مطرح است که آیا تنها همین نکته

۱- تاریخ الاسلام ذهبی، صص ۳۲۰- ۳۱۰ و ۵۱۶

۲- همان، ص ۵۱۷

۳- الفهرست، ص ۲۸۸ تصحیح تجدد.

۴- تاریخ الاسلام ذهبی، ۳۲۰- ۳۱۰ و ۵۱۸

۵- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۹۹

۶- همان.

۷- لسان المیزان، ج ۵، ص ۷۵۸ بیروت، تحقیق محمد عبدالرحمن مرعشلی

۸- بارها نوشته‌ایم که اتهام به تشیع با اتهام به رفض متفاوت است. در این باره به بحثهای مقدماتی کتاب تاریخ تشیع در ایران، جلد نخست، مراجعه فرمایید.

ص: ۲۰۸

سبب اتهام تشیع به طبری شده است یا نکته و مطلب دیگری هم مطرح بوده و اصلًا چرا طبری، به رغم آن که در «تاریخ» و «تفسیر» خود، به نقل حدیث غدیر نپرداخته، یکباره در سالهای پایانی عمر، به تألیف کتابی در باره طرق حدیث غدیر و حدیث طیر که می‌توانست عواقب خطرناکی برای او داشته باشد، دست می‌زند؟ آیا ممکن است به جز ردیه نویسی، تغییری در بینش مذهبِی طبری رخ داده باشد؟ چنین احتمالی با توجه به شخصیتی که از طبری و آثار او می‌شناسیم، بعید می‌نماید؛ جز آن که این مسأله زاویه بلکه زوایای دیگری نیز دارد که بر ابهام آن می‌افزاید.

قصّه از این قرار است که ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی (م ۳۱۶- ۳۸۳) (۱) ادیب معروف قرن چهارم هجری که از شاعران برجسته و پرآوازه دوره آل‌بویه و از نظر باورهای مذهبی، فردی شیعه مذهب بوده، (۲) به عنوان خواهرزاده طبری معرفی شده و ضمن شعری، تشیع خود را مربوط به تشیع دایی‌های خود؛ یعنی خانواده همین ابن جریر طبری کرده است.

خواهرزادگی او و نسبت به طبری مورخ، در منابع کهن تصریح شده است؛ از جمله سمعانی (م ۵۶۲) ذیل مدخل خوارزمی می‌نویسد: «... و الشاعر المعروف ابوبکر محمد بن العباس الخوارزمی الأدیب، و قیل له: الطبری. لأنّه ابن اخت محمد بن جریر بن یزید الطبری» (۳)

به جز او، ابن خلکان، (۴) شمس الدین ذهبی، (۵) صَفَدی، (۶) ابن عماد حنبلی، (۷) و یافعی (۸) این نکته را یادآور شده‌اند.

ممکن است که این مؤلفان، این مطلب را از یکدیگر اقتباس کرده باشند؛ اما نصی که مهم بوده و حتی از عبارت سمعانی کهن‌تر است، تصریح حاکم نیشابوری (ربیع الاول ۳۲۱- صفر ۴۰۵) به این مطالب در کتاب مفقود شده «تاریخ نیشابور» است. (۹) ابن فندق بیهقی در شرح تألیفات تاریخی می‌نویسد: ... بعد از آن محمد بن جریر الطبری که خال ابوبکر الخوارزمی الادیب بود، تاریخ کبیر تصنیف کرد و مرا در نسبْ عرقی به محمد بن جریر المورخ کشید چنان که حاکم ابوعبداللَّه الحافظ در تاریخ نیشابور آورده است. (۱۰) در جای دیگری هم نوشته است: و خواجه ابوالقاسم الحسین بن أبی‌الحسن

۱- در باره سال تولد وی بنگرید به مقدمه دیوان أبی‌بکر الخوارزمی، دکتر حامد صدقی، ص ۱۰۷

۲- نامه او به شیعیان نیشابور در رسائل الخوارزمی، چاپ بیروت، ص ۱۶. استاد صدقی تمامی عباراتی که در نوشته‌های او بوی تشیع می‌دهد، در مقدمه دیوان ابی‌بکر الخوارزمی تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۶ صص ۱۱۷- ۱۱۵ آورده است.

۳- الانساب ج ۲، ص ۴۰۸

۴- وفیات الاعیان ج ۴، صص ۱۹۲، ۴۰۰

۵- سیر اعلام النبلاء ج ۱۶، ص ۵۲۶

۶- الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۲۸۴

۷- شذرات الذهب ج ۳، ص ۱۰۵

۸- مرآة الزمان ج ۲، ص ۴۱۶

۹- تاریخ نیشابور، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۸۵. در آنجا این عبارت‌آمده است: محمد بن العباس، ابن أخت محمد بن جریر، ابوبکر الادیب الخوارزمی، ص ۱۸۵، ش ۲۴۴۵

۱۰- تاریخ بیهقی، ص ۱۶

ص: ۲۰۹

البیهقی مردی شجاع و شهم بود و ملوك روزگار او را عزیز و گرامی داشتندی و والده او دختر ابوالفضل بن الاستاد العالم ابوبکر الخوارزمی بود و استاد عالم فاضل ابوبکر الخوارزمی خواهرزاده محمد بن جریر الطبری بود که تاریخ و تفسیر به وی باز خوانند و حاکم ابوعبداللّٰه حافظ در تاریخ نیشابور یاد کرده است. (۱) با وجود این همه تصریح، به هیچ روی نمی‌توان در آن تردید کرد. تنها نکته آن است که یاقوت می‌نویسد: «وکان یزعم أن أباجعفر الطبری خاله» (۲)

در این اواخر آقامحمدعلی کرمانشاهی، (۳)نویسنده «روضات الجنّات»، (۴) و صاحب «اعیان الشیعه» (۵) گویا به پیروی قاضی نوراللّٰه شوشتری (۶) در پاسخ یاقوت، خوارزمی را خواهرزاده طبری شیعی دانسته‌اند که صد البته خلاف نقل‌های صریح تاریخی است. (۷) محمد حسین اعرجی در مقدمه کتاب الأمثال خوارزمی، (۸) اشکالی در باره تاریخ تولد خوارزمی و تناسب آن با دوره زندگی طبری مورخ کرده و خواسته است تا خواهرزادگی او را نسبت به طبریِ مورخ رد کند. گفتنی است که اگر محمد بن جریر طبری شیعی، معاصر طبری مورخ باشد، همین اشکال در آنجا نیز وجود خواهد داشت. به علاوه که وجود ۷۳ سال اختلاف میان درگذشت طبری مورخ (م ۳۱۰) با خوارزمی، می‌تواند صورت نادری باشد اما در ضمن صحیح هم باشد.

افزون بر آن، خواهرزادگی خوارزمی نسبت به طبری، به معنای این نیست که مستقیم دختر خواهر او بوده، بلکه ممکن است خوارزمی نوه خواهر طبری باشد. آنچه مهم است نصوص تاریخی به ویژه نقل آن در «تاریخ نیشابور» است که نویسنده آن، عالم‌تر از آن است که طبری مورخ را نشناخته باشد.

این نمی‌تواند اتفاقی باشد که حاکم نیشابوری چنین مطلبی را گفته باشد و از سوی دیگر، شعری از ابوبکر خوارزمی به صراحت این نکته را بیان کند.

با این حال، هم به دلیل غیر امامی و ناشیعی بودن آثار طبریِ مورخ و هم عدم ورود نص خاص در باره امامی مذهب بودن ابوبکر خوارزمی (۹)- درعین تشیع شدید او بسان صاحب بن عباد- کماببش ابهام در چگونگی آن وجود دارد.

پس از مرور از اصل خواهرزادگی خوارزمی، آنچه مهم است این نکته است

۱- همان، ص ۱۶

۲- معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۷

۳- مقامع الفضل، ج ۱، صص ۴۶۴ و ۴۶۵ قم، تحقیق و نشر مؤسسهٔ العلامهٔ الوحید البهبهانی، ۱۴۲۱.

۴- ج ۷، ص ۲۹۳ و ۲۹۴

۵- ج ۹، صص ۳۷۷ و ۳۷۸

۶- مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۹۸

۷- و به همین دلیل است که مرحوم محدث ارموی در تعلیقات نقض ج ۲، ص ۶۵۸ او را خواهرزادهطبری مورخ می‌داند؛ درست همان طور که استاد حامد صدقی نیز این نسبت را مطابق با آنچه در بیشتر مصادر تاریخی آمده، می‌داند: نك: مقدمه دیوان أبی‌بکر الخوارزمی، ص ۱۱۱

۸- مقدمه دیوان ابی‌بکر الخوارزمی، ص ۱۱۲ و ۱۱۳

۹- البته به جز ابیاتی که خواهد آمد.

ص: ۲۱۰

که ابوبکر خوارزمی ضمن دو بیت شعر، خود را شیعه و رافضی خوانده و تشیع خویش را به دایی‌های خود نسبت داده است. یاقوت حموی (م ۶۲۶) در ذیل مدخل «آمل» (۱) این باره می‌نویسد:

و لذلک قال ابوبکر محمد بن العباس الخوارزمی، و أصله من آمل أیضا، و کان یزعم أن أباجعفر الطبری خاله:

بآمل مولدی و بنوجریر فأخوالی، و یحکی المرء خالَهْ

فها أنا رافضیٌّ عن تراث و غیری رافضیّ عن کلاله

و کذب، لم‌یکن ابوجعفر رحمه‌اللّه، رافضیّاً، وإنما حسدته الحنابلة فرموه بذلک، فاغتنمها الخوارزمی، و کان سبّابا رافضیا مجاهراً بذلک متبجّحاً.

عبدالجلیل قزوینی (۲) نیز در این باره می‌نویسد: و بوبکر خوارزمی معروف است که شیعی و معتقد بوده است و فضل و قدر او را فضلا انکار نکنند، این ابیات او راست که می‌گوید اگر چه مصنّف (یعنی کسی که عبدالجلیل کتاب نقض را در رد بر او نوشته) گفته است:

شیعی هرگز بوبکر نام نبوده است:

بآمل مولدی و بنوجریر فأخوالی ویحکی المرء خاله

فمن یک رافضیّا عن تُراث فإنّی رافضیٌّ عن کلاله

مصرع نخستِ بیت دوم، با آنچه در بالا آمده متفاوت و طبعا این عبارت صحیح‌تر می‌نماید. ابن فندق بیهقی نیز بیت اول این شعر را آورده است. (۳) از همه اینها که بگذریم، نقلهایی که طبری در کتاب «مناقب اهل البیت علیهم السلام» آورده، آن هم در روزگاری که حنابله بغداد چیرگی کاملی بر اوضاع مذهبی بغداد داشته‌اند، می‌تواند شاهدی به تشیع- و نه رفض- او باشد.

در میان این مرویات، حتی روایتی وجود دارد که دلالت صریحی بر تشیع دوازده امامیِ او می‌کند. از آن جمله روایتی است که ابن طاوس در کتاب «الیقین» (۴) آورده و در آن تصریح شده است که سلمان به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید:

«إنّ علیّ بن أبی‌طالب علیه السلام وصیّی و وارثی و قاضی دینی وعدتی و هو الفاروق بین الحقّ والباطل، وهو یعسوب المسلمین وإمام المتّقین وقائد

۱- معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۷؛ قاضی نوراللّه نیز شعر بالا را در مجالس المؤمنین ۱/ ۹۸ آورده است.

۲- نقض، ص ۲۱۸

۳- تاریخ بیهقی، ص ۱۰۸. با آن که سه منبع کهن این اشعار را آورده‌اند، ابن ابی‌الحدید شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۶ سخن دیگری گفته است. وی با اشاره به کتاب «المسترشد» از محمد بن جریر طبری، می‌نویسد: او محمد بن جریر صاحب تاریخ نیست بلکه از رجال شیعه است و تصور من بر آن است که مادرش از بنوجریر از شهر آمل طبرستان است و: «بنوجریر الآملیون شیعة مستهترون بالتشیع، فنسب الی أخواله. خاندان جریر از آملی‌ها، در تشیع اصرار دارند و او- یعنی محمد بن جریر شیعی- به دایی‌های خود منسوب شده است. سپس می‌نویسد: شعری از او بر این مطلب دلالت دارد و آنگاه همین دو بیت شعر را می‌آورد با اندکی تغییر:

بآمل مولدی و بنوجریر فأخوالی و یحکی المرء خاله

فمن یک رافضیا عن أبیه فإنی رافضی عن کلاله

روشن نیست که چگونه از نظر ابن ابی‌الحدید محمد بن جریر رافضی که خودش از خاندان ابن جریر است، تشیعش را به دایی‌های خود- که باز آنها را بنوجریر دانسته، منتسب می‌کند؟

۴- ص ۴۸۷ و ۴۸۸ پس از این متن آن را خواهیم آورد.

ص: ۲۱۱

الغرّ المحجّلین و الحامل غـدًا لواء ربّ العالمین. هو و ولـده من بعـده. ثمّ من الحسین ابنی، أئمة تسعة هداة مهدیّون إلی یوم القیامة. أشکو الی اللَّه جحود امّتی لأخی وتظاهرهم علیه و ظلمهم له وأخذهم حقّه».

ابن طاوس که خود به اهمیت این نص، آن هم از زبان طبری، واقف بوده می‌نویسد: اگر در اسلام، تنها همین یک حدیث قابل اعتماد نقل شده باشد، برای علیّ بن ابی‌طالب کافی است و برای پیامبر صلی الله علیه و آله که تصریح به خلافت او وامامان بعد از او کرده؛ آن هم از طریق طبری که ما پیش از این، دیدیم که چه اندازه او را ستایش و توثیق کرده‌اند. (۱) قاضی نعمان (م ۳۶۳) و کتاب الولایة

قدیمی‌ترین اثری که بیشترین استفاده را از کتاب الولایه و کتاب مناقب اهل البیت طبری کرده، کتاب شرح الأخبار فی فضائل الائمة الاطهار علیهم السلام قاضی نعمان بن محمد تمیمی مغربی (م ۳۶۳) اسماعیلی مذهب است. با این حال، دشواری این کتاب آن است که در عین حال که تصریح به استفاده از کتاب طبری دارد، سند بیشتر نقلها را- به استثنای چند مورد محدود- انداخته و به این ترتیب به ارزش و اعتبار احادیث نقل شده، به شدت لطمه زده است.

بهره گیری وی از اثر طبری، شامل دو کتاب مناقب اهل البیت یا فضائل امام علی و کتاب الولایه است. برای مثال پس از نقل خبر «أنت أخی و وصیّی و خلیفتی مِنْ بعدی» می‌نویسد:

ومِمّن رواه و أدخله فی کتاب ذکر فیه فضائل علی علیه السلام- غیر من تقدّمت ذکره- محمّد بن جریر الطبری و هو أحد أهل بغداد من العامة عن قرب عهد فی العلم والحدیث والفقه عندهم» (۲)

سپس اشاره به طرق مختلفی دارد که طبری در نقل این حدیث در کتابش آورده است. (۳) در ادامه پس از نقل روایاتی چند از کتاب طبری، بخش عمده‌ای از احادیث این کتاب را آورده و از آن با تعبیر «وهو کتاب لطیف بسیط ذکر فیه فضائل علی علیه السلام» یاد کرده است. سپس به بخش روایت غدیر کتاب طبری پرداخته و انگیزه طبری را در تألیف آن بیان می کند که شرحش گذشت. (۴)

۱- الیقین، ص ۴۸۸

۲- شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۱۶

۳- همان، ص ۱۱۷

۴- شرح الاخبار، صص ۱۳۰ و ۱۳۱

ص: ۲۱۲

شایـد از این قسـمت، چنین معلوم شود که مقصود وی از کتـاب فضائل علی علیه السـلام همان کتاب الولایه یا کتابی در فضائل امام علی است که بخشـی از آن در طرق حـدیث غـدیر بوده است. وی در انتهـایِ نقلِ احادیثی در باب وصایت امام علی علیه السـلام از طبری، باز هم از بساطتی که طبری در نقل فضائل امام در این کتاب از خود نشان داده یاد کرده است؛ «و ما رواه و بسـطه من فضائل علی علیه السلام ...». (۱)

در جمع بایـد گفت، در مقـایسه میـان کسـانی که از این کتـاب طبری مطلبی نقـل کرده‌انـد، قاضـی نعمان در شـرح الأخبار بیشترین استفاده را برده است. جز آن که، همان گونه که گذشت، وی اسناد طبری را در نقل احادیث، بسان بیشتر موارد کتاب، حذف کرده است. از این رو، در نقل حـدیث غدیر از کتاب طبری، روایات نقل شده در آن کتاب را مفصل نیاورده؛ زیرا تنها سـند آنها متفاوت بوده است. بـا این حـال تصـریح دارد که طبری بـابی خـاص را به روایت غـدیر اختصاص داده که در رد بر ابوبکر سجسـتانی است. سجسـتانی گفته بود که در سـفر حجهٔ الوداع، علی علیه السـلام همراه پیامبر صـلی الله علیه و آله نبوده و به همین دلیل، اساسا روایت غدیر نادرست است. این اظهار نظر، علت و انگیزه تألیف کتاب الولایه توسط طبری است. به نوشـته قاضـی نعمان: «و احتجّ [الطبری] عَلی ذلک بالروایات الثابتـهٔ علی قدم علی- صـلوات‌اللّه علیه- من الیمن علی رسول‌اللّه- صـلّی‌اللّه علیه و آله- عند وصوله إلی مکهٔ و ...» (۲)

قاضی در باره کتاب الولایه که بخشی از کتاب فضائل بوده والبته بعدها به طور مستقل نیز شناخته شده، می‌نویسد:

«ثمّ جاء أیضا فی هذا الکتاب بباب أفرد فیه الروایات الثابتهٔ التی جاءت من رسول‌اللّه- صـلّی‌اللّه علیه و آله بأنّه قال قبل حجهٔ الوداع و بعده: من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر مَنْ نصره و اخذل من خَذَله. و قوله: علیّ أمیرالمؤمنین و علیّ أخی، و علیّ وزیری، و علیّ وصـیّی، و علیّ خلیفتی علی امّتی من بعـدی، و علیّ أولی الناس بالناس من بعـدی. و غیر ذلک مما یوجب له مقـامه من بعـده، و تسـلیم الأمّـهٔ له ذلـک، و أن لایتقـدّم علیه أحـد منهـا، و لایتـأمّر علیه، فی کلاـم طویل ذکر ذلک فیه، و احتجاج أکید أطاله

۱- شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۲۸

۲- شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۳۲

ص: ۲۱۳

علی قائل حکی قوله و لانعلم أحد قال بمثله، و ما حکاه عنه من دفع ما اجتمعت علیه الأمّهٔ علیه و نفیه أن یکون علی علیه السلام مع رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه و آله- فی حجّهٔ الوداع، و عامهٔ أهل العلم، و أصحاب الحدیث مجمعون علی أنّه کان معه ... فأشغل الطبری أکثر کتابه بالاحتجاج علی هذا القائل الجاحد الشاذّ قوله الذی لم‌یثبت عند أحد من أهل العلم. (۱)».

شگفتی قاضی نعمان این است که چرا طبری با این که خود این احادیث را نقل می کند، از مذهب عامه پیروی کرده است؛ «و أغفل الطبریّ أو تجاهل خلافه، لما أثبته و رواه و صحّحه ممّا قدمنا ذکره. و حکایته عنه فی علیّ علیه السلام وذهب فیه إلی ما ذهب أصحابه من العامهٔ إلیه من تقدیم أبی‌بکر و عمر و عثمان علیه» (۲).

پس از نقل روایات غدیر، قاضی نعمان، روایات دیگری در فضائل امام‌علی علیه السلام از کتاب طبری نقل کرده که نخستین آنها حدیث طیر است؛ «ونحن بعد هذا نحکی ممّا رواه الطبری هذا من مناقب علیّ- صلوات‌اللَّه علیه و فضائله الموجبهٔ لما خالفه هو لنؤکّد بذلک ما ذکرناه عنه». (۳)

پس‌از نقل‌حدیث طیر می‌نویسد: «وجاء الطبری بهذا الحدیث بروایات کثیرهٔ و طُرُق شتّی». (۴)

همچنین پس از نقل چند حدیث و نیز حدیث الرایه می‌نویسد: «فجاء الطبری بهذا الخبر و ما قبله من الأخبار من طرق کثیرهٔ». (۵)

نیز پس از نقل این خبر از امام علی علیه السلام که خطاب به اصحابش فرمود: که پس از من، شما را مجبور به لعن بر من می کنند و در ادامه روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده، می‌نویسد: «وهذا ممّا أثبتناه فی هذا الکتاب ممّا آثره الطبریّ الذی قدّمنا ذکره». (۶)

پس از قاضی نعمان، شخص دیگری که از کتاب الولایه طبری بهره برده، باید به ابن عبدالبرّ اندلسی (۳۶۸- ۴۶۳) اشاره کرد که در بخش زیبای مربوط به شرح حال امام علی علیه السلام در کتاب الاستیعاب، سه حدیث به نقل از طبری آورده است. (۷) البته هیچ تصریحی بر این مطلب نیست که وی از کتاب الولایه یا کتاب الفضائل بهره برده باشد، اما به هر روی، طبیعی است که طبری این احادیث را در کتاب فضائل علی علیه السلام خود آورده باشد.

۱- شرح الاخبار، ص ۱۳۵. مقصود همین سخن است که امام علی علیه السلام در هنگام حجهٔ الوداع در یمن بوده است.

۲- همان، ج ۱، ص ۱۳۶، ۱۳۷

۳- همان، ص ۱۳۷

۴- همان، ص ۱۳۸

۵- همان، ج ۱، ص ۱۴۹

۶- شرح الاخبار، ص ۱۶۴

۷- الاستیعاب، ج ۳، صص ۱۰۹۰، ۱۱۱۸، ۱۱۲۶

ص: ۲۱۴

ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) وکتاب الولایه

ابوجعفر رشیدالدین محمد بن علی معروف به ابن شهرآشوب (م ۵۸۸) از دیگر کسانی است که از کتاب الولایه و کتاب المناقب یاد و از آن دو نقل کرده است؛ از جمله در بحث غدیر خم، ضمن یاد از کسانی که در آثارشان حدیث غدیر را آورده‌اند می‌نویسد:

«ابن جریر الطبری من نیّف و سبعین طریقاً فی کتاب الولایة». (۱)

ابن شهر آشوب در موارد زیادی از کتاب مناقب، از کتاب الولایه بهره برده، اما این که مستقیم از این کتاب بهره برده یا نه، روشن نیست؛ آنچه مهم است این که نقلهای او از این کتاب، بجز اندکی، در منابع دیگر نیامده است. وی که معمولا در ابتدای جمله، منبع خود را می آورد، می‌نویسد: «حلیة ابونعیم و ولایة الطبری، قال النبی ...». (۲)

یا می‌نویسد: «ابن مجاهد فی التاریخ و الطبری فی الولایة». (۳)

در یک مورد هم نوشته است: «الطبریان فی الولایة و المناقب»! (۴)

بدون تردید مقصود او دو کتاب الولایه و المناقب طبری است.

در جای دیگر: «والطبری فی التاریخ و المناقب». (۵)

از آن روی که وی در عبارتی می‌نویسد طبری حدیث طیر را در کتاب الولایه آورده، (۶) روشن می‌شود که او عنوان کتاب الولایه را اعم از کتاب فضائل می‌دانسته است. وی یک بار هم در متشابه القرآن از تعبیر «الطبری فی الولایه» یاد کرده است. (۷) نکته دیگر این که ابن شهرآشوب، گاه به صراحت از کتاب الولایه و گاه از تاریخ طبری نقل می کند، اما در مواردی بدون یاد از کتاب خاصی، حدیثی را از وی نقل کرده است. طبعا با توجه به این که محتوای برخی از این نقلها فضائل امام علی علیه السلام است، می‌توان حدس زد که موارد یاد شده نیز از کتاب الولایه است.

ابن طاوس (م ۶۶۴) و کتاب المناقب و حدیث الولایه

ابن طاوس (م ۶۶۴) از هر دو کتاب طبری یاد کرده و به نقل مواردی از کتاب مناقب او پرداخته است. وی در کتاب الیقین، می‌نویسد:

«فیما نذکره من کتاب المناقب لأهل البیت علیه السلام تألیف محمد بن جریر الطبری صاحب التاریخ، من تسمیة ذی‌الفقار لعلیّ علیه السلام بأمیرالمؤمنین».

۱- المناقب، ج ۴، ص ۲۵

۲- المناقب، ج ۳، ص ۴۸

۳- همان، ج ۳، ص ۶۷

۴- المناقب، ج ۳، ص ۷۰؛ ج ۴، ص ۷۳

۵- همان، ج ۳، ص ۱۲۹

۶- همان، ج ۲، ص ۲۸۲

۷- متشابه القرآن، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۱۰ ج ۲، ص ۴۱

ص: ۲۱۵

سپس به این طریق نقل از آن کتاب را آغاز می کند:

قال فی خُطبته ما هـذا لفظه: حـدّثنا الشـیخ الموفق [المـدقق] محمـد بن جریر الطبری ببغـداد فی مسـجد الرّصافهٔ، قال: هذا ما ألّفته من جمیع الروایـات من الکوفیین والبصـریین و المکّیین و الشـامیین وأهل الفضل کلّهم و اختلافهم فی أهل البیت علیه السـلام، فجمعْتُه و ألّفْتُه أبواباً ومناقب ذکرت فیه باباً باباً و فصّلت بینهم وبین فضائل غیرهم. و خَصَصْتُ أهل هذا البیت بما خصّهماللّه به من الفضل».

نکته‌ای که در این عبارت آمده، اشاره او به فصل بندی کتاب طبری است.

وی می گویـد: که طبری منـاقب را بـاب باب آورده است، اما این که این تقسیم بنـدی بابی بر چه اساس بوده است، چنـدان روشـن نیست. تنهـا اشـاره، مطـالبی است که ابن طـاوس در جای دیگر آورده، می‌نویسـد: «قال محمـد بن جریر الطبری المـذکور فی کتاب مناقب أهل البیت علیه السلام فی باب الهاء من حدیث نذکر اسناده و المراد منه بلفظه». (۱)

همو در کتاب طُرَف نیز درباره کتاب المناقب طبری می‌نویسد:

ورتّبه أبوابا علی حروف المعجم، فقال فی باب الیاء ما لفظه: (۲)

امـا در این که مراد از بـاب الهاء و باب الیاء چیست، بایـد بیشتر اندیشـید. (۳) به هر روی، بازسـازی کتـاب به شـکلی که وی آن را مرتب کرده بوده، دشوار است.

سپس ابن طاوس عبارتی از خطیب بغدادی در ستایش ابن جریر طبری آورده که عینا در شرح حال طبری در تاریخ بغداد (۲/ ۱۶۲) آمده است. (۴) آنگاه با تأکید بر این که این نقل را آورده تا پایه استدلال خویش را استوار کرده باشد، می‌نویسد:

«و قد ذکر فی کتاب المناقب المشار إلیه من تسمیهٔ مولانا علی بن ابی‌طالب علیه السلام بأمیرالمؤمنین ثلاثهٔ أحادیث نذکرها فی ثلاثهٔ أبواب ما هذا لفظه». (۵)

سپس متن احادیث را آورده است.

ابن طاوس اشاراتی نیز به کتاب الولایه دارد که در جای دیگر به نقل از الطرائف آوردیم.

۱- الیقین، ص ۴۷۷

۲- الطرف، میراث اسلامی ایران، دفتر سوم، ص ۱۸۶

۳- کلبرگ کتابخانه ابن طاوس، ص ۳۹۸، ش ۳۵۶ نوشته است: که مقصود بر حسب نام روات است. اما روشن نیست در الیقین ص ۴۷۷ که حدیثی از سلمان نقل شده، چگونه می‌تواند از باب الهاء گرفته شده باشد. همین مسأله در مورد نقل کتاب طرف نیز وجود دارد.

۴- در جـای دیگری هم الیقین باختصـاص مولانـا علی أمیرالمـؤمنین، تصـحیح الانصـاری، قم، دارالکتـاب، ۱۴۱۳، ص ۴۸۷ نقلهای دیگری در ستایش طبری از سوی علمای اهل سنت آورده است.

۵- الیقین، صص ۲۱۵ و ۲۱۶

ص: ۲۱۶

شمس الدین ذهبی (م ۷۴۸) و کتاب الولایه

گذشت که ذهبی یک مجلد از کتاب دو جلدی طبری را در طرق حدیث غدیر دیده و از کثرت طرق یاد شده در آن، حیرت‌زده شده است. ذهبی که- به احتمال به تقلید از طبری- رساله مستقلی در طرق حدیث غدیر نوشته، در مواردی، روایاتی از کتاب طبری نقل کرده است.

در جایی پس از نقل روایتی می‌نویسد:

«هکذا روی الحدیث بتمامه محمد بن جریر الطبری» (۱)

در جای دیگر آمده:

«حدّثنا ابن جریر فی کتاب غدیر خمّ». (۲)

و در جای دیگر آمده است: «قال محمد ابن جریر الطبری فی المجلّد الثانی من کتاب غدیر خمّ له: و أظنّه به مثل جمع هذا الکتاب نسب إلی التشیّع.» (۳)

و در مورد دیگر: «رواه محمد بن جریر فی کتاب الغدیر». (۴)

ابن کثیر (م ۷۷۴) و کتاب الولایه

پیشتر گذشت که ابن کثیر نیز از این کتاب یاد کرد. وی در دو مورد از کتاب البدایه و النهایه از حدیث غدیر سخن گفته است؛ نخست: در حوادث سال دهم هجرت از آن یاد کرده و برخی از طرق آن را آورده است. (۵) دوم: در پایان زندگی امیرمؤمنان علیه السلام در ضمن فضائل آن حضرت، برخی از طرق حدیث غدیر را آورده، اما یادی از کتاب طبری نکرده است. (۶) در مورد نخست، پس از اشاره به این که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بازگشت از حج در غدیر خم، فضیلتی از فضایل امام علی علیه السلام را آشکار ساخت، می‌نویسد:

«و لهذا لمّا تفرّغ علیه السلام من بیان المناسک و رجع إلی المدینهٔ بیّن ذلک فی أثناء الطریق، فخطب خطبهٔ عظیمهٔ فی الیوم ۱۸ من ذی حجهٔ عامئذٍ و کان یوم الأحَد بغدیر خمّ تحت شجرهٔ هناک. فبیّن فیها أشیاء. و ذکر من فضل علیّ و أمانته و عدله و قربه إلیه ما أزاح به ما کان فی نفوس کثیر من الناس منه! و نحن نورد عیون الأحادیث الواردهٔ فی ذلک و نبیّن ما فیها من صحیح و ضعیف بحول‌اللّه وقوّته و عونه. و قد اعتنی بأمر هذا الحدیث أبوجعفر محمد بن جریر الطبری صاحب التفسیر و التاریخ، فجمع فیه مجلّدین أورد فیهما طرقه

۱- طرق حدیث من کنت مولاه ...، ص ۲۹

۲- همان، ص ۴۱

۳- همان، ص ۶۲

۴- همان، ص ۹۱

۵- البدایه و النهایه، ج ۵، صص ۲۳۳- ۲۲۷ بیروت داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲

۶- همان، ج ۷، صص ۳۸۷- ۳۸۳

ص: ۲۱۷

وألفاظه و ساق الغثّ و السمین والصحیح و السقیم، علی ما جرت به عادهٔ کثیر من المحدّثین یوردون ما وقع لهم فی ذلک الباب من غیر تمییز صحیحه و ضعیفه» (۱).

سپس اشاره می‌کند که: بنا دارد برخی از طرق آن را نقل کند و چنین می‌کند. از طرقی که نقل کرده، بخشی از کتاب طبری است. از آنچه در کتاب البدایه، آمده چنین بر می‌آید که ابن کثیر رساله او را در طرق حدیث غدیر در اختیار داشته است.

بیاضی (م ۸۷۷) و کتاب الولایه

زین الدین علی بن یونس عاملی در مقدمه کتاب «الصراط المستقیم» خود، فهرستی از منابعش را به دست داده و از جمله نام کتاب الولایه طبری را آورده است. (۲) در جای دیگر نیز، ضمن برشمردن آثار سنیان در باره اهل بیت علیهم السلام از کتاب طبری آغاز کرده می‌نویسد:

«فصنّف ابن جریر کتاب الغدیر و ابن شاهین کتاب المناقب ...» (۳)

بر همین قیاس، نقلهایی از این کتاب را در کتابش آورده که به ظنّ قوی، آنها را از ابن شهرآشوب، ابن طاوس یا منابع دیگر گرفته است. از میان این نقلها، یک نقل مفصل از زید بن ارقم به نقل از کتاب الولایه طبری دارد که علامه امینی نیز ظاهرا آن را از بیاضی نقل کرده (۴) و البته به این عبارت، در جای دیگری دیده نشد.

گفتنی است که وی گاه به صراحت از کتاب الولایه طبری یاد کرده، گاه از طبری مطلبی آورده و نامش را در کنار دیگر راویان اهل سنت نهاده که باید طبریِ مورّخ باشد. در برابر از «تاریخ الطبری» در چندین مورد یاد کرده، (۵) همچنان که از طبری شیعه و کتابش «المسترشد» (۶) نیز مطالبی آورده است.

در مواردی که تنها به ارائه نام طبری اکتفا کرده، روشن نیست که مقصودش کدام طبری است. (۷) در یک مورد نیز از کتاب المناقب طبری یاد کرده که مطلب نقل شده، در باره ابوبکر است. (۸) یکی دیگر از کسانی که به تفصیل روایاتی در فضائل امام علی علیه السلام از طبری نقل کرده، عالمِ محدّثِ برجسته اهل سنّت، علاء الدین علی، مشهور به «متّقی هندی» (م ۹۷۵) است. وی در بخش فضایل امام علی علیه السلام از کتاب «کنز العمال» (۹) شمار زیادی روایت نقل

۱- همان، ج ۵، ص ۲۲۷

۲- الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۹

۳- همان، ج ۱، ص ۱۵۳

۴- الغدیر، ج ۱، ص ۲۱۴؛ نک: الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۰۱

۵- الصراط، ج ۳، ص ۷۹، ۸۱ و ۱۶۲

۶- همان، ج ۱، ص ۴، ج ۳، ص ۲۵۵

۷- همان، ج ۱، ص ۲۴۶. در جلد ۱، ص ۲۶۱ نام وی را در ردیف نویسندگان شیعه مانند ابن بطریق وابن بابویه آورده که احتمال آن که مقصودش طبری شیعه باشد را تقویت می‌کند.

۸- الصراط، ج ۱، ص ۲۳۳: و أسند ابن جریر الطبری فی کتاب المناقب الی النّبی ...

۹- بیروت، مؤسسهٔ الرساله، ۱۴۰۹

ص: ۲۱۸

و در انتهای آنها نام ابن جریر را نهاده است. متقی هندی در مقدمه کتاب می گوید: اگر به طور مطلق نام ابن جریر را آورده باشد، مقصودش کتاب «تهذیب الاثار» اوست، و در صورتی که از کتاب «تفسیر» یا «تاریخ» باشد، به این نکته تصریح کرده است. از آنجا که روایات انتخاب شده از وی در باب فضائل اهل البیت، به طور یقین در کتاب مناقب اهل البیت علیهم السلام او نیز بوده- و بخشی از آنها طرق حدیث غدیر است- می‌توان این احادیث را نیز به عنوان بخشی از کتاب فضایل یا کتاب الولایه طبری دانست.

گفتنی است که تنها برخی از بخشهای تهذیب الآثار برجای مانده و بیشتر این روایات در بخش موجود چاپ شده نیست.

در دوره اخیر علامه امینی (۱۳۲۰- ۱۳۹۰ قمری) در «الغدیر» به این کتاب عنایت داشته و به نقل از کنزالعمال و البدایه و النهایه، حدیث غدیر را به روایت طبری در «الغدیر» آورده است. (۱) استاد مرحوم سیدعبدالعزیز طباطبائی (م ۱۴۱۶) نیز کتاب الولایه را در میان آثاری که اهل سنت در باره اهل بیت علیهم السلام نگاشته‌اند، آورده است. (۲) پی‌نوشتها:

۱- درباره کتاب الولایه نک: الغدیر، ج ۱، ص ۱۵۲

۲- الغدیر فی التراث الاسلامی، بیروت، دارالمؤرخ العربی، ۱۴۱۴، صص ۳۷- ۳۵؛ اهل البیت فی المکتبة العربیه، قم، مؤسسة آل البیت، ۱۴۱۷ صص ۶۶۴- ۶۶۱، ش ۸۵۲

ص: ۲۱۹

ص: ۲۲۰

ص: ۲۲۱

ص: ۲۲۲

ص: ۲۲۳

ص: ۲۲۴

ص: ۲۲۵

ص: ۲۲۶

جامعه شیعه در مدینه (۳)

Werner Ende

/ رسول جعفریان

مقاله حاضر سوّمین بخش از مقاله تشیّع در مدینه اثر Werner Ende استاد دانشگاه Freiburg است که بخش اوّل و دوّم آن در شماره‌های ۲۵ و ۳۱ انتشار یافت و ان‌شاءاللّه قسمت پایانی آن همراه با مشخصات منابع، در شماره آینده به چاپ خواهد رسید.

ریشه و سرچشمه نخاوله

در بسیاری از منابع، نخاوله یک قبیله، است که در ترکی به آن «کبیله» و در فارسی «طایفه» می گویند. یکی از نویسندگان معاصر عرب، نخاوله را یکی از چندین شبه قبیله می‌شناساند. (۱) بتنونی در فهرستِ خود «قبایل عرب در حجاز»، نخاوله را به عنوان موردی خاص با درج کردن گزارشی کوتاه، از دیگر قبایل متمایز می‌سازد.

گزارش وی چنین است:

نخاوله یک قبیله تحقیر شده (قبیلهٔ الحقیره) ساکن در حومه مدینه است.

ساکنان شهر، آنان را به عنوان خدمتکار خانه و کار در مزرعه و باغ هایشان استخدام می کنند. اینها رافضه هستند که نام ابوبکر، عمر، عثمان و عایشه را به فرزندانشان نمی‌نهند. آنها فرزندانشان را «المُرُون» می‌نامند و اجازه ازدواج موقت؛ یعنی

۱- سعید، تاریخ آل سعود، صص [۴۸۷- ۴۸۹ چ ۱] ۵۳۸ و ۵۳۹

ص: ۲۲۷

متعه را می‌دهند. اهالی مدینه با آنان ازدواج داخلی ندارند. (۱) توجه بتنونی در این باره، مشخصاً بر مبنای فصلی از کتاب ایّوب صبری پاشا در رابطه با نخاوله است؛ (به توضیحات بعدی توجه کنید). برای نمونه او بی‌هیچ اظهار نظر و توضیح اضافی، فرض ایّوب صبری را، که گفته است: شمار کلّی نخاوله ۱۲۰۰۰ نفر است، می‌پذیرد. در بسیاری از منابع آمده است که مردان نخاوله هیچ‌گاه با جوامع بیرونی ازدواج نمی‌کنند، ولی در همین وضعیت، به زنانشان اجازه داده شده و حتی آنان را تشویق می کنند تا با مردان شیعی که تحت عنوان زائر یا مجاور به مدینه می‌آیند، عقد موقت بخوانند. به این نکته نیز خواهم پرداخت. (۲) نخاوله، ریشه و اصل خویش را تا اوایل اسلام می‌رسانند و خود را به عنوان فرزندان انصار می‌دانند. بسیاری از ایشان (یا نوادگانشان)- آنگونه که نخاوله ادعا می‌کنند- در باغ های نخلی که مالکیت آنها از آنِ نوه پیامبر حسن‌بن علی علیه السلام، دومین امام شیعه بوده است، کار می کردند. (۳) در محله قدیمی نخاوله، دو باغ به نام های «صفا» و «مرجان» وجود دارد (و یا تا این اواخر وجود داشته است) که طبق روایت شیعه، موقوفه امام حسن علیه السلام و یا امام علی، زین العابدین علیه السلام چهارمین امام بوده است. (۴) در منابع فارسی، نخاوله گاهی «سادَه» (سیّد) نامیده می شوند. (۵) این ممکن است اشاره به یک رابطه خونی با خانواده پیامبر داشته باشد. (۶) بسیار بعید به نظر می‌رسد که همه نخاوله، خودشان به طور جدی ادعای چنین قرابت و خویشاوندی را داشته باشند. این البته ممکن است که حتی بعضی از روستاییان نخاوله خودشان را به عنوان «سیّد» مطرح کنند تا اینکه احساس مطلوبی را در بازدیدکنندگان خارجی ایجاد نمایند.

افزون بر این، می‌توان فرض نمود که عنوان «سادَه» به وسیله بسیاری از نویسندگان شیعیِ ایرانی به عنوان یک نام مؤدبانه و احترام‌آمیز برای هم‌کیشانشان در منطقه مدینه استفاده می‌شود. در شهر به عنوان شریف و در روستاها به عنوان اصیل؛ یعنی همان نخاوله. (۷) یک نویسنده شیعه عراقی، با ارجاع به چند متن تاریخی، مطلب زیر را در ارتباط با خاندان شرفای مدینه ارائه می‌دهد:

«امام موسی‌بن جعفر صادق (هفتمین

۱- رحله، ص ۵۲. تعبیر «المرون» به نظر می‌رسد اشتباه چاپی است، نک: به توضیحاتی که خواهد آمد مراجعه فرمایید.

۲- نک: به مباحث بعد.

۳- خلیلی، الموسوعه، ج ۳، ص ۲۵۷

۴- شهابی، اوقاف، ۱۲۶۸ در آن‌جا به غلط صبا چاپ شده است. برای آگاهی از وضع کنونی این دو باغ و نقش آنها، به مباحث بعدی توجه فرمایید.

۵- برای نمونه، نک: بیگلری، احکام، ص ۲۹۲؛ باستانی پاریزی، از پاریز، ص ۵۳

۶- به مقاله «سید» و «شریف» در دائرهٔ المعارف اسلام متن انگلیسی ج ۹، صص ۳۲۹- ۳۳۷ مراجعه‌فرمایید.

۷- همان، ص ۲۶۹- ۲۶۷

ص: ۲۲۸

امام و متوفای ۷۹۹ م) از ۵۰۰ خانواده؛ شامل زنان بیوه، کودکان و یتیمان بنو حسن حمایت می‌کردند. هنگامی که هارون الرشید وی را به بغداد فرستاد، موسی‌بن جعفر علیهما السلام به فرزندش علی (بن‌موسی) الرضا علیهما السلام (امام هشتم شیعیان) دستور داد که طالبیونِ مدینه را تحت حمایت‌مالی‌قرار دهد و بنابراین به رغم جنایاتی که عباسیانِ حاکم بر ضدّ آنان انجام دادند، نسل و خاندان آنها تا به امروز باقی مانده است.» (۱) نویسنده پیشگفته؛ محمد هادی أمینی، از منابع تاریخیِ مورد استناد خود برای این سخن نام نبرده است.

در عوض، وی یکی از نوشته‌های خودش را به نام «بَطَل الفخ» معرفی می‌کند؛ کتابی که در باره حسین‌بن علی معروف به «صاحب الفخ»، (یکی از رهبران انقلابی علویان) می‌باشد. وی در نبردی، در نزدیکی مکه، در ژوئن ۷۸۶- ۱۶۹ همراهِ حدود یکصد نفر از علویانِ دیگر کشته شد. (۲) امینی در این کتاب نیز، از نام منابعش در باره حمایت ادعا شده از طرف دو امام پیشگفته نسبت به بیوگان و یتیمانِ شهیدانِ فخ یاد نکرده است. او تنها از یک کتاب- احتمالاً چاپ نشده که به وسیله شخصی به نام سید حسن شبّر نوشته شده و به احتمال بسیار زیاد یک نویسنده جدید است- نام می‌برد.

این داستان ممکن است ساختگی باشد، اما در نوع خودش برای اشراف مدینه (حسنی‌ها و حسینی‌ها) که یک جامعه شیعه پنهانی بودند، جالب است.

این گزارش ممکن است نشانگر ریشه‌های عمیق آنها همراه با ارتباطشان با دو امام از دوازده امام شیعه باشد.

از طرف دیگر، ممکن است داستان مشابهی، علمای شیعه و نیز افراد مذهبیِ غیر روحانی در عراق، ایران و جاهای دیگر را تحت تأثیر قرار داده باشند. اقدام دو امام می‌تواند انگیزه‌ای را، حتی در این دوران برای حمایت مالی و غیر مالی از شیعیان (که اکثراً فقیر هستند) و در مدینه در تقیه زندگی می‌کنند، ایجاد کند.

به این ترتیب، شاهدیم که سید محمد باقر شفتی، یکی از مهمترین علمای قرن نوزدهم اصفهان، همه ساله پولی را برای فقرای مدینه می‌فرستاده است. (۳) حتی گفته شده که به طور موفقیت آمیزی به نفع شیعیان سید مدینه دخالت می‌کرده است. از جمله، زمانی که محمد علی پاشای مصری در مکه بود

۱- امینی، مکه، ص ۳۰۴

۲- Mekka Sniuck Hurfronje ،۱۴ .vol. ۱: نیز نک: مقاله فخ در EI, vol. ۲, ۴۴۷ f و مقاله صاحب الفخ، همانجا .vol ۷۱ -۵۱۶ ,۳ و نیز ماهر جرار، اخبار فخ.

۳- تنکابنی، قصص، ص ۱۴۹

ص: ۲۲۹

(سال ۱۸۱۳)، شفتی به آنجا رفت و ادعا شده است که ارتباط دوستانه‌ای با وی برقرارکرد و فدک راگرفته در اختیار سادات مدینه گذاشت. (۱) با توجه به شخصیت مقدس‌منشانه زندگی‌نامه‌ای که این نکته در آنجا یافت می‌شود، این نکته که محمد علی هرگز اجازه داده باشد که واحه فدک به سادات مدینه یعنی فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام برگردانده شود، محل تردید است. تا آنجایی که بنده اطلاع دارم، هیچ گزارش یا مدرکی، حاوی اطلاعاتی در ارتباط با این مطلب، در زبان عربی، عثمانی یا دیگر منابع راجع به سیاست محمد علی در حجاز، وجود ندارد. با این وجود، این مطلب درست است که سال ها بعد در دهه ۱۸۳۰، محمد علی به فرمانداران مدینه دستور داد که برخورد و رفتار یکسانی را نسبت به زائران شیعی [و دیگر زائران] اعمال کنند. (۲) این- همراه با این واقعیت که او و فرزندانش به طور موفقیت آمیزی با دشمنان اصلی شیعیان؛ یعنی وهابیون مبارزه کردند- ممکن است شیعیان حجاز را امیدوار ساخته باشد که این حاکم ممکن است سرنوشت آنها را بهبود بخشد. حتی اگر محمد علی قول هایی را در رابطه با این مطلب داده باشد (که شامل صدور حکمی راجع به فدک می‌باشد)، چنین اقدام های عملی، در صورتی که اتخاذ شده باشد، بسیار کوتاه مدت بوده است؛ چرا که مصریان در سال ۱۸۴۰ مجبور به عقب‌نشینی از حجاز شدند. (۳) به احتمال بسیار زیاد، داستان موفقیت محمد باقر شفتی صرفاً یک افسانه است. (۴) همان گونه که فهمیده می‌شود، این خبر ممکن است بازتاب احساسی گسترده میان سادات؛ اعم از شیعیان یا کسانی که در باطن شیعه هستند (crypto- Shiite) به خصوص ساکنان حجاز و اشراف مدینه باشد دائر بر این که در صورت رعایت عدالت، فدک میراث آنها بوده و هنوز هم متعلق به آن هاست. (۵) قابل توجه آن‌که نزاع میان ابوبکر وفاطمه]« [بر سر فدک و مبارزه بعدی برای بازپس گیری آن، یک موضوع اصلی در ذهنیت تاریخی شیعه است، آن هم نه تنها برای نویسندگان کهن شیعی، بلکه تا حدودی برای علمای مشهور جدید شیعه؛ مانند محمد باقرالصدر (م ۱۹۸۰) که اولین کتاب منتشر شده او به تفسیر قانونی و دینی این موضوعِ مهم اختصاص یافته است. (۶)

۱- همان، ص ۱۴۵ و نک: Dabashi f. ۵۱۳ ,gives:

۲- Ochsenwald ..۳۶ ,Religion:

۳- بتنونی، رحله، صص ۹۴ - ۸۷ فقیهی، وهابیان، ص ۱۷۶. برای دیدگاه منابع عربی نک: Pesles: Mulammad b. abdalwahhaf, ۲۱۳ و برای اطلاعات بیشتر نک: مقاله «محمدعلی پاشا» در EI .۱۳ -۳۲۴ ,۷ .vol,

۴- مترجم: در باره سفر سید حجةالاسلام شفتی نک: مهدوی، مصلح‌الدین، بیان‌المفاخر، اصفهان، انتشارات کتابخانه مسجد سید، ۱۳۶۸ ش. ج ۱، صص ۱۲۴ و ۱۲۵، ج ۲، ص ۳۶۲ و ۳۶۳

۵- نک: مقاله Fadak در ۷۲ -۵۲۷ ,۲ .EI, vol و نیز: Muhamads Nachla. Hrbek:

۶- امینی، معجم المطبوعات، ص ۲۶۱، ش ۱۰۶۴

ص: ۲۳۰

اینک به پرسش اصلی بحث؛ یعنی ریشه «نخاوله» می‌پردازیم:

تعجب آور نیست اگر شاهد باشیم که منابع غیر شیعی، ریشه نخاوله را از منظری متفاوت با نگاه شیعه، بحث کرده‌اند. اگر چه نویسندگان سنی نیز ریشه آنان را به قرن اول تاریخ اسلام دنبال می‌کنند، اما اجداد نخاوله را از همان ابتدا مطرود نشان می‌دهند؛ آن هم به عنوان حرام‌زاده‌هایی که پس از تصرف مدینه توسط امویها در سال ۶۸۳ م. متولد شدند!

به طور دقیق نمی‌توان گفت که این روایت در باره ریشه نخاوله از چه زمانی در صفحات تاریخ ظاهر شده است.

Burckhardt

که در ژانویه سال ۱۸۱۵ از مدینه دیدن کرده است، به طور مشخص این داستان ویااشاره‌هایی به آن‌را از منابع اطلاعاتی سنی در آنجا شنیده است. وی در کتاب Travels in Arabia می‌نویسد:

گفته می‌شود که نخاوله فرزندان طرفداران یزیدبن معاویه هستند! این گفته دارای نوعی تفسیر و تعبیر غلط است. چنان‌که ریچارد بورتون نیز که در سال ۱۸۵۲ از مدینه دیدن کرده، در این دام افتاده است.

او خاطرنشان می‌کند که نخاوله، طبق گفته برخی، فرزندان انصار هستند، در حالی که برخی دیگر، ریشه آنها را از یزید فرزند معاویه می‌دانند؛ عقیده گروه دوّم نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا چنان‌که گفته شد، خلیفه یاد شده دشمنِ خونی خاندان علی]« [است و علی بیش از حد از سوی نخاوله از احترام برخوردار است.

در پایان Nallino گفته بورتون را نقل کرده و بر اساس آن، وجود هر نوع رابطه‌ای میان نخاوله و یزید- دومین خلیفه اموی- را به عنوان مطلبی بی‌اساس رد می‌کند. (۱) گمان بسیار می‌رود داستانی که بورکهارت شنیده- و قسمتی از آن را هم اشتباه دریافته- صرفاً یک افسانه باشد. اما حتی اگر اینگونه باشد، دانستن ریشه این خبر ساختگی و دروغین جالب است.

دست کم یافتن سرنخی در ارتباط با زمینه این خبر چندان دشوار نمی‌باشد؛ آنچه که منابع خبری (سنی) بورکهارت به طور مشخص، در هنگام صحبت درباره ریشه ادعا شده برای نخاوله در ذهن داشته‌اند، در حقیقت حادثه‌ای است که به نوعی به یزید بن معاویه مربوط می‌شود:

محتوای آنچه که ما می‌توانیم آن را به عنوان نسخه خبر سنیان مدینه- و به احتمال مبتنی بر منابع قرون میانی- در باره

۱- در باره بورکهارت و ریچارد بورتون پیش از این توضیحاتی دادیم. در باره نالینو نک: Nallino: L'Arabia, ۱۹ f.

ص: ۲۳۱

ریشه نخاوله بنامیم، می‌تواند در کتابی که در باره خاندان‌های مدینه در قرن هیجدهم میلادی توسط عبدالرحمان انصاری، یک شخصیت محلی که در سال ۱۷۸۳ یا همان حدود درگذشته، یافت شود. (۱) وی تحت عنوان «بیت النخلی» می‌نویسد:

بیت النخلی؛ که عوام آن را «النخولی» می‌نامند، (مردمانش) امروزه به کشت نخل مشهور هستند. اینان طوایف و مردمان فراوانی هستند و همه شیعیان بد (شیعهٔ شنیعه) وچیزی از مذهب خود ظاهر نمی‌سازند. بیش‌تر آنان افراد جاهلی هستند که چیزی از مذهب رافضه (۲) نمی‌دانند؛ کسانی که پدرانشان را بر راهی یافته و از آنان پیروی می‌کنند و بدون شک همراه آنان به جهنم می‌روند! (۳) نشانه‌های رفض و بغض آنان فراوان است؛ یکی شهرت است. دیگر آن است که فرزندان خود را داخل حجره نمی‌کنند و جنازه‌های خود را (قبل از دفن) به داخل حرم نمی‌آورند. (۴) همه اینها به خاطر وجود قبر شیخین در آنجاست. همچنین مردگان خود رادر کنار قبور سنیان دفن نمی‌کنند، بر جنازه سنیان حاضرنمی‌شوند، آن را غسل نمی‌دهند و سنیان هم بر جنائز آنان حضور نمی‌یابند. (۵) نخاوله هیچ یک از فرزندان خود را ابوبکر، عمر، عایشه و حفصه نمی‌نامند و نه دختر از سنیان می‌گیرند، نه به آنان دختر می‌دهند. بسیاری از این مطالب، در باره طایفه بنوحسین که در مدینه منوره و نجد مشهورند، صدق می‌کند. همچنان که میان آنان کمال دوستی و محبت برقرار است و ازجمله رفت وآمد و درآمیختن آنان با یکدیگر که با سنیان چنین نیستند.

از نشانه‌های دیگرِ رفض آنان، عدم حضور در نماز تراویح (۶) رمضان و چیزهای دیگر است که یاد از آنها، بحث را طولانی می‌کند. برخی از عرب‌هایی که در اطراف مدینه زندگی می‌کنند، مانند بنو علی و بنی سفر و نحاسین و اهل برکه نیز (در رفتارشان) مشابه اینان هستند. (۷) شغل نخاوله‌های یاد شده، کشت نخیل است که تنها به صورت نیکو از آنان ساخته است و جز به دست آنان سامان نمی‌یابد. بیشتر آنها ترکیبی از گروه‌های- اجناس- متفاوت هستند و قدمتی در مدینه دارند؛ اما من بر ریشه آنان دست نیافتم. چنین شهرت یافته و گوش‌ها را پر کرده است که آنان از فرزندان زنانی هستند که در واقعه حرّه

۱- زرکلی، اعلام، ج ۳، ص ۳۱۱؛ کحاله، معجم المؤلفین، ج ۵، ص ۱۴۶؛ حمدان، المدینه، صص ۱۱۹- ۱۱۶؛ التونجی، تراجم، ص ۵۴؛ در باره کتاب تحفة المحبین نک: به مقدمه محمدالعروسی المطوی درهمان کتاب.

۲- در باره رفض نک: ۹۸ -۶۸۳ ,EI, vol. ۸

۳- اشاره به آیه ۲۳، سوره زخرف و آیه ۱۹ سوره فصلت. و نک: توضیح قلقشندی در باره این آیه: صبح‌الأعشی، ج ۱۲، ص ۲۴۳

۴- برای این مراسم سنیان مدینه بنگرید: بتنونی، رحلهٔ، ص ۲۶۰؛ ابن سلام، المدینه، ص ۸۴، ۲۲۱؛ بلیهیشی، المدینه، ص ۳۳۳

۵- بنگرید به تحفة المحبین، ص ۴۴۵

۶- بتنونی، همان، ص ۲۶۱

۷- در باره دو مورد نخست که از طایفه مسروح از بنی حرب هستند، بنگرید: بلادی، معجم قبائل، ص ۴۸۸؛ بلادی، نسب، ص ۳۱، ۵۵؛ و نیز: Die Beduinen, Oppenheim ۰۶۲ ,vol. ۲: به بورکهارت و بورتون اشاره کرده است نیز: کحاله: معجم قبائل، ج ۱، ص ۲۶۰. در باره نقش بنو علی در قرن نوزدهم و بیستم بنگرید به صص پیشین. از متن اصلی ۲۸۳، ۲۸۷، ۳۱۲- ۳۱۴ نحاسین یا مسگرها به احتمال یکی شاخه‌های مطرود در میان قبایل است که Henninger در باره آنها شرحی داده است. بنگرید: ۰۸- ۷۷۲ .Pariastamme, esp و ادبیاتی که در آنجا شرح آن آمده است. اهل البِرْکه یا بَرَکه باید اشاره به محلی باشد. بنگرید: بلادی، معجم معالم، ج ۱، ص ۲۱۰؛ نیز بنگرید: همان، ج ۱۰، فهرست، ص ۱۲۸. براساس گفته بلیهیشی، امروزه، شاخه‌ای از بنوحسین بِرْکه نامیده می‌شود. المدینه، ص ۳۱۱ نیز بنگرید: همان ص ۲۸۶

ص: ۲۳۲

در ایام ننگ آلود یزید- قبّحه اللّه- در وقتی که مدینه برای نهب و قتل و غارت بر سربازان شام حلال کردند، به دنیا آمدند. گفته می‌شود که مُدُن (۱) نیز از آنهاست (وقیل انَّ الْمُدُنَ منهم ایضاً).

همچنین گفته شده است که اصل برخی از نخاوله از بردگان، برخی از هندیان، برخی از یمن و برخی از مغرب، مصر و حجاز و جز آنها هستند. شنیدم که خطیب خیرالدین الیاس مدنی (۲) کتابی در باره ریشه و شاخه‌ها و اصول و فروع آنان نوشته که من به آن دست نیافتم. (۳) افزون بر بیت‌النخلی، عبدالرحمان انصاری دو قبیله دیگر را نام برده و می‌گوید که شباهت به نخاوله دارند:

۱- بیت الکابوس ۲- بیت المدینی.

انصاری، درباره کابوس می‌گوید: در زمان او بسیاری از مردم مدینه بر این باور بودند که آنها از نخاوله نشأت گرفته‌اند که به نظر وی این مطلب درست نیست. بلکه از مصر هستند، لیکن به اشتباه به عنوان نخاوله شناخته می‌شوند «زیرا آنان بسیار شبیه به هم هستند و در حصارهای خود (احوشه جمع حشّ به معنای باغچه یا مزرعه) با یکدیگر زندگی می‌کنند.» (۴) وی درباره بیت المدینی، مطالب زیر را آورده می‌نویسد:

«بیت المدینی، منسوب به مدینه هستند و مردمِ امروز مدینه آن‌ها را بنات‌المدن می‌نامند و در باره اصل و نسب آنان اختلاف است. قصابان از آنها هستند.

آنان در نسب و مذهب، شباهت به نخاوله دارند و در اطراف مدینه در احوشه زندگی کرده و با سنیان کیدها و دسیسه‌های بیشماری دارند.» (۵) پیکره اصلی این گزارش در آثار ترکی عثمانی قرن نوزدهم نیز یافت می‌شود. ایوب صبری که چند سال به عنوان مقام عالی رتبه در مدینه خدمت کرده (۶) در کتاب «مرآت الحرمین» (که به سال ۱۸۸۸ و ۱۸۸۹ در استانبول چاپ شده است) مانند انصاری، نخاوله را به اولاد الحرهٔ؛ یعنی کودکانی که بعد از فتح مدینه به دنبال نبرد حرّه (در سال ۶۳ هجری قمری/ ۶۸۳ میلادی) متولد شدند، می‌نامد. وی می‌نویسد:

«نخاوله طایفه‌ای هستندکه نزد ساکنان سنیِ این دو شهر مقدس (یعنی مکه و مدینه) به شدت منفور می‌باشند. روشن است که سربازانِ ملعونِ یزیدِ ملعون که با انگیزه شیطانی فتح و اشغال مدینه اعزام شده بودند، پس از غارت

۱- در این باره نک: پاورقی ص ۱۶۰

۲- در باره این شخص که به سال ۱۷۱۵ درگذشته، نک: زرکلی، اعلام، ج ۲، ص ۳۲۷؛ التونجی، تراجم، ص ۳۰

۳- تحفهٔ المحبین، ص ۴۷۹

۴- تحفهٔ المحبّین، ص ۴۱۱

۵- تحفهٔ المحبین، ص ۴۴۵

۶- ۲۷۳./ Die Geschi chtsschrei ber, Babinher:

ص: ۲۳۳

اموال مردم آن شهر منوّر و پایمال کردن شرف احترام زنان این شهر، به سوریه بازگشتند.

زنانی که بوسیله سربازان سوری در این حادثه شرم آور مورد تجاوز جنسی قرار گرفته و آبستن شده بودند، از دیگران جدا شدند. فرزندان غیر شرعی آنان (ولد الزنا!) از زنان جدا شدند و قرار شد تا در باغ های اطراف مدینه مشغول کار شوند. قبیله نخاوله از این فرزندان و نوه‌های آن حرامزاده‌ها سرچشمه می‌گیرد که برای باغ‌داری (در باغ‌های نخل) در آن زمان انتخاب شده و به همین خاطر نخاوله نامیده شدند. از آن به بعد، مردم مدینه نه با دختران اینان ازدواج می‌کنند و نه دختر به آنان می‌دهند و از داشتن هرگونه روابط اجتماعی با آنان خودداری می‌ورزند. طبق معمول، اینان رافضی هستند و تقریباً ناممکن است که از میان آنان مردی یا زنی یافت شود که نامش ابوبکر، عمر، عایشه یا حفصه باشد.

افراد طایفه نخاوله با زائرانی که به مذهب تشیع معتقدند، رابطه برقرار می‌کنند و دخترانشان را با عقد متعه برای مدتی به آنان می‌دهند.

امروزه هیچ کسی از خانواده اولیه نخاوله- که در حال حاضر بنی مدون نامیده می‌شوند- باقی نمانده است؛ یعنی از نسل بچه‌هایی که از آن زنان متولد شدند. با این همه، تعداد آنها تقریباً به طور قابل توجهی افزایش یافته است؛ زیرا آنان با شیعیان که به زیارت مدینه می‌آیند ارتباط برقرار کرده، متعه رد و بدل می‌کنند. شمار نخاوله که باقی مانده و در باغات و خانه‌هایی که از آنها به حوض تعبیر می‌کنند، برجای مانده‌اند، از دوازده هزار نفر تجاوز نمی‌کند.

قابل توجه آن‌که روافضی‌که به زیارت مدینه می‌آیند، در منازل نخاوله وارد می‌شوند. فرزندان نخاوله نیز در محلاتی که حوش النخاوله نامیده می‌شود و در باغات خارج از مدینه است، اقامت دارند.» (۱) بدین ترتیب معلوم می‌شود آنچه را که Burckhardt در باره ارتباط نخاوله با یزید بیان کرده، همه را نادرست فهمیده است. بررسی‌های بیشتر برای رسیدن به واقع در باره جنگ حرّه و و مباح شمردن مدینه برای سربازان شام، خارج از تحقیق حاضر است. (۲) تنها یک جنبه از این بحث، میان مورّخان ممکن است جالب باشد. آن هم

۱- مرآت، ج ۳، صص ۲۷۷- ۲۷۵ نک: مقاله Al- Harra در El, vol. ۳, ۶۲۲. مترجم: متنی که توسط دو مترجم از مرآت به عربی درآمده، مختصر شده چیزی است که در اینجا نقل شده است. نک: ایوب صبری پاشا، مرآة جزیرةالعرب، ترجمه احمد فؤاد متولّی و الصفصافی احمد المرسی، قاهره، دارالآفاق العربیه، ۱۹۹۹

۲- در باره برخورد نامشروع سپاهیان شام با زنان مدینه برای نمونه نک: جاحظ، ثلاث رسائل، ص ۷۰؛ الیعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۲۹۸؛ یاقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۶۲؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق، صص ۲۲۲؛ الأمین، دائرة المعارف، ج ۱، ص ۱۹

ص: ۲۳۴

گرایش تاریخی جدید سنی- عربی است که به‌طور منظم تلاش می‌کند تا برای امویان اعاده حیثیت کرده و تصویر تاریخی بهتری از آنان ارائه دهـد. در نگرش به‌طورتلمیحی، تمامی گزارش‌های مربوط به جنایات سربازان اموی در مدینه به عنوان مشتی دروغ، مورد انکار و تکذیب قرار گرفته است. به دلایل متعدد این نگرش تاریخی جدید سـنی- عربی، در عربستان سعودی نفوذ قابل ملاحظه‌ای دارد؛ بنابراین شـگفت آور نیست که مورّخان سعودی ضمن تعدادی کتاب و مقاله کوشیده‌اند تا تمامی اخبار موجود در منابع اولیه را در بـاره اعمـال خلافـت عفت امویان پس از واقعه حرّه به عنوان داستان‌های ساختگی معرفی کننـد. (۱) بـا در نظر گرفتن نخاوله امروزی، در نخستین نگـاه، به نظر می‌رسـد که این گرایش در نگرش تـاریخی، اسـتدلالی را بر ضـدّ داسـتان قـدیمی و تحقیرکننـده [سـنیان] دربـاره ریشه نخـاوله به عنوان اولاد واقعه حرّه فراهم می‌کنـد. از طرف دیگر، این مکتب تاریخی، خود نوعی دیـدگاه ضـد شیعی تنـدی را پیشـنهاد می‌کنـد. در جمع، این بـدان معنی است که دیـدگاه کلی نویسـندگان سـنی نسبت به هیـچ جامعه شـیعه در گذشـته و حـال، دیـدگاه مثبتی نیست. تا آنجا که به شـیعیان مربوط می‌شود، آنان هر نوع نگرشـی را برای تطهیر چهره امویان مورد انکار قرار می‌دهند. (۲) کوشش آنان برای انکار ارتباط میان نخاوله و اولاد حرّه، چه بسا نیاز به نقطه شروع دیگری داشته باشد.

به علاوه، باید توجه داشت که هر نوع مخالفت از سوی مورّخان جدید، بر ضدّ مطالبی که در تاریخ در باره چهره منفی امویان آمده است، لزوما به معنای تغییر دیـدگاه متـداول و رایـج تاریخی در میان سـنیان و از جمله مطالبی که در باره ارتباط نخاوله با اولاد حرّه می‌گویند، نیست. برای مثال می‌توان به یک تاریخ که در همین دوره اخیر توسط عبدالسـلام هاشم الحافظ، نویسـنده سـنی مدنی در باره شهرش مدینه نوشته شده، توجه کرد. (۳) مانند همین پاسخ را یک سنی، در پاسخ پرسشی که نویسنده این سطور در باره ریشه نخاوله از او کرد، مطرح ساخت.

روشن‌است داسـتان هـای کم و بیش مغرضانه‌ای که در باره شـیعیان مـدینه در منابع قـدیمی‌تر سـنی دیـده می‌شود، بار دیگر در قرن نوزدهم و بیستم (با تفصیل و توضیح بیشتری) ارائه می‌شود.

۱- نک: العرینان، اباحـهٔ المدینه، صـص ۸۰- ۹۰؛ العقیلی، یزید، صـص ۶۹- ۶۷؛ الوکیل، المـدینه، ج ۱، صص ۲۴۴- ۲۳۹؛ برای محتوای فکری آن نک: Arabische Nation, ۱۹ ff

۲- همان، ص ۱۱۳

۳- المدینه، ص ۱۲۴

ص: ۲۳۵

بی گمـان خطـاست اگر تصوّر کنیم، نویسـندگان سـنّی تحصـیل کرده جدیـد، در باره اطلاعات شـفاهی و مکتوبی- که آنان قادر به جمع آوری آن بوده‌اند- برخوردی نقادانه‌تر و دقیق‌تر در مقایسه با نویسندگان قدیمی دارند.

دو نویسنده مصری؛ «محمد بای صادق» و «ابراهیم رفعت پاشا» می‌توانند دو نمونه مناسب برای این مورد باشند.

مطـالبی که رفعت پاشـا در بـاره نخـاوله آورده (و پس از این خواهـد آمـد) مبتنی بر مطالبی‌است که محمـد بای صادق در «کوکب الحاج» که در سال ۱۳۰۳/ ۸۶- ۱۸۸۵ در بولاق چاپ شده، آورده است. بای صادق نیز مانند رفعت پاشا، در مصر و پاریس تحصیل کرده و به عنوان یک افسر ارشد در سال ۱۸۸۰ وظیفه امین صرّه‌ای محمل مصری را عهده‌دار بوده است. (۱) ابراهیم رفعت پاشا عین مطالب صادق را در این باره که نخاوله فرزندان ایرانیان (۲) بوده و به رسم متعه اعتقاد دارند نقل کرده؛ اما پاراگراف ذیل را حذف کرده است:

«آنان قبل از آن‌که مردگان خویش را غسل دهند بر دهان و صورت آنان می‌زنند تا در برابر سؤال نکیر و منکر، نام شیخین را نبرند. این مطلبی است که من از سید حسین در مکه شـنیدم. این طـایفه (نیز) به عنوان اسـماعیلیه شـناخته می‌شونـد.» (۳) صـادق در ادامه مقایسه‌ای میان نخاوله و قرامطه کرده و اظهار کرده است که عقاید و اعمال آنان بدعت‌آمیز است.

تمامی پاراگرافِ مربوط به نخاوله، نشانگر تعصب و پیش‌داوری مؤلف و عدم تمایل او برای جمع آوری اطلاعات جدی درباره این جامعه می‌باشد.

به بیـان دقیق‌تر، وی برای پـذیرفتن و باور کردن داسـتان‌های افتراآمیزی که از منابع خبری محلی؛ ماننـد سـید حسـین در مکه شـنیده است، آمادگی بیش از حد نشان می‌دهد! با توجه به این حقیقت که صادق، فردی روشـنفکر به شمار می‌آید، این برخورد وی بسیار تعجب‌برانگیز است. وی به طور اتفاقی، نخستین عکس‌ها را از مـدینه و مکه گرفت و به چاپ رسانـد و بعـد از آن یک عضو جامعه جغرافیایی سلطنتی خدیویه شد. (۴) در چنین وضـعیتی، این نکته قابـل ملاـحظه است که یک نویسـنده، مورخ و روزنامه‌نگار سنّیِ حجازیِ جدید، با نام احمد السباعی (۱۹۰۵- ۴- ۱۹۸۳) (۵)

۱- مجاهد، الاعلام، ج ۲، ص ۴۸

۲- مترجم: چنین است در اصل. طبق قاعده باید فرزندان اولاد حره باشد.

۳- صادق، کوکب، ص ۵۳

۴- ۸، ۲۳. Saudi Arabia Facey: نیز نک:. Saudi Arabia. Cauhht in Time London ۱۹۹۷Badr El- Hage:

این کتاب وقتی به دست من رسید که کارهای پایانی این تحقیق را انجام می‌دادم. متن عربی آن «صور من الماضی» لندن، ۱۹۸۹ در اختیارمن نبود.

۵- در باره وی نک: ابن سلام، موسوعة الادباء، ج ۱، صص ۳۲- ۳۰

ص: ۲۳۶

به طور شدید بر ضدّ افتراهای رایج در کشورش، به‌طور کلّی بر ضد شعیان و به خصوص نخاوله اعتراض کرده است.

در کتاب «تاریخ مکه» اش، (پس از شرحی در باره واقعه حره) داستان‌های تحقیرآمیز راجع به ریشه نخاوله را به شکل زیر مورد بحث قرار می‌دهد:

به همین مناسبت، انسان منصف متأسف می‌شود، وقتی که می‌بیند برخی از مورّخان نوشته‌اند که شیعیان مدینه امروز، کسانی که نخاوله نامیده می‌شوند، از فرزندان ماجرای اباحه هستند؛ چیزی که در آن رایحه تعصب دیده می‌شود. نسل واقعه حرّه چه ارتباطی با تشیع دارد؟ اگر مردم مدینه آنچنان که برخی از روایات می‌گویند، فرزندان خود را از این اباحه، به گوشه‌ای از مدینه انداختند؛ چرا ذرّیه اینان، از این عنوان خجل نشده و در بلاد متفرق نگشتند؟ این مسأله نزدیک‌تر به عقل است تا آن که اینان در گوشه‌ای از مدینه بمانند و به زندگی ادامه دهند.

واقعیت آن است که برخی از مورخان، عقل خود را در برابر روایات قفل می‌کنند و برخی دیگر تعصبات مذهبی خود را حاکم کرده، بیش از آن که به ثبت حقیقت و تاریخ اهمیت دهند، در پی هواهای خود هستند.

مع الأسف، برخی از عوام مدینه، تا به امروز، تحت تأثیر این روایات بیهوده قرار داشته به برادران نخاوله‌ای خود این گونه می‌نگرند و سنی نبودن آنان نیز، این باور عامیانه را در نفوس عوام تقویت می‌کند. واقعیت آن است که نخاوله جزئی از مذهب تشیع در عالم اسلامی هستند و مذهب تشیع در بلاد عربی غریب نیست. تاریخ در تمامی ادوار خود در میان توده‌های مردم از عامی و شریف، این گرایش مذهبی را می‌شناسد. مردم نیز یاد گرفته‌اند تا نخاوله را طرد کنند؛ چرا که عثمانی‌ها به دلایل سیاسی با تشیع مبارزه می‌کردند. هیچ مشکلی میان نخاوله و دیگران وجود ندارد، جز آن که مسلمانان به آنان توجه کنند و در قانع کردن آنان بکوشند تا آنان را به دیگر صفوف‌برادران مسلمانشان پیوند دهند و بر سر کلمه واحده با یکدیگر متّحد باشند تا در روزگاری که ما به وحدت نیاز داریم، این تفرقه از میان برود.» (۱) مصحح چاپ چهارم کتاب سباعی؛ عاتق بن غیث بلادی (۲) در باره متن بالا توضیح جالبی در پاورقی آورده است: نام رسمی آنان در دواير دولتی، «نخليون»

۱- تاریخ مکه، صص ۹۴ و ۹۵

۲- در باره عاتق بن غیث نک: ابن سلام، موسوعۀ الادباء، ج ۱، ص ۸۹

فصلنامه «میقات حج» سال اول، ش ۳ مصاحبه مفصلی با عاتق بن غیث بلادی در باره احوال و آثارش انجام داده است، «مترجم».

ص: ۲۳۷

است. من بحث مفصلی در باره آنان در «معجم قبائل الحجاز» نوشته و عقیده خودم را در باره مسائلی که مؤلف این کتاب- یعنی تاریخ مکه- مطرح کرده نوشته‌ام، اما به من اجازه نشر آن داده نشد. (۱) بلادی در یکی دیگر از آثارش، با بی‌میلی تمام، داستانی را که هنوز در میان سنیان مدینه محبوب و مشهور است، نقل می‌کند؛ و آن این‌که عبدالملک (حکومت ۶۸۵- ۷۰۵) یک باغ نخل را به اولاد حرّه اختصاص داد. از آن‌جایی که این افراد نمی‌توانستند به قبیله خاصی انتساب یابند، به همین جهت به نخلی معروف شدند. وقتی اینان رشد کردند، پیرو تشیع شدند؛ زیرا خود را قربانی اعمالی می‌دانستند که سنیان مرتکب آن شده بودند. (۲) به نظر می‌رسد، همه نویسندگان سنی که از نخاوله یاد می‌کنند، لزوماً داستان اولاد حره بودن اینان را نشنیده یا آن را نپذیرفته‌اند. به همین جهت در آثار برخی از نویسندگانی که از بیرون مدینه آمده‌اند و در باره جمعیت مدینه مطالبی نوشته‌اند، مسائل دیگری را در باره ریشه نخاوله مطرح می‌کنند؛ از جمله یک افسر مصری و امیرالحاج سابق؛ یعنی ابراهیم رفعت (م ۱۹۳۵) (۳) نخاوله را «ذرّیهٔ الأعجام» می‌داند؛ فرزندان غیر عرب خارجی (یا ایرانی). (۴) اگر این حدس درست باشد که مقصود ابراهیم رفعت از اعجام، ایرانی‌ها هستند، این می‌تواند به راحتی نشان دهد که مقصود آن است که نخاوله مانند اکثریت ایرانی‌ها، بر مذهب تشیع‌اند. تا آنجا که بنده می‌دانم، نویسندگان شیعی به طورکلی و نویسندگان ایرانی به خصوص، هرگز احتمال یک ریشه ایرانی برای نخاوله را ذکر نمی‌کنند.

جلال آل‌احمد (۵)، نویسنده ایرانی که بعد از انجام فریضه حج در سال ۱۹۶۴، برای زیارت به مدینه رفته، می‌نویسد: همه نخاوله که وی در آنجا دیده است، رنگ پوستشان تیره بوده، مگر یک نفر که اندکی فارسی صحبت می‌کرده است. (۶) این ممکن است که طی قرن ها، شماری از شیعیان از ایران، هند ویا دیگر کشورهای شرقی، که در مدینه زندگی می‌کردند، با نخاوله درآمیخته باشند و حتی در میان آنان ازدواج کرده باشند؛ اما هیچ مدرکی وجود ندارد که نخاوله یا حتی بخش عمده آنان از ریشه ایرانی،

۱- همان، ص ۹۵ پاورقی ۱؛ و نیز مقدمه سباعی، ص ۱۴

۲- معجم معالم‌الحجاز، ج ۶، ص ۱۸۶

۳- در باره این شخص نک: ۵۱- ۹۱ Von Kairo, Stratkotter:

۴- مرآهٔ الحرمین، ج ۱، ص ۴۴۰

۵- دائرهٔالمعارف ایرانیکا، ج ۱، ص ۷۴۵- ۷۴۷

۶- خسی در میقات، صص ۳۹، ۶۴، ۶۶

ص: ۲۳۸

هندی یا از تبار دیگر شرقیان باشند.

مشاهدات آل احمد دایر بر این‌که: بیشتر نخاوله‌ای‌ها، که او در مدینه ملاقات کرد سیاه پوست بودند، می‌تواند دلیل محکمی بر این باور باشد که آنها (دست کم تا اندازه‌ای) فرزندان آفریقایی‌های سیاه‌پوست هستند (نه لزوماً بردگان) باشند. با توجه به اظهارات بعضی از نویسندگان در این مورد، (۱) باید به خاطر داشته باشیم که طی قرن ها، یک هجوم دائمی و پایدار از سیاهان آفریقایی- زن و مرد- به شهرها و روستاهای عربستان وجود داشته است. یکی از چندین دلیل این مهاجرت، نیازی بود که در قرون نخست اسلامی برای جایگزین کردن کارگران بومی کشاورزی که به قصد فتوحات و سکونت در مناطق تازه فتح شده در عصر خلفای نخست، آبادی‌های عربستان را ترک کرده بودند، وجود داشت.

Doughty

Charles

در کتاب Travels in Arabia Deserta که حاصل مشاهدات وی در فاصله سال های ۱۸۷۶ تا ۱۸۷۸ است، چنین می‌نویسد:

«انبوهی از سیاهان در عربستان وجود دارند. آنها خدمتکاران وفاداری در آبادی‌ها و در قبایل بدوی، مردمان آزاد و اخلاف آنان هستند. بعضی از روستاهای کاملًا سیاه پوست در عربستان وجود دارد، مثل خیبر و الحائط.» (۲) وی در باره خیبر می‌نویسد:

«آن روستا، در قیافه یک روستای آفریقایی در حجاز به نظر می‌آید.» (۳) بدین ترتیب، پوست نسبتاً سیاه رنگ نخاوله حقیقی؛ یعنی زارعان، کارگران کشاورزی، باغبانان، چوپانان و کارگران شغل های مختلف، که درباغ های نخل نزدیک مدینه زندگی می کنند، چیز عجیبی به نظر نمی‌رسد. این محتمل به نظر می‌رسد که برخی از نخاوله خودشان بر این باورند که نوادگان بلال، از اصحاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اولین مؤذن او هستند. طبق نقل های تاریخی، بلال مردی سیاه پوست بود که در بردگی در مکه متولد شده و همراه با حضرت محمد صلی الله علیه و آله به مدینه مهاجرت کرد. (۴) از سوی دیگر، سنیان مدینه که تحت تأثیر گزارش‌های قدیمی در باره واقعه حرّه قرار دارند، ممکن است پوست سیاه نخاوله‌را نیزبه «اباحهٔالمدینه» منسوب کنند؛ برخی از منابع گفته‌اند که شماری از

۱- برای نمونه نک: الانصاری، تحفهٔ المحبین، ص ۴۸۰؛ حسن، الشیعهٔ، ج ۱، ص ۶۶

۲- Travels, vol. ۲, ۶۵۶

۳- همان، ص ۹۴

۴- آل احمد، خسی در میقات، ص ۶۴ در Crowd, ۴۴ نیامده نیز نک: EI, vol. ۱, ۱۲۱

ص: ۲۳۹

سربازان شام به زنان مـدینه تجاوز کرده‌اند. (۱) ممکن است تحقیقات بیشتر نشان بدهـد که نخاوله از نوعی نژاد ترکیبی هسـتند، به این صورت که برخی از آنان عرب، عـده‌ای آفریقایی، و تا حـدود کمتری، ایرانی یا هنـدی و یا ناشـی از دیگر عوامل و فاکتورهای بومی باشند.

این احتمـال وجود دارد که دست کم، بخش بسـیار کوچکی از این جامعه، از مردمانی باشـند که به عنوان زائر از بیرون مـدینه وارد این شـهر شـده و به دلایلی در آنجا مانـدگار شـده باشـند. عده‌ای دیگر که از آنان به عنوان «مجاورن» یاد شده، به احتمال، بعدها به آنان پیوسته‌اند.

همان طور که در گزارش پیش گفته انصاری گذشت، این فرض در باره اختلاط نژادی سنیان مدینه نیز از قرن هجدهم و حتی پیش از آن شایع بوده است. تردیدی وجود ندارد که هسته اصلی این جامعه، آن‌گونه که امروز در مدینه زندگی می‌کنند، ریشه عمیقی در حجاز داشته و طبعاً عرب هستند.

طبق گفته حمزهٔ الحسن، شـماری از اعضـای طوایف دیگر، در جسـتجوی حـامی، در حـدود دو قرن پیش، به آنان پیوسـتند؛ کسانی مانند العصاری از طایفه عنزه که به آنان «بنی‌اعصر» گفته می‌شود. (۲) دست کم تا این اواخر، تقریباً همه نخاوله، در تمامی آنچه که همسایگان آنان، آنها را به عنوان مشاغل بی‌اهمیت و پست تلقی می‌کردند، مشارکت داشتند.

در گذشته، این فرض را در مورد آنان مطرح کرده بود که گویی کولی هستند.

محمد بیرام، سیاح تونسی (۳) که در سال ۱۸۸۰ در مدینه بوده، این مطالب را در باره آنان نوشته است:

این قوم نشأت گرفته از مردمانی هسـتند که در همه بخش‌های جهان پراکنـده شده‌اند. هر جا که باشـند، به طور عادی به خود متکی بوده و مستقل زندگی می‌کنند و با دیگران در نمی‌آمیزند مگر به خاطر خرید و فروش. آنان در هر منطقه‌ای نام مخصوص دارند که مردمـان آن نـاحیه به آنـان نسبت می‌دهنـد. آنـان در بلاـد ترک «شـنکانه» و در تونس «جمازیه» (۴) نامیـده می‌شونـد. آنان همه‌جا کارهای پست، مانند تعمیر ظروف مسی و سم اسب‌ها را انجام می‌دهند. در مدینه نیز این قوم، همین ویژگی را دارند.

۱- برای نمونه نک: جاحظ، ثلاث رسائل، ص ۷۰؛ عیاشی، المدینهٔ، ص ۳۴۴

۲- الشیعه، ج ۱، ص ۶۵

۳- پیش از این وی را معرفی کردیم.

۴- توضیح آن در پاورقی‌های بعـد خواهد آمد. جماز هم به نظر می‌رسد که از کلمه ترکی عثمانی جامبازیا جانباز به معنای بندباز، طناب باز یا نیرنگ باز گرفته شده است. نک: مقاله Djanbaz در El, vol. ۵, ۹۱

ص: ۲۴۰

روشن‌است که‌شمارزیادی از اسامی کولی‌ها برای اقلیت‌های مختلف در سراسر جهان به‌کار می‌رود. در خاور میانه و شمال آفریقا نام‌هایی مانند شینگانه، لولی، غُرْبتی، نَوْوَر، قاجار و غیره (۱) برای گروه‌های مختلفی از یکجانشینان یا کوچ نشینان به کار می‌رود. ریشه بومی آنان شناخته شده نیست و به یکی از نژادها منسوب نیستند، بلکه دست کم در برخی از چیزها مشترکند؛ و آن این‌که آنان به طور معمول در پی مشاغلی می‌روند که کم و بیش، نزد بیشتر مردم، مشاغل پست و مشمئز کننده شناخته می‌شود.

بحث در باره دشواری‌های ناشی از خطاهای‌اسمی‌وغیره درباره این گروه‌های منفصل و مستقل از دامنه این تحقیق بیرون است. تنها اشاره به این نکته می‌کنیم که در ارتباط با اعراب جزیرهٔ العرب تعدادی نوشته و تحقیق مفید در باره طبقات پایین جامعه مانند «ضعفا»، «اخدام» و غیره در یمن و نقاط دیگر وجود دارد. (۲) در تحقیقات بعدی، باید تمامی داده‌های مربوط، در باره شهری‌ها و روستایی‌های نخاوله، مقایسه شود. در آن صورت، ممکن است به این نتیجه برسیم که نخاوله، تقریباً به گونه مطلوبی، در قالب عمومی این قبیل گروه‌های منفصل جای می‌گیرد، اما با توجه به جهت‌گیری‌های مذهبی خاص آنان و نیز روابطشان با قبایل حجاز و همین‌طور اشراف مدینه، در جمع، یک طبقه جداگانه و مستقلی را از آنان به دست می‌دهد.

بر اساس گفته محمد شوقی مکی که وضعیت موجود در دهه ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰ را وصف می‌کند، حالت جدایی گرایانه (کم و بیش خود خواسته) نخاوله (که از جمله شامل ازدواج‌های درون گروهی آنان می‌شود) هنوز ادامه دارد.

وی می‌نویسد:

«این حالت ایزوله، به این مسأله کمک کرده است که آنان به خاطر وضعیت صورت و رنگ پوست، آن هم وقتی که در کنار دیگر ساکنان مدینه قرار می‌گیرند، به راحتی از طوایف دیگر شناخته شوند. نسل فعلی آنان شروع به ازدواج از بیرون مدینه کرده‌اند؛ اما نه از افراد غیر هم‌مذهب خود.» (۳) با توجه به آنچه گذشت، ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا در این زمان، میان نخاوله و اشراف (یا شیعیانی که در تقیه زندگی می‌کنند) ازدواج‌هایی صورت می‌گیرد یا نه؟ بر اساس اطلاعات

۱- نک: به مدخل‌های «Nuri» «Luli»، «Cngane» در

. EI ,vol .۲ ,۰۴ .,vol .۵ ,۶۱۸ -۹۱ .,vol .۸ ,۸۳۱

۲ - Pariastamme; Henninger:/ Paria- Gruppen;, ۲۵- ۶۰۱; Dostal: Sudarabien Grohmann:

Being worthy, Bruck: جاهای مختلف آن با یک کتابشناسی خوب.

۳- سکان، ص ۱۲۸

ص: ۲۴۱

شفاهی که درسال ۱۹۹۶ به دست آوردم، چنین پیوندهایی اگر هم وجود داشته باشد، بسیار نادر است. اشراف ترجیح می‌دهند که فرزندانشان با خانواده‌های سنی متعلّق به طبقات میانی یا بالاتر حجازی وصلت کنند.

مالکیت و زراعت زمین ها

به نظر می‌رسد که- دست کم تا این اواخر- بسیاری از نخاوله، کشاورزان اجاره‌کار یا کارگران زمین بودند. طبق گفته سیّد محسن‌امین (۱) تقریباً شماری از باغ های نخل در زمان ملاقات وی در مالکیت آغاوات یا خدّام حرم بوده است؛ یعنی خواجه‌هایی که در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله انجام وظیفه می‌کردند. (۲) نویسندگان دیگر، اشراف حسنی و حسینی و همچنین سنیان مدنی سرشناس را به عنوان صاحبان باغ های نخل معرفی می‌کنند. (۳) به علاوه، بسیاری از این املاک، در مالکیت رهبران قبیله‌ای بود؛ به گفته Higarth طایفه بنوعمر از طوایف قبیله حرب مالک بسیاری از باغ‌های اطراف مدینه بودند؛ در حال ۹ ی که بنوعلی- که Higarth آنان را یک گروه طغیانگر شیعه نامیده- از طایفه عوف (از قبیله حرب) در زمین‌های‌اطراف قبا، در دشت‌های عوالی کشاورزی می‌کردند. (۴)وی می‌افزاید که قبیله حرب تقریباً تمامی مناطق نزدیک به مدینه را در اختیار داشتند. به نوشته وی طایفه بنو علی بیش از دیگران در داخل و نزدیک شهر بودند؛ جایی که منبع دائمی مشکلات و دردسر ساز برای ترک‌ها و منشأ بی‌نظمی میان شهروندان شناخته می‌شد. (۵) این یک واقعیت آشکار است که قبایل بدوی و یا خانواده‌های رهبران قبیله‌ای، به داشتن مالکیت آبادی‌ها در عربستان سعودی، عادت داشتند. (۶) این مناطق به وسیله کشاورزان اجیر و خدمتکاران آنان کشت می‌شد. اگر ادعای Higarth در این که قبیله حرب، مالک بیشتر باغات خرمای اطراف مدینه بوده است، دست باشد، ما از این حقیقت می‌توانیم این نکته را دریابیم که روابط حرب با نخاوله مدینه، عوالی و دیگر روستاهای این منطقه، آنچنان که سید محسن امین نیز گزارش کرده، (۷) تا حدی بر پایه منافع اقتصادی استوار بوده است.

با این همه، به نظر می‌رسد که گفته‌های Higarth نیاز به مقداری جرح و تعدیل دارد. طبق گفته بورکهارت، بعضی از باغ ها و زمین‌های کاملًا نزدیک

۱- رحلات، ص ۴۸؛ نک: ابن موسی، وصف، ص ۲۶

۲- در باره اساس و سیر تحول در باره جامعه خواجه‌های مدینه نک: Eunuchs, Marmon: مواردمختلف، Das Farraschen- Amt; Caskel: و برای اطلاعات بیشتر: ابن موسی، همان، ص ۷۱؛ ابن سلام، المدینهٔ، صص ۳۵- ۳۲ و ۲۳۶-۲۳۳

۳- ابن موسی، همان، ص ۱۸؛ بسیاری از مردم مدینه، دست کم برای چند ماه از سال، باغی را اجاره می‌کردند. نک: ۹۹۲ Zur Kultur, Avul Fadl:

۴- حجاز، ص ۳۹

۵- همان، ص ۲۸

۶- ۲۳۴- ۴۳ Steuern, esp. Pfullmann:

۷- گزارش وی پیش از این گذشت.

ص: ۲۴۲

(چسبیده) به مدینه، در حقیقت جزو دارایی‌های بزرگان مدینه بوده و یا مدت زمان زیادی بود که وقف شده بود تا به وسیله متولیان شهری، مانند افراد برجسته‌ای چونان علما و خدّام حرم اداره گردد. این وضعیت ممکن است تا حدودی در فاصله میان سال ۱۸۱۵- سال بازدید بورکهارت- و زمانی که Higarth این گزارش را نوشته است، تغییر کرده باشد؛ ولی بسیار محتمل است که توصیف سیاح سوئیسی؛ یعنی بورکهارت تا یک قرن بعد نیز معتبر بوده باشد. متن مربوط در آثار بورکهارت به صورت زیر است:

بسیاری از باغ ها و کشت‌زارها به مردم شهر تعلق دارد و اعرابی که در آنها زراعت می کنند (که نواخله نامیده می‌شوند) بیشتر (و فقط) کشاورز هستند. مالکیت باغ ها به یکی از صورت های ملک یا وقف است؛ اولی هنگامی که به شخص خاصی تعلق داشته باشد؛ دومی هنگامی که به یک مسجد و مدرسه‌ها یا مؤسسات مذهبی تعلق داشته باشند که از سوی آنها، با اجاره‌های بسیار طولانی، به وسیله خود مردم مدینه کشت می‌شوند، و آنان برای مدت‌های کوتاه‌تری آنها را به کشاورزان می‌دهند.» (۱) توصیف بورکهارت تا حد زیادی برای زمین‌های کشاورزی در بیرون مدینه درست و به میزان کمتری برای عوالی؛ یعنی مناطق جنوبی‌تر که همان قلمرو حرب باشد، صادق است.

به هر روی، در منابع متعدد، حتی باغ ها و خانه‌های این منطقه، به عنوان دارایی‌های مدنی‌ها ذکر شده است. در این موارد می‌توانیم فرض کنیم که دست کم برخی از این افراد، کسانی از شرفای مدینه بودند که به عنوان شیعیانِ در تقیه، روابط خاصی با رؤسای قبایل حرب به طور کلی و با شیعیان بنو علی به خصوص داشتند.

از سوی دیگر، آنان قادر به استفاده کامل از همه دارایی‌هایی خود نبودند.

علی‌بن موسی، از شخصی با نام شاهین‌بن محسن حسینی شدقمی به عنوان مالک اصلی یک چاه و باغ در حوالی سال ۱۸۸۵ یاد کرده است. همچنین یک زائر ایرانی در همین زمان، در باره یک باغ نخل دلپذیر در نزدیکی مسجد فضیخ سخن می گوید که در مالکیت یکی از شرفای شیعه از سادات حسنی بوده است. (۲) با این حال، بخش اعظم زمین‌های کشاورزی این ناحیه، تحت سلطه مستقیم یا غیر مستقیم حرب قرار داشته است.

۱- Travels, vol. ۲, ۷۰۲

۲- ابن موسی، وصف، ص ۲۵؛ فراهانی، سفرنامه، ص ۲۳۶؛ ترجمه انگلیسی A Shiite Pilgrimage, ۹۷۲

ص: ۲۴۳

مشاغل دیگر

آنچه را که پیش از این، از محمد بیرام در باره ارتباط میان نخاوله و کولی‌ها نقل کردیم، از نظر اجتماعی نکته جالب توجهی است. (۱) او به روشنی مشاغل نخاوله را که آن ها را حقیر می‌شمرد، بیان نمی کند؛ امامنابع دیگر، به ویژه بورکهارت از برخی مشاغل دیگر، به جز کشاورزی و باغداری و گله‌داری یاد می کنند:

زنان زارعان و باغبانان و ساکنان مناطق حومه، در خانه‌های مردم شهر به عنوان خدمتکار کار می کنند و کار عمده آنان آسیا کردن غلات در آسیای دستی است. (۲) گرچه بورکهارت تصریح به شیعه بودن این افراد ندارد، اما می‌توان مطمئن بود که دست کم در زمان بازدید او (سال ۱۸۱۵) بسیاری از خدمتکاران زن که در خانواده‌های ثروتمند مشغول به کار بودند، در حقیقت به خانواده‌های نخاوله، که هر روز و یا به طور پراکنده به مناطق شهری می‌آمدند، تعلق داشتند.

Eldon Ruter

که در اواسط دهه ۱۹۲۰ ازمدینه دیدن کرده است می‌نویسد:

«تعدادی از نخاوله عادت داشتند که روزانه به یک منطقه باز، نزدیک یکی از درهای حرم، باب السلام بیایند و در آنجا سبزیجات بفروشند.» (۳) در اینجا باید افزود که درآمد نخاوله تنها از راه زراعت و فروش (مستقیم یا غیر مستقیم) خرما و سبزیجات به دست نمی‌آمد؛ بلکه یک منبع درآمد مهم دیگر، ساختن اشیایی از تنه درختان، شاخه‌ها و برگهای درخت خرما بود؛ چیزهایی مانند صندلی، صندلی دسته‌دار، نیمکت، تخت‌خواب، میز، سبد، بادبزن، جارو، حصیر، پرده‌های دیواری، و حتی نوع خاصی‌ازسرپوش که‌در مراسم حج استفاده می‌شد. تولید بسیاری از این لوازم، تقریباً به طور انحصاری در دست زنان بود. (۴) شغل های دیگری را که نخاوله دنبال می کردند و یا امروز دنبال می کنند، قصابی، خدمتکاری منزل و رفتگری می‌باشد. همچنین، و به احتمال، آنان هر از چند گاهی برای تمیز کردن چاه‌های فاضلاب مدینه استخدام می‌شوند. (۵) بسیاری از مردان آنان، در ایام حج، تحت عنوان مزوّرون یا ادلّه، به راهنمایی حجاج می‌پردازند. همچنین به برخی از آنان پولی پرداخت می‌شود تا حج را به نیابت کسانی که نتوانسته‌اند حج را به جای آورند، انجام دهند. بر اساس گفته جلال آل احمد، این رسم تا میانه دهه

۱- به مطالب قبلی بنگرید.

۲- Travels, vol. ۲, ۵۶۲

۳- The Holy Cities ۲۵۵,

۴- ۱۰۳- ۳۰. Zur Kultur, Abul Fadl:

۵- به مطالب انصاری که پیش از این نقل شده، مراجعه کنید. نیز نک: Travels, Burckhart vol. ۲, ۹۳۲:؛ آل احمد، خسی در میقات، ص ۶۶؛ Al- Madina, Windr ۷۰۰۱ EI, vol. ۵,:

ص: ۲۴۴

۱۹۶۰ هنوز متـداول بوده است. (۱) تـا به امروز، سیسـتمی که شـرح آن رفت، منبـع درآمـد کم و بیش مهمی را برای نخـاوله فراهم می‌کرده است. شاید این سنیان حسود (Envious) مـدینه بودند که نخستین بار مطرح کردند که نخاوله، نه تنها خانه‌های خود را، بلکه آنچه را در داخـل خـانه دارنـد؛ یعنی زنـان و دخترانشان را نیز در اختیار همکیشان خود قرار می‌دهنـد. در این خصوص، تقریباً تمامی نویسندگان‌سنی‌از عقد متعه یاد کرده‌اند. (۲) نویسندگان شیعه، ضمن مطالبی که در باره نخاوله نوشته‌اند، هرگز به این مطلب اشاره نکرده‌اند. اما- حتی در این اواخر- مواردی ازانعقادعقد متعه بین زنان نخاوله وزائران شیعه در مدینه وجود داشته است.

با وجود انتقادهایی که برخی از متفکران جدید نسبت به عقد متعه مطرح کرده‌اند، عقد یاد شده از سوی تمامی فقهای شیعه دوازده امامی معتبر و صـحیح تلقی می‌شود. در سال‌های اخیر، برخی از نویسـندگان مذهبی، از متعه به عنوان وسـیله‌ای برای حل مشـکلات اجتماعی یاد کرده‌اند. (۳) بنابر این، حتی اگر ازدواج موقت میان زائران شـیعه و زنان نخاوله صورت گرفته باشـد، خطایی رخ نداده است؛ مشـروط بر آن که احکام فقهی موجود در فقه دوازده امامی رعایت شده باشد؛ به‌ویژه این مسأله که زنان شوهردار حق بسـتن عقد متعه با دیگری را ندارند.

البته این نـاممکن است که بتوانیم در بـاره رعایت شـدن یا نشـدن این قوانین، مطلبی بگوییم. منابع سـنی اظهار می‌دارنـد که فحشای زنـان متأهـل و مجرد نخاوله، امری کم و بیش عادی بوده (و شایـد هنوز هم باشـد). این طعنه و کنایه، بـدون تردیـد بی‌پایه و اساس است. از آنجاکه قبایل کولی در عربسان وجود دارند که- دست کم تا این اواخر- زنانشان به فحشا شـهرت داشتند، (۴) سنیان مدینه و همچنین زائران سنی همگی تمایل داشتند تا چنین باوری را در باره نخاوله هم مطرح کنند.

پی‌نوشتها:

۱- خسی در میقات، ص ۳۹ ترجمه انگلیسی آن، ص ۲۷

۲- نک: برخی از پاروقی‌های پیشین ش ۲۹۸، ۳۰۵. برای اطلاعات بیشتر، بنگرید به: The Tutter: holy Cities, ۲۵۵

۳- نک: مقاله Mut'a در, ۷۱- ۵, ۸۳- ۲۴ Ehe Ende; EI, vol. ۷, ۷۵۷:

۴- "Serjeant "Gypsies "The Ma'n' ۱۴۷ :Dostal "Sexual Hospitality: همچنین بنگرید به Henninger در ,Arabica Varia" Prostitution" (۴۹۴) "Gastpro stitution". v. s) ۸۸۴. pp index

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان


WWW